

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرونی و پیک»
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل مروسسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهر نرس و مقابل مسجد جامع شیراز . تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرقونه میدان
 شهر نرس



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وبالی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کورنگو شما : سپاهوش ، جوانان امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارهای تبریکه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فردشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نمایید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی

انصاری متمبل

نماینده می پشتی

تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

تمبل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بیمار آمین ویدئو کست

نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه

تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶

شریفی ویدئو کست

محافل خوشی و

سرور شما را در

کست های با کیفیت

ویدئویی فلمبرداری

مینمایند .

آدرس: شهرنو

تمبل رستوران

لکی فایف .

خوراکی فروشی

عبدالخالق

تمبل رستوران لکی فایف

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه وموتومر
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو

تلفونهای دفتر ومنزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما

آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های

تبریکی ارزان و خوب .

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

مخندیان

قرطاسیه ومجلات منورد

نظرتانرا عرضه

میدارد .

آدرس: مقابل دروازه

جنوبی روضه مبارک شهر

مزار شریف ومقابل

هوتل بلا زادر

کابل

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجد پید

وارد نموده است . همچنان

فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی

بذیرفته میشود .

آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های

موسیقی افغانی ، هندي و فرسی را

به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند

آدرس: مارکیست جمعور

خرید و فروش خانه و ابارتمان

آدرس: بین چهارراهی

شیرپور و چهارراهی

انصاری

تلفون: ۲۲۴۶۸

علی گلریز

قرطاسیه ومجلات

منورد

راه نمنا

میدارد

تمبل

سینک

مرکزی

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سیا و ورت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که می ماند
مفحه ۱۴

دخوردن و ژردن

آیا میتون از سرطان نجات یابیم؟
درد بول

وقتی کودک آب می خورد
می شود

حیران ننگی حافظه

۲۸ مخ

چرا و کس

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ صلي الله عليه وسلم
صفحه ۳۲



بياكوي بايزي ۱۶ مخ



ازوجي خند مابوزخند هفته
صفحه ۲۴

روزنامه آزادي گير

مدیرمسئول : د. وكتور ظا هرطنين
تيلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تيلفون : ۶۲۲۵۲
سوجبور : ۶۱۸۷۸
ارتباط : ۴۸ - ۴۹ - ۴۱

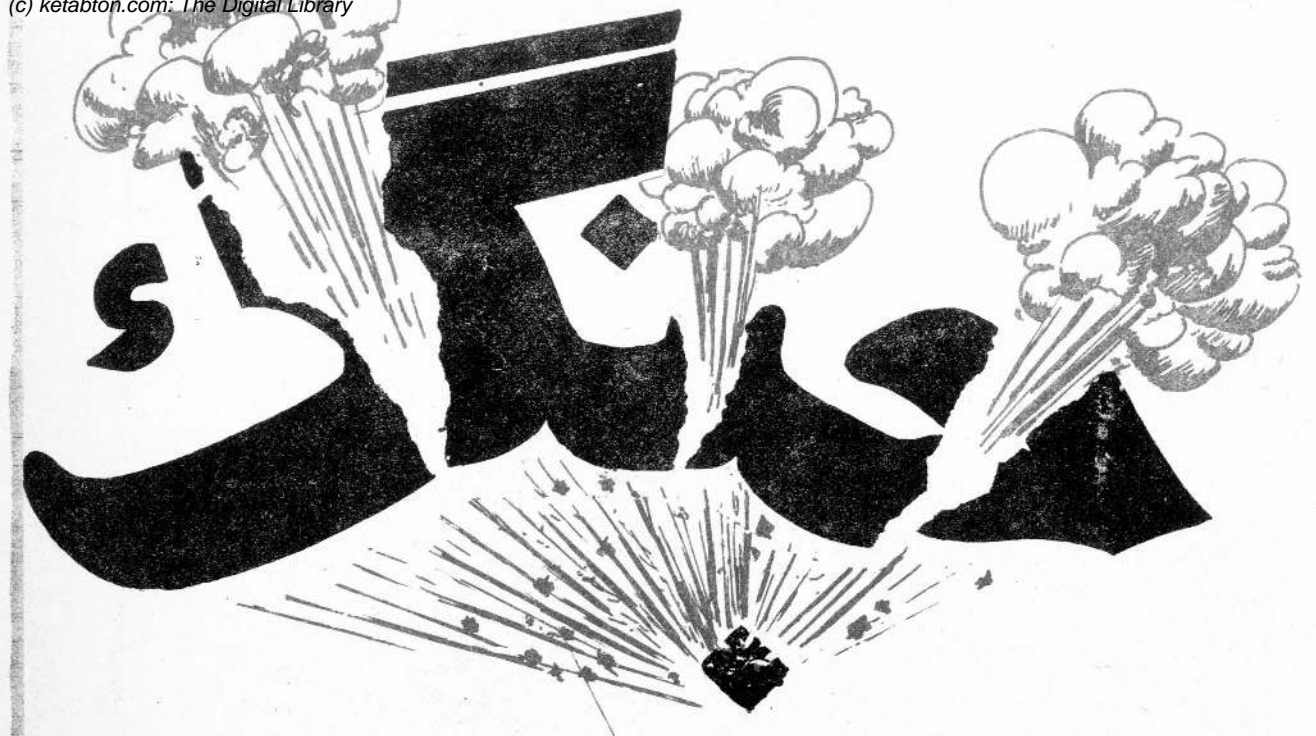


نشریه اتحادیه روزنالنستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر :
ساروق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریبا
شفیق وحدان

ارت و گرانیک : حمید حلیمی و
وحمید مسعود
خطاطی : کیبیر امیر
عیسی قائمی
مهتمم : محمد گل
عکاس : شریف لطیفی
عماد مسعود

اداره مجله در تصدیق و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مناسبتاً
وارد در صورت نشریات هم نشر مسترد نمیگردد . نظریات آرایه شده صرف
نظر نویسندگان میباشد .



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری که هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید . در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد . جوانی شبیه پسرش بود . مادر نزد یک او ایستاد . چشمان جوان بدون آنکه پلک بزند به سقف اتاق درخت شده بود . همه وجود او بند از بیچ بود . با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی نالید . موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاد بود زن با خودش گفت : چقدر به پسر شباهت دارد . در استان لرزان زن پیشرفت تانزد یکی موهای جوان رسید . آنرا الممر کرد و بعد خم شد بر آنها بوسه زد اشکهایش فروریختند اما جوان با خودش خلوت کرد بود او بخاطر همه زخمی ها و بخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها سر کشید ، برایش گفتند : بسرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود . زن در طول راه با خود میگفت : کاش میبود زهر زخم او را میبوسیدم از قدر که از لبانم خون می آمد . و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هس کشود . باشد .

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

من چهره جنگ را در سیماي جنگ زده ام . دیدم چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست پنجا گز جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود . مفهوم جنگ و ویرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . آنها برام از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر میکشید ، قلمم می لرزید ، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین پلکها زده ام کرده بودم ، شعله های آتش در سینه ام زبانه میکشید رنگ های تم مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تم فرو میپند .

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجود شان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوز آنها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم : به مادری خبر رسید ، بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه جارسد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان ، دستهایشان و باهایشان بند از پیچ شده بود ، مادر به آنها نزدیک شد ، باد لسوزی وقت به آنها خیره شد . هیچ یک از آنها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند .

بقیه در صفحه (۸۶)



ترجمه و تصحیح: عبد اللہ بن مشیری لہجری

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت و کتابک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمارستانسرای ساخته شده که در سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش) اهداف میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بونگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دوالعاری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آئینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . العاری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این العاری برای آرایش بکار میرفته است .

این سردوالعاری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

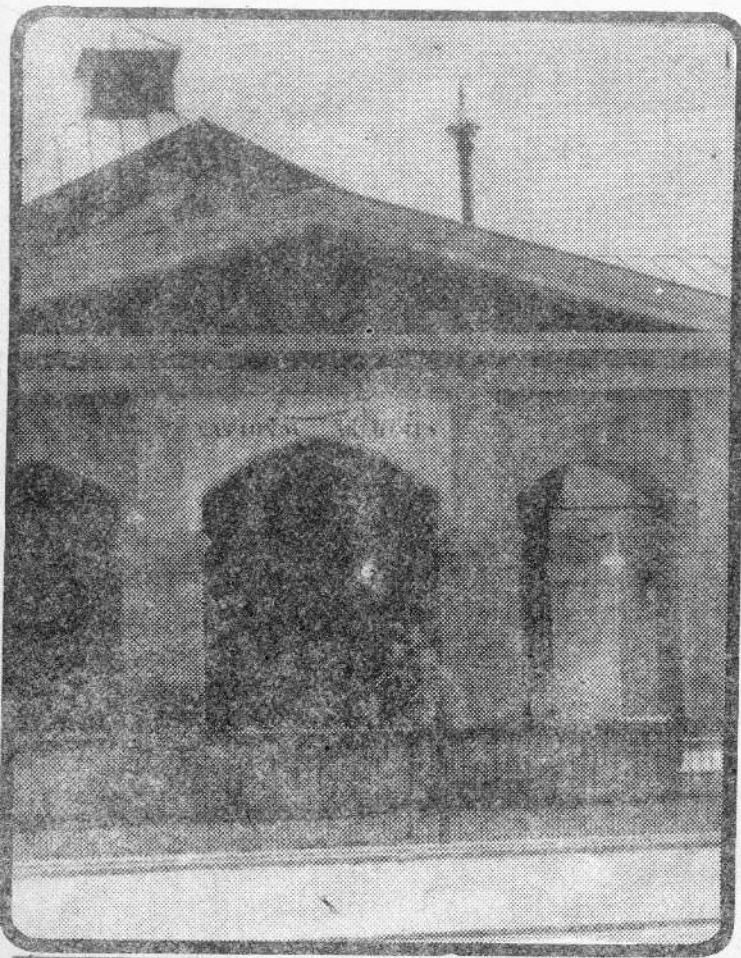
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن میناسا توری شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی مآظهر و مبین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تلاشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد گام نهادن در این عرصه میباشند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اقمیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوسد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولین این موسسه را در چندان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرت ساخت . آرشیف ملی از نگاه تشکیل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تعداد اصلی تعمیر و دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یاسوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه هابه منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها ازین تعدادیهای تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تعداد ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تعدادی بیرونی به گونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمنت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

- کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.
- در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.
- ۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.
- ۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.
- این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.
- در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینته آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم تعمیر شده گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انقانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب مینماید. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است، سطح انباری یا گل ها برگ های برجسته ترین یافته است، در اعرف این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعیت دارند، اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواوخی، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان میرود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینها کننده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تعداد و استحکام تعمیرات نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلهی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظریه تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندنکاری قسمتی از تعدادیهای تعمیر معلوم شد که تعداد تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. اینم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تعدادیها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلهی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد. در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از تات و قیر است در زیر فرش و تعدادیهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی با جناح تعدادیهای اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

وظیفه ارزایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.)

- ۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود، نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)
- ۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوخی جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)
- پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهمانتخا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حربیه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.
- زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد تر کتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
در آرای کرکتر عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به هموطنانش
ندارد. مسرود داشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بندد. من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.

دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

پسندیده و زیاده نماند

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشانی فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل:
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان
روشنفکر و آرای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد -
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس
بودن یا پولدار خارج دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



به تمام معنی يك زن

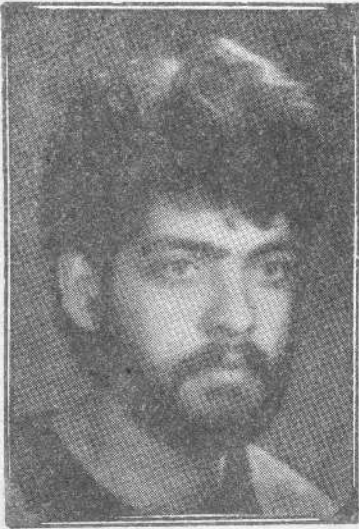
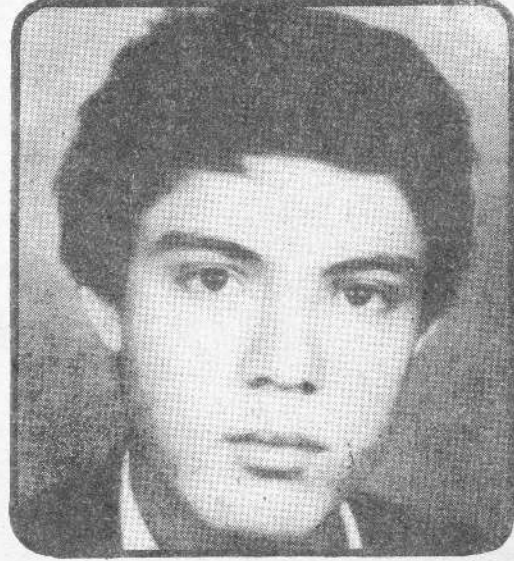
دختران نباید تقلید بیجا کنند

همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
 - عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی يك زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل هم می باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل و اجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

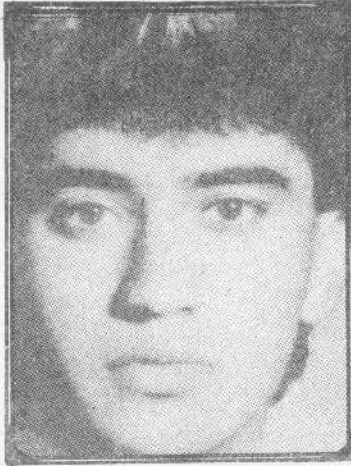
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
 - عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خود داری نماید و دارای کویکتر عالی و احساسات و عاطفه که شایسته يك دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، يك دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد بد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج يك همسر خوب برای شوهر و يك ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صا بره محصل بوهنخی علم :
 - خویترین مرد از نظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما اورا بپندیرید .
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی و ممتاز و سویه ، تحصیلی خوب باشد و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانواده گی همکار خوب باشد و فراموش نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم اورا بپندیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین و سخت گیر باشد و در حق و مصر مسایلی زنده گی از منوره نار بگیسزد .

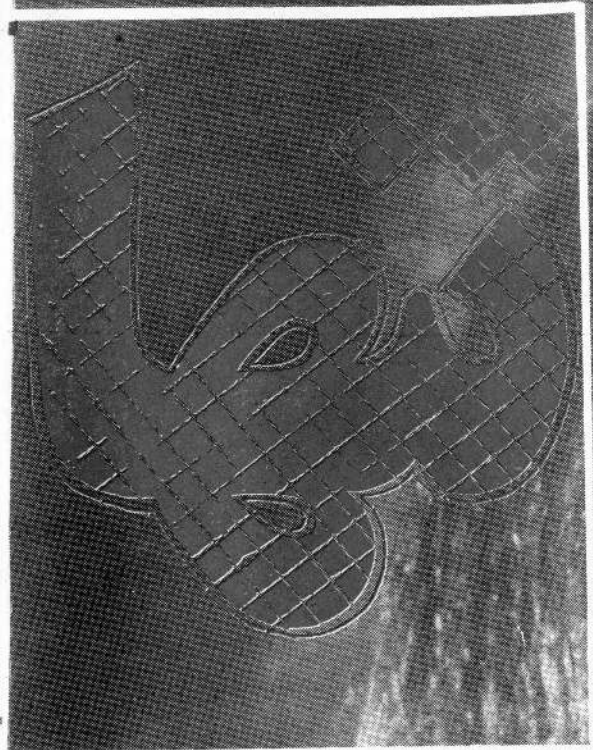


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده و مطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نوری

که می ماند



فریده انوری
یک کلمه نوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

وقتی گپ میزد صدای زهری داشت و هرگز فکر نمی شد که آن صدای لطیف زنانه که شعر مولوی سعدی و حافظ و دیگران را یکله می کند از آن او باشد. او در بیست و هفت سالگی...

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا با فاروق شوهرش مسیح بحریش و سه دختر زندگی می کند. در سال ۱۳۴۵ او به پوهنتون کابل به تحصیل در رشته هنر واد بیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. در اواخر سالهای چهل به وطن بازگشت و به گوینده گسی در راد پو آغاز کرد. بعد از آن در راد پو عمومی هنر واد بیات راد پو بیعت برود بیوسر یکی از برنامه های ادبی موظف شد. از سال ۱۳۵۲ به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند. در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات راد پو و تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلمه...

زیر خاکی از برنامه های فوق العاده راد پو بی و تلویزیونی را فریده به تنهایی در یک ماه تمام و گوینده گسی برنامه های ادبی بی برداخت بلکه گاهی نقی های راد پو استانهای دنباله دار راد پو با درامها و قصه های تمثیلی ایفا می کرد. فریده در تمثیلی استعداد فراوانی داشت. او نقش زنده اراک راد پو استان دنباله دار راد پو بی به همین نظم با موفقیت بسیار ایفا کرد. همچنان او در سلسله بی از استانهای که در اواخر سالهای چهل توسط (مراد) نوشته و تهیه می کرد به آنچنان با مهارت و توانایی نقی های بی را ایفا می کرد که مورد توجه فراوان تلم نشو. نده گان و خصوصی نسل جوان آن زمان قرار می گرفت. فریده انوری در بوا بر سفلیگی و کودکی و بیخودگی سر بهما و اکتش نشان می داد و با گستاخی و سر کشی و فرود در برابر سفله گان و نابخوردن برخورد می کرد. بویکس در بوا بر ساحه لان، اد بیان و هنرمند آن محبوب و مهربان بود و آثار او فریده های هنری واد بی شانرا آنچنان ستایش می کرد که گوئی آن اد بی و آن هنرمند شکاری آفریده ماست.

غزل های سعدی را بسیار دوست داشت و گاه گاه بیت های را تکرار می کرد. ای که از کله هنرنقش دل انگیز خدا بی حرف باشده من کاین همه از مهر جدا بی به ویژه این بیت راد و مست داشت. شمع را باید از این خانه بیرون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تود در خانه ماییسی و آنگاه سرش را بطور میزونی که آنگده از شور و هیجان بیور شور میداد. وقتی گپ از خیلیم و بیامیات او بود چنان واکنش نشان میداد که گوئی خیلیم همزاد او بود ماست و آنگاهی کاین ریلیات راز زده می کرد چنان حالی داشت که گفنی سروده های پنهانی دلش را باز می کرد. از شاهان معاصر ری زبان کشوره اشعار خلیلی بیسواک دهقان، لایق و ناظمی آشنایی و علاقمندی بسیار داشت و از شاهان معاصر ایران نادری بیور شاملوه ۱۰۰ سایه نصرت بقیه در صفحه ۷۴



مرکه کورنکی : د لهرم

له اسماعیل پیروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پیلیدې پیروزې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خنده بړمخ
تلنی واي .
- داچې زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلویزون له لارې وړاندې کولی شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندې کړي د اتول د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسې پټ تر ايرولاندې پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه يواځې له ما څخه رښتیني
هنرمند و چې د بلکې زما
کورنۍ یې هم د هنر په ارزښت
پوهوله او دده د هلوځلو نتیجه
کې وروسته د کلونو کلونو زه د خپلې
کورنۍ سره بېخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي
حتی د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راټولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد د پښ
زاخيل به مرسته راد پيوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بړمخ تک وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم . خو هغه چې دده د
سترگولاندې پيروز ته کورې داسې
معلومات ي چې گواکې د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته واي : ورکه خواب ماته ولسي
گوري . نو ياداسې په خپرو پيسل
کوي .
- کله چې په مامان گڼا پيکس
اواز اورید . زه به مې په توبونو
شواوډ اهيله په راتنه پيدا شوه چې
کاشي زه هم کله داسې سند رغاړې
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط ماما د پسرې
کې د رهي اوټول وليدل . به

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راخي . عزيزه -
افغان بېلکې تورنگې جامې به
تن کړې . پداسې حال کې چې
موسکاي پرتو پوښځيزې په خورا
صميميت راسره روښم کوي او د واره
مرکې ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هرحه د مخه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موخوځلي ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کورکې نه ياست او په وې
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د توبوې يا هم د وړ ونه و .
بست کوي . مگر تصادفاً تاسې مې
د شورخون وپه څوږ لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې توبوې به
لخاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غسړ

عزيزه افغان:

د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم...

اسماعيل پيروز:

يوه دوی بندري لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي...



پيروز څخه اخلي .
- کوره ته موږ غلط درک نه کړې .
د يولاس څخه غزنه څيزې . کله
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
دده د زماوي کوم . او ده ته د کور
زڼی د رئيس په سترگه گويم
پدې کې پيروز د هغې خبره پرې
کوي واي : اصل خبره دا ده چې
په کور کې تر ټولو مينه او باور
شور دې . له نيکه مرغه زموږ گډ
ژوند بنسټ همدا مسایل تشکيلوي
شته ځنې هنرمندان چې يو بل
باندي باور نه لري . د وړې خبرې
په اورید و سره شخړه پيل کوي چې
اکثراً د يو بل د لاس او پښې به
ماتيد و سره ختميزي . ولی موږ
د چا خبرو سې غوز نه وړو . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کې
وييل : (عزيزه جان جيري ده .
بقيه در صفحه (۸۸)

همدې وخت کې مامان زما د ميندوتو
اوارمانوډ ملاند له لمريه څخه
را حرکت شو . هغه زما پلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کډه وکړه .
او هلته ماته هنري فعاليت پيسل
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلو
د موسيقۍ په رياست کې د پسرگڼ
د اسماعيل سند رغاړې شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د اسماعيل سندر
غاړې اودې د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شول چې اشناي
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد پيوته راغلم .
اوپه هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندر ((بيا گډې باريزي))
ثبت کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

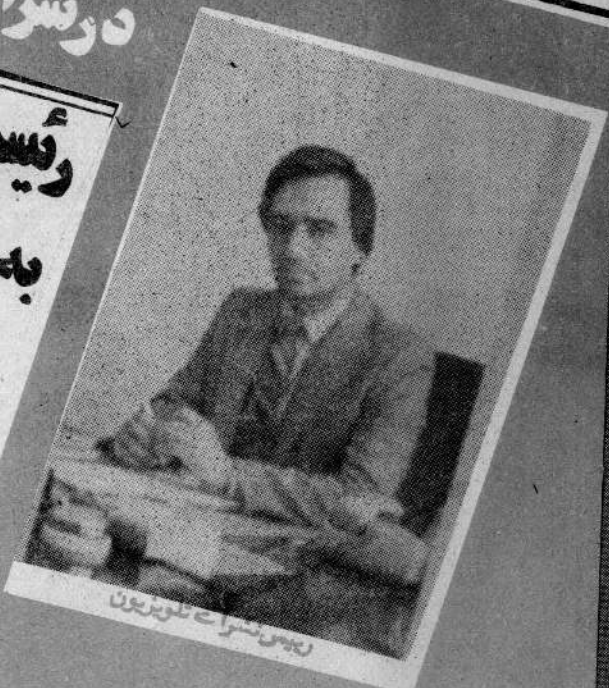
ځاندي وايي :
- ماغوښتل چې هلته مو پسر
ومينم چې په شورخون وې سترگې
ولکيدې نو څرنگه چې هم غرمه وه او
هم بيا گډ ته ميله مې نو کورې وکړ .
چې راځه په شورخون وکيد و وپولو .
- يعنی دا چې د ((نيم او))
په لخي مو شورخون وځورل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څو ټوټو ته که پدې باب
وغيړيزي .
- زموږ به د پروا و حجر وکې ته گډ
ټکور د رباب سره پير و و . چې ما
ورسره ليوڼي مينه د لرود . . پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقۍ نښه
خوښيد ه خوما د هغه څخه بسند
منگې او رباب سره سندري بللې . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

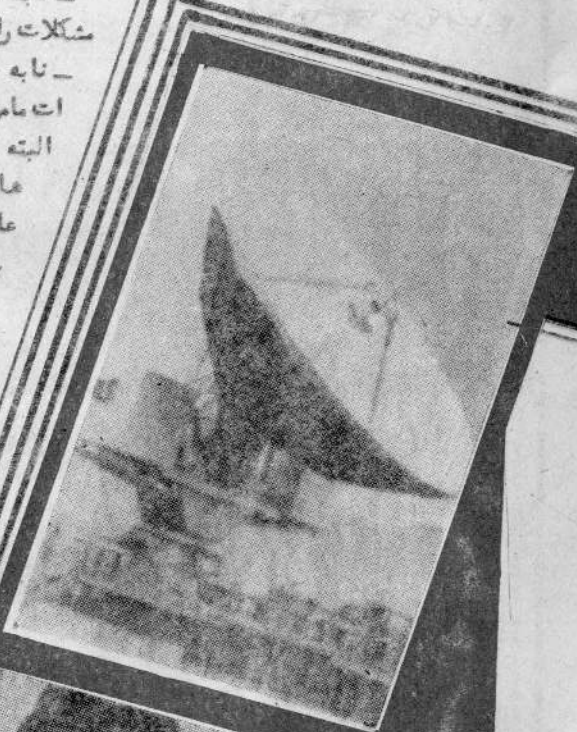
مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانهایی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها، مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلومی میشود وی آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسش ها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهائی تلویزیون در یک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میرزم به سندیهای تلویزیون - وضع کار درین سندیها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تیلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات نامی بینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوسته بود.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورند برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موزن خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه های بسیار با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۶

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گلزار افغانی در جاپان

عباسی بینا گلزار افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بینا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بینا را بشناسیم :

سید عباس بینا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل سازی آغاز نموده اید ؟
 - از او آن کودکی به هنر گل سازی شوق و علاقه فراوان داشتید الان در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه مند دوستان و خواهشاندان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان دوستان هنر تان بوده اند ؟
 - خیر قبل از آنکه دوستانم مراد دین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود زیرا وی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گلپوشی دوزی دستم می کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید تنها همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزشهای نهاد است که فراتر از بهترین گل سازی ها در نمایشگاه های جهانی نیز نمونه های کارگزاران به نمایش قرار میگیرند .

ما به مسترم سید عباس بینا یکی از گلزاران که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بینا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، بر قصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاصی.

مصاحبه : از منیر

آمد • همان بود که من در این را
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کمیست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمیک را مسمی
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بلی • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیة صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید؟
- من سه سال شده است که آواز
کمیک می خوانم و تمثیل کمیک میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما فعالیت کنید به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید؟

- در روزهای کودکی و جوانی -
را دیوکت و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمیک، د و خواندن و پارچه
های کمیک را در حضور دوستانم
اجرا کردم، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است که میتوان
با فرا هم سازی زمینه روی را کمک
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصاً از پیدا نشدن
مجال هنر نمایشی اش در تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آزاد به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید و مسمی
توانید؟

- من میتوانم بخوانم، برقصم •
تمثیل کنم، از حرکات مختلف
تقلید کنم صدای ماشین موتور را

المعلمان، ناخواند، اما از سبک
بجای خوشی هموطنان ما است •
وقتی در هروسبی یا محفلی در -
هوتل استی، می بینی که اوسمی
آید، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند، اما با هر
حرکت خود مردم را به خند و وا -
میدارد، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد،
لحظه بی هنر خویش را با همه
خدمت میکند، صد آها و آواز -
های مختلفی را تقلید میکند، گاهی
موتراست، گاهی گادی ران، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاس است •

شاید به شکل بتوان او را -
هنرمند گنیم اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښار په منځ کې و. اړخو نژدې څلور وخوا ته د تلور اتلسو لاري د کوربه مخې تیریدې دي. دې وضعې زما سر او ایلارم غرو را وهوايي وړلوږه کپوه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښار په شمالي لويه پڅې څنډې کې اوسیدل ژوند یو د ویرنه ونه شوې. زما مور او ایلاربه تل د کوربه میلمستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې وې مارنوم یې گڼلې و. د لري وطنو څخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بېلابېلو وختونو کې به د بېلابېلو سیمو پورې اوغلی راتلی. خود د وخت په تیریدو زموږ سیمه د ښار له زړو سیمو څخه شوه. او اوس اوس یې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولیده. او پرېره زړه شوه. زمانه میر او ایلاربه ما داسیمه خوښید. خوزه که رشتیا ووایم د ویره خوښ نه وم. زمانه خپله ښار د سره خوښید. اونه می هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانونه تل راته وبل چې د داسې کوربه لرلو لوی داسې یې. او ما به خواب ورکساره چې چندانی یې په دلیل نه پوهیږم. زړه می داسې ځای غوښت چه هلته می هرې ول څېرې نه لیدای. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشیاران. هوشیار احمقان. کم عقل چاپلوسان چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو مزه وران. صادقان. درواغجن رشتیاوې پکې اونور. خپلاربه تل نصیحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند همداسې وي. ته لانه پوهیږي. رشتیا هم زه نه پوهیدم. یوازي د ځوانی په وروستیو وختو کې د دې دغه داسراود رواز می په مخ خلاصه شوه. خوب پره وحشتناکه د رواز ده. او د دې د ژوند نقاشی پرده می په مخ کې پرتسده زه د پلار په څېر پوهیږم. د پوهه ماته زما پوانې یوال راکړه. صادقان د رنیم.

صادق جان د پرمه زموږ سړي و. همدغه مرموزوالی یې زما خوښید. رشتیا ورته وایم. همدغه مرموزوالی یې وچې زه یې ورچڼد ب کسرم. ده به په هرڅه کې پوهل څه لیدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمبیر ولوده. ښه په ځای مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شیانو کې د ده له نظره سیوري پرتسپهرونه لرل. د سیوري خوځیدل لیدل. وپېدل. او مړه کیدل. د هرچا په مقابل کې یې د دې نظر څخه دفاع کولای شوای. چاچې ورته غوښتو نو پوري پوهیدل. د سیوري د سړي بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لیدلې او د ښار وروسته پاتسې سیمه وه. پر راته هغه زمانه پلار څوښید. تل به یې زه په دې هلکه ودرگم. او پرمخ تلل خوښ یې راته وویل:

— د ښه لهنکه سړي سره دې انو یوال ده. خدای دې خیر پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېره دلته وه چې هغه زما پرخوښید. او یوې ول د پېرې اوسیدې اړیکې مو په منځ کې ټینگی شوې وې. هغه به پوره زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رایه ښکاره کوله. دې موضوع پرخوند راکاوه. د خپلوانو سره می یوه عموسې کرکه پیدا شوې وې. ده به دوي ټول غندل د هر چاپت اهدا ف به یې راته سپړل. هیڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو پدې شو. که د چاپه گوسو

د بريالی چندر ليکنه



دې مرموز څېر ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورتني ماڅه لیدل. یا ښایې لومړي می خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتیا ورته ووايم نو سترگې می هم خلاصې وې. له دې پورته مس څه نه لیدل. ناڅاپه می د دې موسکا سیوري په سترگو شو.

له ځانه سره می سوچ وکړ. د موسکا سیوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهیدم. داسیوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق یې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سیوري پټ کړ. مانور څخه ونه لیدل. یوازې د ده څېرې می په یاد شوې چه صلی و:

((سیوري خلک لومړي سیوري خلک کوچنی کوي. سیوري خلک خوري او سیوري هرکا رکولای شی. د ژوند پای د سیوري په منگولو کسې دي. وگوره (شپه خپله یوسیوري دي. د ورځی هم یې سیوري نه یې. حتماً د یوه سیوري لاندې یې. او ما هم ستا وجود یوسوړي لري. هرڅه یاد سیوري لاندې دي او ما خپله نور شیان د سیوري لاندې راوولی. ژوند همداسې تېرېزي. د سیوري لاندې شیان

د خورک وژندن

ورطراي واي نووښه یې ورته څنگلی وې. اوزه په دې څېرې پوهیدم خوڅه وکړم چې په دې وروستیو وختو کې می څېرې له واکه ووتې. د ده له واکه هم ووتې.

څېر همداسې وه چې زمانه خورکوژد ن وه. ماد نور وپېلېدېه پ لسه کې صادق جان هم راغوښت. هغه هم د زړه له کپسې زما بلنه ورنله او د خپل همېشني حالت سره یې راته د هو خواب راکړ. خو خواب یې ماته یوې ول ښکاره شو موسکا یې هم وکړه. ماته د موسکا یوې ول ښکاره شوه. د ده غوندې می د هغې شاته د پوهل شی شته والی ولید. بهامې وویل چسې زه لانه پوهیږم. د اېه یوازي یوشک او گمان وي. پلار یې د کوژد ن ټول اختیار ماته راکړی و. زه یې مشر زوي وم. هر څه می کولای شوای نېغه همدې دلیل وچې ماد کوژد ن په شپه هغه د اصادق جان د رنیم د خپلې خورواکمن وټاکه. ده بهامې یوه ښه موسکا وکړه. منظور یې ښه شیطانی موسکا وه. بهامې غوښتوکی کوم چسا څه وویل. د ده د شونې و د نقاشی پسردي پرمه زموږ څېر ښکاره کسا وه

په برجالب دي. پ پري معماوي په کی شته. د سپوروشاته هد نونه پراته وي. سپوري د نقاشی یوه پرده ده. سړي باید د سپوروسره نه بلکې خپله د اصلی شیانوسره سراوکارولري. بهانود سروسره څسو بهځی بل پ ول برخوره ضروري ده. د ابرخوره باید صادقانه وي. ځکه اوس خونوسپوروتول شیان خوړلی دي. ((

د دې څېر یاه زده صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان می زړ قانع کړ. هوشیاری خوه وم. فکری وکړې یې خپه خوځېل کار کړې دي. زړی هغه د موسکا سیوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار می له دې چې مادي د خپلې خورا اختیار من ټاکلی وچندان. خوښ نه و. خوکه رشتیا ورته ووايم زمانه هم په وروستیو وختو کې خرڅه پیدا کړه. د انوشک و. په خرڅسې کې پوهه نه وې. وپرمه کې وې. زه هم وپېریدم. خو په دې وکله که تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه وپیلو وروسته تاپید وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړی و. د خور وپېلوي پتنوس راغی اوه کی یوه پ پره گلالی توتته هم په خوز غوړول شوې وه. ټولې سترگې همدې پتنوس ته ورواوستې چوتیا څېره شوه. او هغه د چا څېره عزرا بیل د خوشه بوله پاره کوته وکته. ښه شپه وروسته روښانه څېرې وکړ.

— ښه. ترکومه چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم څېرې وکړې. صادق جان ميا هم موسکا وکړه. موسکای د اخل ښکاره موسکا وه. زه بیا ورته څېر شوم. د موسکا شاته نړي کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا ختمه کړه او ماته یې موقع را نکره چې د موسکا د سپوري لاندې څمورېم. هغه وحشتناک څېر چې د موسکا له ورکیدو وروسته اود هغه د سپوري له برکته وروسته ځان ښکاره کړ. د ستی یې وپوښتم:

— اختیار یې زمانه دي؟

— ما خواب ورکړ؟

— هوستا دي؟

— زمانه دي؟

— هوستا دي؟

دري ځل یې دا څېره په ما بیا بیا وکړه. په پای کې یې نېغه یوه د رانه غزوېل:

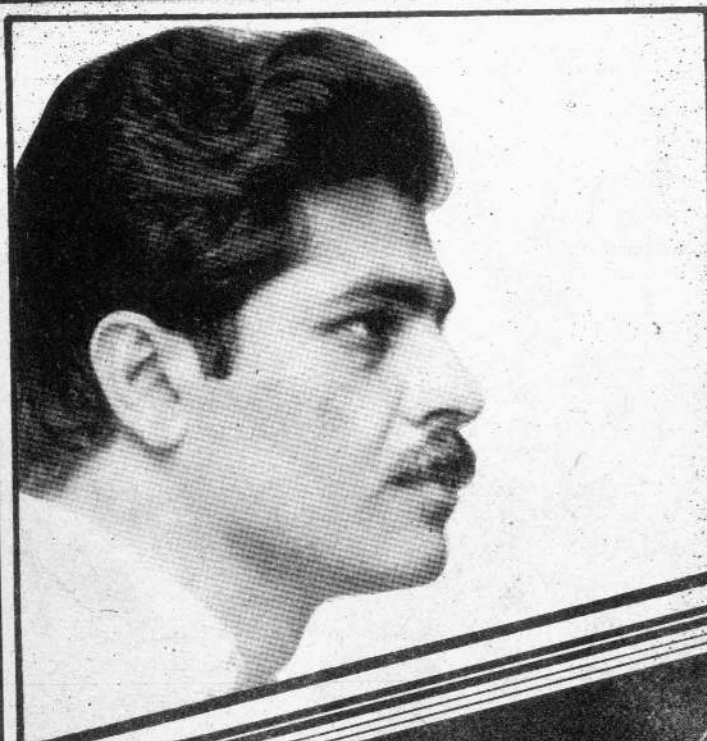
نوتاسی ټول دي څېرې چې .

اود دې (چې) سره یې لاس ښکته کړ. ټوله خوزه یې په ټوټی. کی وپچله او خپلې مخې ته یې کښوده. بهامې نو خپله څېره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټی د خوځواوونه خلک راپورته شول. اوه یوه یوې شمسې کې دې د پښولاندې پروت و. زمانه پښی سستی شوې وې. په خپلې سادگی می اوسنکی له سترگو څخه پدې. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو اوان زمانه پلار په ما شاهدې وویل چې د اکا رده کړې ما هم له دې چې ځان می گه کار کاغټ خپل خلاصون له پاره می هېڅ هم ونه ویل. د دې نن سبابه قاضی په ما خپل حکم صاد رکړی. نه دې معلومه چې سبابه څه وم اوچېرې به وم. — پای —



هیچ چیز نگفتی وگرنه درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان
 - است؟
 - میاشد
 - از دل هم اگر براید زیبای
 - این کم نمیشود
 - حالی چی بگویمت؟
 - چیزی گفته نمیتانی؟
 - چطور نمیتانم؟
 - خوکشکو، گپ سرعاشقی بود
 - میگویند چند سال پیش یک مامور
 - میگوید چند سال پیش یک مامور
 - شاید ازین میترسی کسه
 - ازحالا خشود ارنشوی، چطوز؟
 - سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

پایه‌های خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

فاکولته رادوست داشتی، دوسال بعد که عشقت سرت بسیار زورآوری کرد فامیله زحمت داده خوا- سنگاری روان کردی، مگر جالبش این است وقتی فامیل انجسا میروند، متوجه میشوند که دختر مورد نظرت، چار سال پیش عرو- سی کرده و سه طفل دارد، چطور؟ - شما راست میگویند مگر - گپ اینست که از همین قصه خودم آگاهی ندارم، در مورد معلومات میکم و بعدا به شما میگویم - خوب، من شمارا به سرک میگیرم که به (تو) راضی شویید، پس راست گپ چیست؟ - بیا از عمی گپ تیرشو - والله اگر تویی اگر قلم بزیم - بلی، بلی - بلی، کسی رادوست دارم، دوست دارم - صحیح شد؟ - خیر ببینی، حالا بگو که کیست؟ - احتیاط، عمیقتر بس

برعکس صورت به خشو ها بسیار احترام دارم - از ترس؟ - نی، به سه دلیل - اولاً عرضشوی مادر است - و عمادری قابل احترام - دوم اینکه خشو مادر است - انهم مادر یک آدم خاص - و سوم اینکه، وقتی کسی از طرف مقابل خود توقع دارد که مادرش را احترام کند، خودش هم باید این شعامت راد داشته باشد.

- یعنی احترام کردن خشو شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر پشت خشو ها را گرفتی، نمیدانم خودت آینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز نویسی یگان مصروفیت عمای زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 - انطورا (یکان) گفتمی که آدم فکر میکند فعالیت عمای زور- بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره

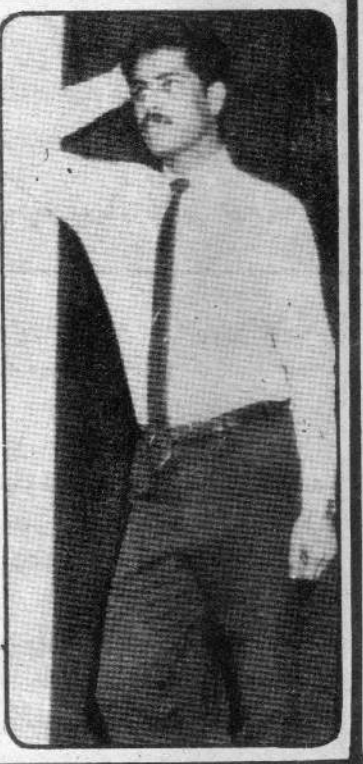


ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفیسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال قبل در قریه (نوده) ولایت نراه زاده شده است. تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال می نماید. وی در پیش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاری داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیت ژورنالیست و طنز نویس با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانسی داشت. به قاضای علاقمندانش باری صاحب بی انجام داده ام که البته بسیار صمیمانه و شوخی امیز است. مصاحبه از صد:

باید عرض کنم غیر از روزهایی که فاتحه معیوم، در سایر روزها آدم خنده روی هستم. نه چاقی استم و نه زیاد لاغر، طول قدم یک متر و هفتاد و پنج سانتی و برشانه هایم ۲۷ سانتی است. یک روز که خود را در ترازو های زیر زمینی پلازا همراي بوت و لباس روی خریطه سودا هم که به دستم بود وزن کردم، وزنم ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو رابه حساب لباس سودا تیر کنم وزن خالص میشود (۶۰) کیلو. - امید وارم کبود اردوشکر وزن تانرا تقسم چهار نکنند، در مورد نمبر پایتان نگفتید؟ - نمره بام راجی میکشید؟ - هیچ، فکر نکنید به شما بوت تحفه میدهم مساله بسر معلومات افاتی بنده است. - نمره بام تا دیروز هفت بوت. - خورد نیست؟ - نی، بسیار مناسب قدم و اندام است. - راستی، خودت پیشتر گفتمی که آدم خنده روی استی. - خیر نیستم؟ - پس چرا یگان و نت کمدر

- سرو صورت تان زخمی و افکار معلوم میشود، آیا لست خورده اید؟
 - نخیر از موترملی بس افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز هایتان راداده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ نشده.
 - عمواره علاقمندان تان از ما می پرسند که ظاهر ایوبی مثل طنزهای خود آدم بر نشاط و خندان است یا برعکس، و دیگر این که ایماچاق استند یا لاغر؟ خودتان واقعیست را می گویند یا اینکه ما افشاکنم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری دیگر چی رازی است که مسرا میترسانید، افشایش کنید.



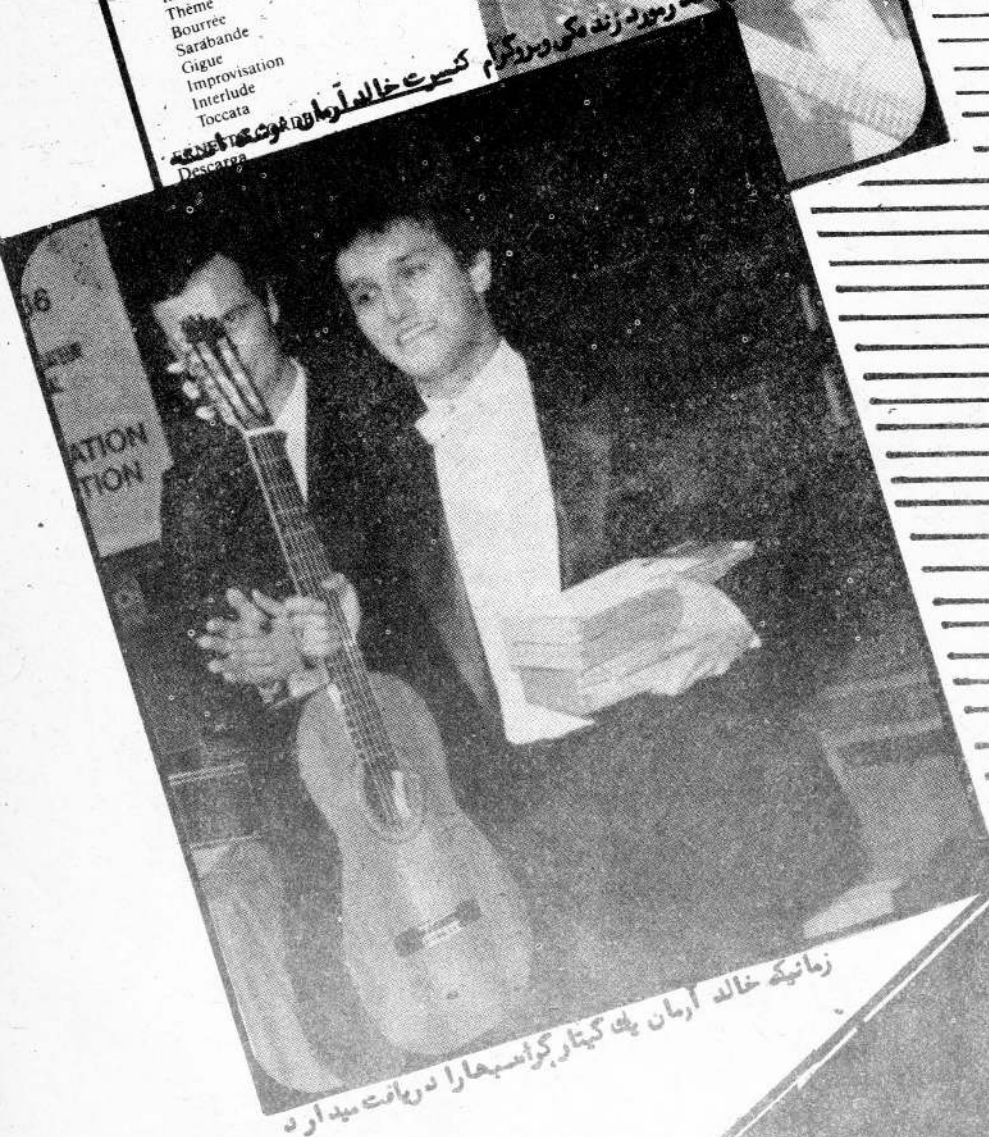
Paris
d'un premier
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

BIOGRAPHIE
KHALID ARMAN est né à KABOUL. Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare classique de la musique. En 1984, il fut finaliste au CONCOURS INTERNATIONAL de KUTINA HORA (Tchécoslovaquie). En 1986, à l'âge de 21 ans, il a obtenu le 1er prix du CONCOURS INTERNATIONAL DE RADIO-FRANCE. A ce prix s'attache un Récital offert par les RENCONTRES INTERNATIONALES de la GUITARE de la Ville de TARBES, ainsi que la remise de l'Instrument primé au CONCOURS INTERNATIONAL des MAITRES GUITARIERS et acquis par l'Association pour les RENCONTRES de la GUITARE de TARBES qui l'offre à Radio France.



جلالفرانسوی که در مورد زندگی و زندگی کسرت خالد آرمان نوشته است



زمانیکه خالد آرمان یک گیتار گرامسبهارا در ریاضت میدارد

وقتی که انگشتان من بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین آرمان : من به پسر نوشتم . نروتن باش روطن شی غم بود را فراموش مکن

انگشتان او وقتی بر تارهای گیتاری لغزند ، دگر اینجا تنهاچند تاروتکه های چوب نه بل یک دنیا از رازها و قصه ها است که صدایش میشوند و بال می گیرند . راستی این دست چه پرمهانت ، دست استاد ، دست تواناست . آرمان در چند دهه اخیر یک نام بسزنی در موسیقی کشور بوده و هنوز سلسله این نام در تار و پود موسیقی ما و اگر کمتر تو گویم در موسیقی گیتار در سطح جهانی ادانه دارد و پسرش خالد آرمان در هر کشوری از جهان حاصل این نام است و حاصل پستک استمداد بی نظیر بر رخش .
محمد حسین آرمان ، آرام و خورش پر خورش است . شپته ود لیستنه موسیقی است . روزهای زیادی می گذرد که در نظرداشتم با آرمان صحبت های داشته باشم و خوشبختانه این موقع مهسر شد و استناد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .

صاحبه : از منوهه باختری

- فعلا من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
- شما از لیسه موسیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
- این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو بروا شتم مثلا الای موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتسابی نماند ان را -
تسکینه . من بتمه در صفحه ۱۸۰

ایا خالد آرمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور

کشور بازمی گوید بی

موسیقی مانده ما -
مانده ولین را آموختم و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار دارم این انگشتان اشغالی تارها و سازهاست .
- ایا شما در رشته موسیقی تحصیل میکنید ؟
- بله من بعد از فراغت از مکتب تجارت و خدمت سربازی با استفاده از یک بورس تحصیلی از وزارت اطلاعات و کلتور به یوگوسلاویا رفتم و در آنجا مکتب عالی موسیقی را در رشته گیتار به پایان رسانیدم .
- فعلا در کجا وظیفه دارید ؟
- در کابل

کویچه جان پیر

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

بود، از تروخیلی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای زا که من بناحق بهانه میگویم و تقصیر خواست مرا میخواست. تهر میگردم، به خانه میروم و او نیز به تهر میآید. دیگر همایی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد. منم میرفتم و او میگفت، باز تهر نگی.

ما بزرگتر میشدیم، نه با لحن تهر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها میگویم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی او بر سرم تهر بود، نه تهر بلکه تهر بود. لباس نهلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میچشمش به نهایی اوی افتاد، او مرا هرگز بداندن کونه حرف ها نگفته بود، خیلی متمجب به او میگویم، اما تندی حرف میزد، چشمانم نهایی های او را حساب میکرد، او یکباره کی خاموش شده بود طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که خود لای به دفتر سپارون آمده و این سرگذشت را به دستاورد یادگشت.

توانستم علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکب صرفتم، پای پیاده سوی مکب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیده آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گرفت و نیمه را شمرده. سپس در بازوهایم داخل اتاق شد. همهنکه چشم هایم را باز دیدم، پرسید: چطور هستی و لبخند زد. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالتم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کردی و گفتم: فاهلمی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همهنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم داکتر نرسیده آمده بودند، یکی رهنش را گشتند و گفتم: حالت خجسته؟ سرم رابه علامت تائیدشور - دادم. داکتر صنی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است، درشفاخانه نبود.

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرسیده پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگویند داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید، از مادرش؟ مادرش هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خجسته را قیله معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون گیاهی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم می آمد سوال به پیش میگردم، مگر همه سوالها بی جواب میماند. او هم خاموش می ماند به فکر میرفت.

شفاخانه برام یک کم بسیار آورد. غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مراییگانه کی نراگرفته بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سرای بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از یاد رومادم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟ پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تودخترما هستی، فقط دخترما!

ایستاد و چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد. قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریک توهیگاه اینگونه تهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟ گفتم: هیچ، فقط این پس تهرت را میبرد دارم. باخنده می گفت: منوقت [] یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما بر از هیاهو بود، او فقط ایستاده بود و منم ایستاده بودم، ولی هر دو فاهلم یک سفر بسوی کعبه دل بودیم. یک سفر پر از خطر، پر از تشبیب و فراز. روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کویچه ما نفس گرم میکشید. من و او همدیگر راه همیشه میدیدیم او خانه ما میآمد و من به خانه ایشان میرفتم، هیچگاه فراموش نمیکنم. در امتحانات چارونیم ما با من کعبه کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تخته برایم خواهد داد. همیشه درسهایم را از او میبریدم، چونکه بهترین زبان اویسی

تهرمدم. ما همزمان هم بودیم. و همرازم گفتم تا آنکه امتحانات پایان رسید، خیلی قصه میخوردم اگر من چهارم و پنجم شوم، تخته نخواهم گرفت. و اگر اول و دوم و سوم شوم، تخته اویچه خواهد بود؟ یک کتابچه قبول، یک قلم بایک یک؟

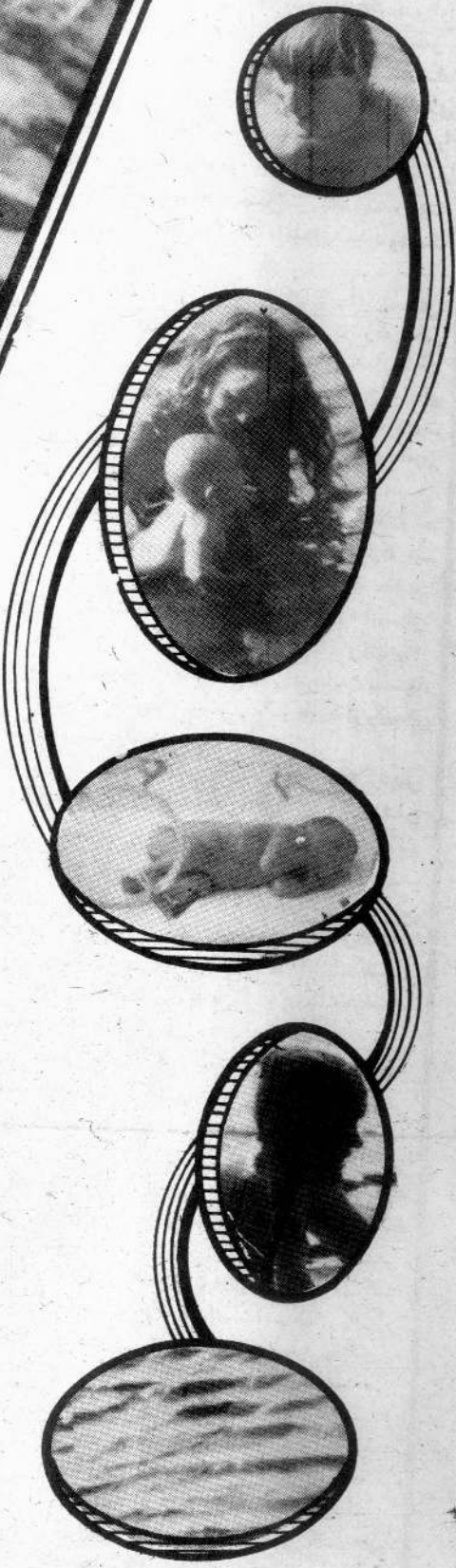
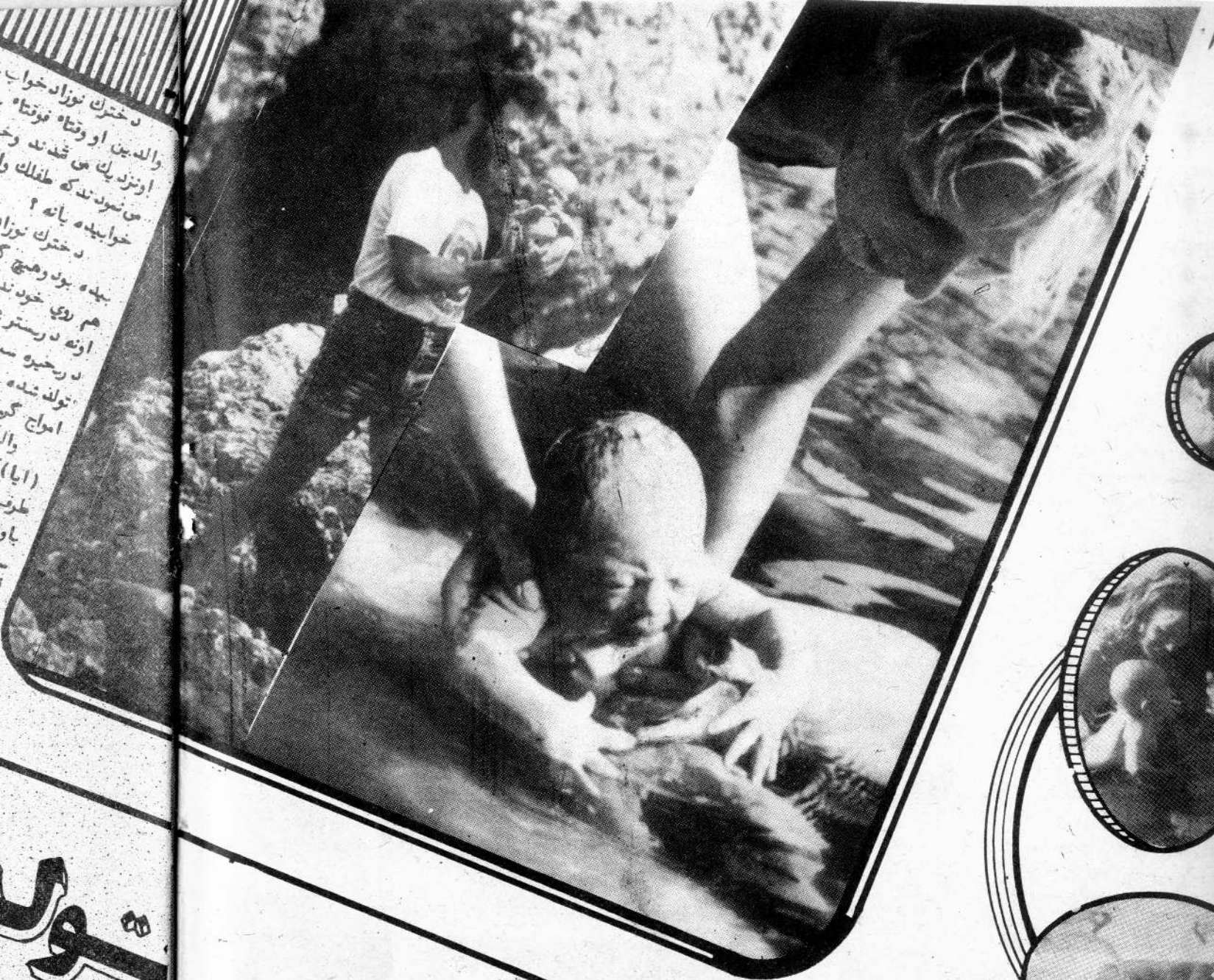
امتحانات سپری شدند در صفت هفتم یکی از لیسسه های شهر بودم، مصنفانم شاگردان لایقی بودند، که بدرجه اعلی کامیاب شدن خیلی مشکل بود. روزی اعلان نتایج، صبح وقت قران پاک را میسوزید راهی مکب شدم، در تمام راه دعا میکردم که بدرجه اعلی کامیاب شوم، به زیارتی که نزدیک خانه بود، رفتم و دم صبا کردم. آنوقت در خیال خود اندیشیدم که بارچه امتحاناتم را که بدرجه اعلی است، برایش صد هم و سی گهم همین حالا تخته امرایده. فقط همین حالا. لبخندی بر روی لبهایم نشست، ندانستم چه شده، یک برگ شدید موتر بعد از آن به ذهن افتادم.

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همهنکه ده پدرم مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی سبب تهر بود با کسی حرف نمیزد. وظیفه اش دینی از - ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت با من میبازدم و خاتمش هیچ گاهی باخنده و مزاج صحبت نکرده بود.

مادرم آهی کشید، این آه، گره را زار گشود، او همسراه با اشک گفتم: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچکی خانوادگی بدرت مادرت را طلاق داد، تو بعد از طلاق بدنیای آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تورا برای من، که خواهرش بودم سیرد. بتواسی گذاشتم و تورا فرزند خود خواندم، تویه مکب رفتی و آهسته، آهسته کلان شدی، حالا تو هم اولاد ما هستی. تورا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد، همهنکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمم سرانبر شد چه من گفتم: آگه. تو مادر میباشی، ایطور دم دروازه میباشی. او فکر میکرد که حرف های او در من اثری نیکو دارد و من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران در دما ملیم مادرهای من یکجا شد.

آری [] بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزارش در محوطه دور زیارت بود که نزدیک مطه. ما قرار داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمیده ام، مادر شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بودم برداشتم مادر جان گفتم و کویستم صورت تازیش را میسوزم.



فقدان کودکی در آب

تولد

فرجه از: هارون

والدین او وقتا فوتتا به سرد
 او نزدیک من شدند و خود را مطمئن
 خوابیده یانه؟
 دخترک نوزاد واقعا خواب
 هم روی خود نداشت، از سر
 اوزه در دستر شفاخانه بلک
 در حیوه سیاه (در بیس آب)
 تولد شده بود. سرتاپای او را
 امواج گرم در برداشت
 والدین دخترک که استرا
 (ایا) گداشته بودند به نوبت
 طرف او نزدیک می شدند و مشکل
 باورشان می آمد که فقط چند
 ساعت قبل طفل آنها در بیس
 آب تولد کرده بود.
 چندی بعد طفلک پیدا شده
 و خانواده باکی با نسکی، کاتیا
 مادر او را در ولاد پسر بدو و دختر
 نوزاد آنها (ایا) به اولیسن
 گردن شناوری در حیوه سیاه
 پرده اختند.
 با وجود آنکه چنین مناظری
 را می توان در هر ساحل دریایی
 مشکل است امروز به آن اسم
 معجزه داد.
 زایش نوزاد در بحر باد را آب
 روز بروز مریخ می گردد، جهان
 چنین تولدات در کشورهای
 شوروی، فرانسه، ایالات متحده
 آمریکا و جزایر اسکانه همیا روز
 به روز از یاد می باید.
 زاده از ۲۰۰ تولد در آب
 بحر زیاد رقیب منزل در اتحاده
 شوروی ثبت گردیده. جالب اینکه
 نه تعاریف واقعه مرگ مسا در
 ویا نوزاد دیده نشده، بلکه کد ام
 مواقع ناگوار بعد از زایمان
 دیده نشده است. تولد سالم
 این اطفال، درست بودن فرضیه
 ادوکتور ریگود چارکوفسکی را
 به اثبات رسانده. برصوت ۲۰
 سال قبل فرضیه تولد طفل در آب
 راتدین نبوده بود.
 تولد
 ماد طفل تسهیلات زیادی را در
 از زخم شدن و درد های سخت
 در انتهای زایمان می باشد. تولد
 در آب برای خود نوزاد هم آسانتر
 و طبیعی است، زیرا طفل در دو
 زنده گی خود در بطن مادر در

بین مایعات قرار ارد و زمانی که
 او را آب بد نیامی آید، تغییر نسبتا
 کسی را متحمل می گردند.
 هنوز هم محققین علم طب راجع
 به این نس در اندک نوزاد در
 لحظات نخستین زندگی خورد
 چه چیزی را احساس می نماید.
 ولی این کاملا واضح است
 که بعد از ترک بودن بطن مادر
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از نیروی
 جاذبه زمین است متحمل می گردند
 در این اتنا نوزاد ۳-۴ مرتبه
 بیشتره اکسیجن ضرورت پیدا
 می نماید. انرژی که طفل در بطن
 مادر ذخیره نموده، جهت احسا ده
 بالانس و خوارت در مقابل نیروی
 جاذبه زمین (وزن) به مصرف
 می رسد. توازن از طرف دیگر
 که او را محول مایع به ماحول
 (بخشک) مشکلات را در زمینه
 تطابق او را گانیم نوزاد به جهان
 می آورد.
 در رساله های آخر رنتیج
 تحقیقات که در این زمینه صورت
 گرفته، بدون چون و چرا ثابت
 شده که چگونگی نخستین روزها
 وحتى اولین دقائق زنده گی
 انسان در شکل روانی او را آینده
 رابطه میان حالت تولد طفل
 (فشار فیزیکی که نوزاد در انتهای
 تولد توسط سر خود متحمل
 می گردد) و امراض روانی بعدی را
 که در آینده ممکن است هائیکند
 حالتش شود، به اثبات رسانیده.
 انسد.
 تولد طفل در آب در واقعیت
 امری که در طفل از ماحول طبیعی
 مایع که در رحم مادر او را احاطه
 نموده بود، به ماحول مشابه مایع
 از حالت بی وزنی به حالت
 بی وزنی که در آب همان می آید، میباشد
 همچنان در شرایط مذکور برای
 نوزاد لزوم مصرف انرژی جهت
 رفع نیروی جاذبه زمین حس
 نمی گردد. چنین شرایطی تسر
 نوزاد ۳-۴ مرتبه اقتصادی تر
 تمام می گردن، واضح است در
 صورتی که نوزاد انرژی مذکور
 شده در بطن مادر را در انتهای
 تولد کمتر مصرف نماید. انرژی مذکور
 در رشد بعدی او تا به ثیر قابل
 ملاحظه خواهد داشت. اطفال
 تولد شده در آب دارای عضلات
 قوی تر بوده و اولین حرکات راجع
 بهارت خاص زود تر از همسانان
 جنین می نشینند، زود تر ایستاده
 خود می نشینند و راه رفتن آسانی نمایند
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند
 ماه می توانند زیاد از یک کیلومتر
 شنا نمایند.
 با گذشت زمان فرضیه
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت
 اطفال لا شناور با سالم تر و مطمئن تر
 از دیگران بازی آینده آنها کمتر
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات
 حواسی را متحمل میگردند و بطور
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج
 وید خلق می نمایند. در صورت
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم
 و سرد با سازه عضلات و در صورت
 وخیم آن بانوشانیدن جوشاننده
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف
 می شود.
 مشکل معم دیگره اکثر
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار
 می نماید. عبارت از بزرگی سر
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان
 باشد برای او تولد شدن مشکل
 است. فشار که بالای سر طفل
 در انتهای تولد وارد می گردن،
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او
 سر نوزاد گردد و در شکل معنیده
 تا نیروی وارد نماید. معنیده
 چارکوفسکی در نتیجه ماما گد
 قبلی زن حامله توسط
 تعریات مختلف بشمول
 اب بازی، عضلات لگن
 خاصه و بیشتر خصلت
 (الاستیکی) مسی
 بخشد و تولد نوزاد را
 با سوزش سهل تر
 می نماید.
 اگر از تمام این
 تسهیلات -
 گذریم
 و بنگالعه
 ایسن
 بقیه در
 صفحه
 (۹۷)

په ناآشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او سیاستمدار

په بیاچون ولوې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول لېدل شوي و. فعاله او هرې خیزه ونډه واخستله. کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتان)) استبداد د رژیم نسکورې (امپلا) لاس نیوې رهبري کوله یواځې ملي سازمان و. چې په انګولا کې یې یخې او کلکې نظام او سیاسي سټې د رلودې او همدارنګه چې وی کولای شول د آزادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسې او رهبري یې کړې انټونیو اګوستینو نیتو همغسې چې د سیاست په لور کې پرمختګ شخصیت و. د افریقا د شمراو په محاکمې کې د لول د مبارزو انقلابي شعر په آسمان کې لکه خلانده ستوري اوس هم لمانځنې او د راتلونکې کې به هم ولېغې او د ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد خپلې ګوتونه په زبانه کې کسري.

د نیتو شعرونو مشهوره مجموعه ((سپېڅلې هیله)) نومېږي چې د نړۍ په لویو ژبو کې لیکل شوي ده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبسي جایزه وګټله. نیتو د افریقا د شعرونو د انګولا د شعرونو د اوسپنې د هنرپوهنې افریقایي په زړه کې لمانځنې لري. هغه په ویل د افریقا د خلکو لپاره لوی توند ته د حماسې شعرونه بلل شوي دي. دغه (توري) شعرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکو پینو پاره دي چې سخت او سار ه د هغه په تن پورې نښتي دي.

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتود دي. بقیه د صفحه (۹۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د پرتګال له پولو څخه وتلي وي او دي یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یوه شمعه شاعر او آزادي غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلې و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کاپل، د یوګوسلاویا او یوګوسلاویا مشهور ادبی او فرهنگي شخصیتونو دده لپاره د آزادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل موزیک هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولا)) خلکو آزادي پخپلې جنهشې (رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و) په غاړه واخسته. هغه نو اوس هم اوږدې شاعري هم پوهه طبیب او هم زور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم لپاره د ((د مافه سېزا)) په یوه تاجو کې د زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېدل شو. د اهل خلکو دده په پلوي اعتراضه غوندې وکړي او دده د آزادې غوښتنې یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولیدل شول او په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې آزاد شو. خوله پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه لکه پرتګال څخه وتیښت او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاسا ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالیسي استعمار د انګولا خاوره په ونډو لږ لږ و. او په هغه شیبه کې چې د آزادې لمر لیدلې و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د ونډو سمند رغوندي ښکاریده. هغه (اګوستینو نیتو) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷) بلاری د عیسوي مذهبه د پروتستان د څانګې کښې و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلې لومړنې اوسنې زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او آزادي دوست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر په خپلې نښه لمانځنې کې د انګولا د نوي زیزیدلې ملي فرهنگ په آسمان کې ولېغید. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې لړۍ اساسي او مهمې مسالې یعنی له پرتګالی استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و.

خرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت لاره لاري هم خپلو ستم خپلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمبرا)) په نامه په یوه طبیسي پوهنتون کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې ((د استکهلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په (ګناه) - ونیول شواو زندان ته ولیدل شو. له آزادې وروسته یې د پرتګال د استعمرو د محصلینو په نامه یو ګډ محصلینو په رانیکال جنهش کې

نوښته د معریف

کله هم خندا را کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونښه نورو په ګانښ است. زنده کې ساده وی تحمل داره. ګرچه استاد مدرسسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسہ بی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلې در چنین مسابقه کسی از او سبقت حتمه نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را درین بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقیه د صفحه (۸۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالای لوی ولسوالی تینواری است. جشن تاریکش انگیزه شوی تیز گویند و سپرو - مندی حافظه اش بوده است. وقتی باز بخت کلام خداوند (ج) را از امواج راد یو شنید، شیطنته آن کلام شد و برای تراکبیري آن صدا نه تعداد از اهل کشور بلکه به سرزمین دور تا هند و مصر سفر نمود. میگوید: ((حفظ کلام خداوند کرب و قرائت در دست کار یگری - است. من در دوسان ۸ ماه - قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. در دست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن - تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظه و قاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ایست تسخیر می کند. و کوه کسش

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان کم و زنده از او اند)) وقتی خاند به صدا و احساس آسانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج رو خنوازان فرامیگیرد. این بندار در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند.

در ب کوچک حویلی راد قی - الباب سکیم. کودکی در می کشاید و قاری نیک الله سلم وسط حویلی مرابع امانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هائی نمازگدا ری مزین است او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کمتر معاینه سماع شده میتوانند. وقتی د فترجه شعر او را خوانندم بیشتر باور کردم، او چقدر ریاضتسر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه یی نیز است. در کما میزنند و در کجاها



اودر مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماورچ

روزنامه مستقیم

بین المللی

باز کرده دقیقه در زنده گی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شمر کار خود را در چه سره
و چشمان آن زن دیدم زیسرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای دستان من
میریختند برای من بالاتر
و مفید متر از همه نعمات دنیا بود .
- آیا ارزش این شغل را از -
همان شروع تا رسید انستید ؟

- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکدم شتم زهرس عارا مید یسدم
حالت عجیبی برایم دست میداده
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟

تنها مساله یونیفورم مطس
نیود از دستان آنها خوشم
می آمدن دستان که بامرک به مبارزه
بر میخواستند .

۱۰ روز ۱۰ کیلو مایع را از بطس
اوجان سببیم بعد از ارا عملیاً
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شده در آنجا کانسرتش حیرت شده
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترول مانرارد است
در مدتی که مریس در شفاخانه بود
خون ، دوا و سیریم او را از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتالی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمدن چنان

در آنجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گیس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم او را نجات دهیم .
مثلاً بخاطر نام یک مریس
را از صیغه آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان) انداختند در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعداً عملیات میگردد . ما طبعی

فندی حمید سر شتر و لیسر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی .
من تا اینجا چون آن در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کار صحبت کنیم باز هم از عملیات
خانه صحبت واهم کردن چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرمی آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و بخصوص ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند،
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مرضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سرنوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناسی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و مرکزتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حوضه تربیه اطفال خود
بج نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای،
بقیه در صفحه (۸۰)



ضیاء بیسند



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیاکوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

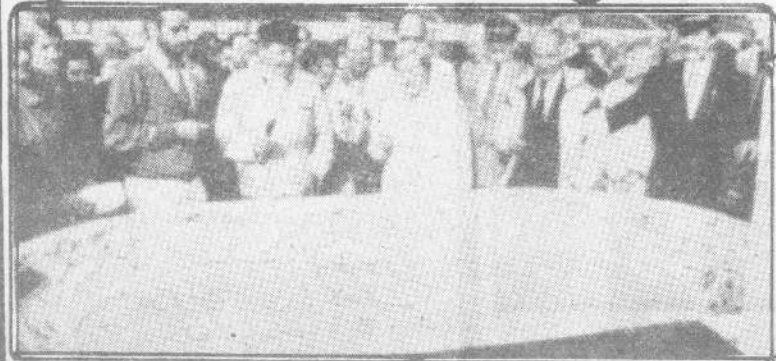
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسم را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



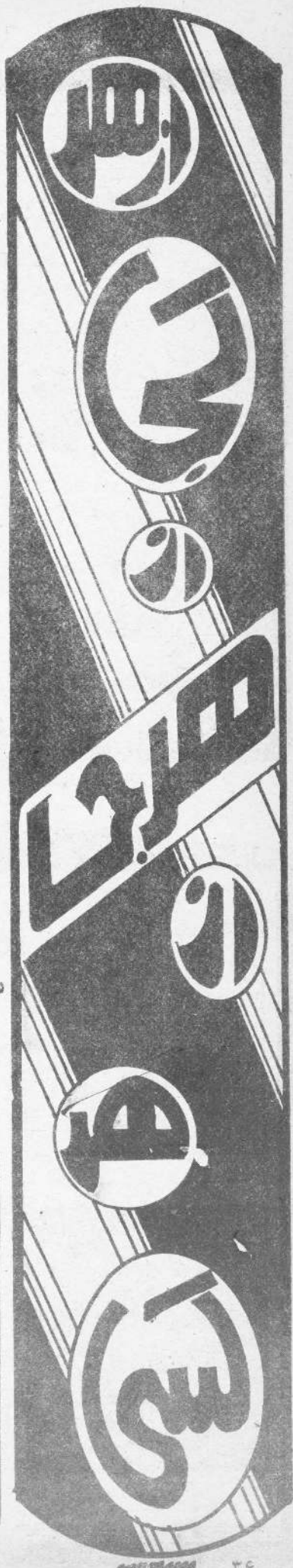
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

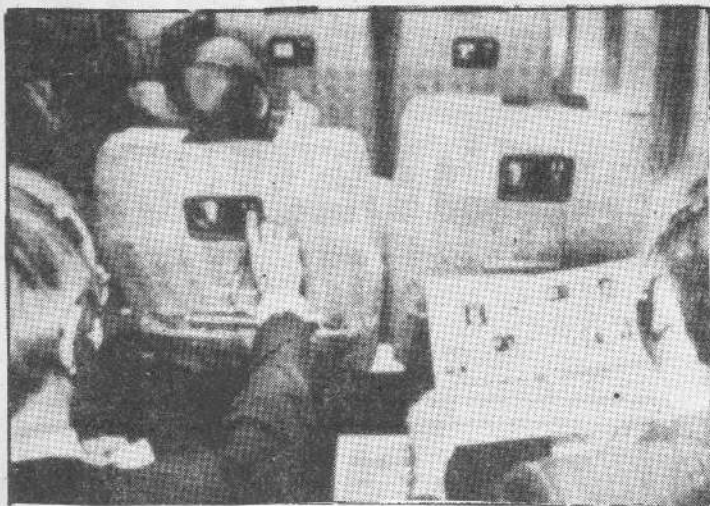
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون با سخن نشدار گفت: «بچه همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل اثر که از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی آمریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانی از وستون آمریکا تصویب خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی آنها را داشت که دولت آمریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا



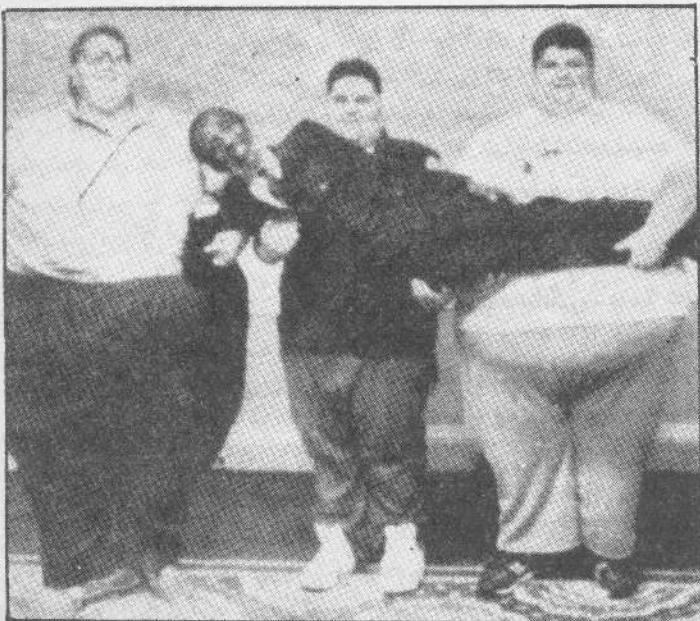
کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکید می ورزند که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...

مادر کلان و ریکارد جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب ریکارد های جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

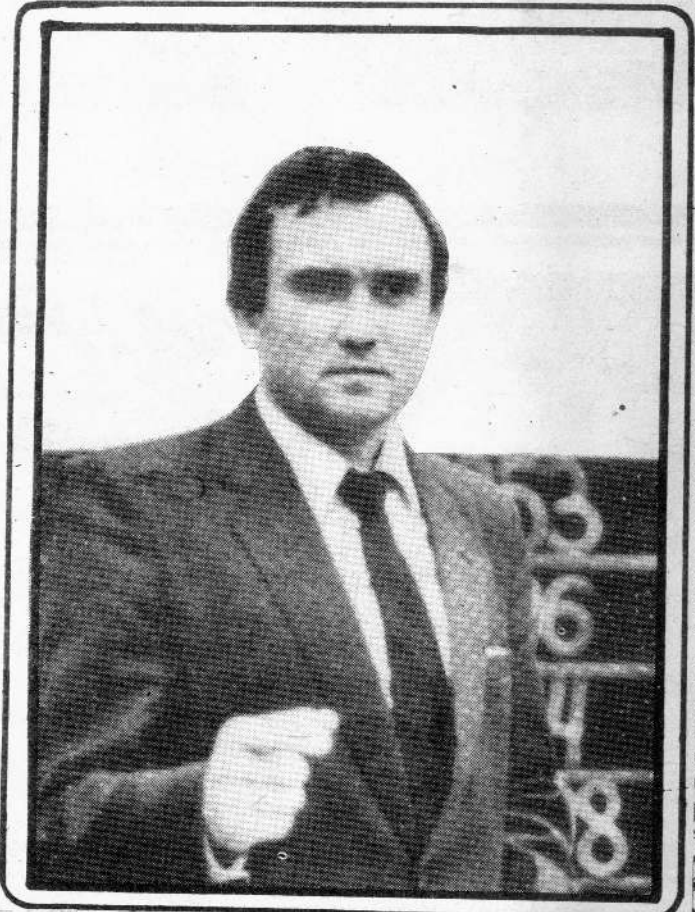


غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را باخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ اکیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. این وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. آمریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون آمریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت

ټولونه په زړه پوري دي

حيرانوونکي حافظه



وازمان خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کوم -
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 ترې کارواخلم نه درلودل - په
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 په لومړي سر کې مې له هغې ساده
 طبقې څخه چې ټورې اولرغونې -
 هېڅ لړۍ، گڼه واخسته : د
 کوچنيو ((سخو)) څخه مې پیل وکړ
 دپانیدو کلمات اهامدونه مې
 په راتلونکو تکرارول او هر راتلونکو
 کې مې نوې کلمات اهامدونه
 ورنهاتول . دوخت په تېرېدو سره
 په دې پوهیدم چې دحافظې
 د ښه والي له پاره دښمن خو
 محدود متودونه په پراخیزم دي
 چې دهغوی له ډلې څخه لمانځنې
 ماخپله دخپل لمان له پاره
 اختراع کړل ، دښلگي په توگه
 هغه وخت چې په توره څنگه -
 باندې لیکل شوي مدونه حافظې
 ته سپارم . نوڅه کوم چې په
 مغز کې مې د یوه ټاکلي انځور
 څرنگان ته مېس کوم او په هماغه
 ډول مې په بهرني حافظه کې
 وساتم . دغه مېتود دپهرواړو د و
 تمهونو د اجرا کولو څخه وروسته
 په بهرني توگه ترسره کېدای شي
 خو مېمې پرېنښم مې په پراخه او
 اسانه ډول څنگه چې په موسیقي
 صورت په ذهن کې لیدو انځور
 اها رسم ساتل کوم گران کار نه دی
 خوشحاله باید په پرله پسې ډول
 ورته وکتل شي او هر راتلونکي
 ټولې برخې باید هغه پوره پرته
 شي چې په ذهن کې پاتې دي .
 لنډه دا چې منظري ته باید ترهغه
 وخته پورې وکتل شي چې دمنظري
 ان لومړي کوچني برخې هم په
 ذهن کې لمانځي ونهسي .
 پاتې به (۱۷) مخ کې

مورې ټولگي چې دحيرانوونکي
 استعداد داوند دی ، دسترس
 پرمخ رانکاره شواو دڅو تنو دپاره
 چاوشخه مې هيله وکړه چې
 په تېرېدو کې ورسره مرسته وکړم
 له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي
 اړتست مورې ټولگي سره مې د
 کېمې دنېاره صوبې استراحت
 لمان کې پېژندگوي شوو د هغه
 استعداد اوحافظه زما دپهسې
 حيرانتاسې شول اوداپوښتنه
 راسره پيداشو چې څرنگه
 کېدای شي په انساني مغز کې
 دومره پېچلي جدول ((ټيبل))
 شي ؟ لکه څنگه چې څرگنده
 ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له
 مني انسان په منفي ډول په

د ډاکټر د حېرانوونکي حافظې

دشوروي اتحاد د اوکرائين
 جمهوريت په مرکز کیف کې د شوروي
 اوهرنيوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو
 د زړښت د پراېلموه هکله بحث
 وکړ .
 په دې ټولنه کې د اوکرائين
 دجمهوريت د علومو د اکاډمۍ د پروفې
 ف . فريکس څرگنده کړه د زړښت
 په مقابل کې مبارزه شونې ده ،
 دا کار په هغه صورت کې کېدای
 شي چې هغه داوسپني له پاتې
 شونو (بقاياوو) يا ساکوشخه پاکه
 شي ، دا کار د لمانځنې ټولنو
 واسطه نه بلکې د فعالو ښوونکو
 په مرسته چې په بيالوژيکي ډول
 پخپل شوي وي سرته رسېدای -
 شي - ددې تجربې په جريان کې
 د حيرانوونکي مواد په
 خوړو کې کېږي ، زهري مواد په
 بهر وکولو کې جذب شي او په نتيجه
 کې دتجربې لاندې پراختيو ته تر
 کنترول لاندې راضي .
 د لمانځنې د طبي علومو
 دانستيتوت پروفېټاپال (ډاکټر)
 څرگنده کړه چې په اورگانيزم کې
 مې له متعادلو اوښاتو سولانتو
 څخه ژوند شونې نه دی . دا

تعدلات په ماشومانو کې په نيمه
 توگه ليدل کېږي هغه ماشومان
 چې ژوند يې د هغه هغه کسې
 د گڼتېن اندازه د زړه نسبت
 زياته ده په همدې بنسټ
 د زړه وچې دهغوی له نفسی
 کمزورې هغې څخه نه شي جوړ -
 پدای .
 نوموړي داکټر چې دلمان ټولنو
 زياته کړه چې دوخت په تېرېدو
 سره د لمانځنې ټولنو
 څرگنده اود لمانځنې (معانيت)
 اندازه به راتپه شي .
 د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 د هروس پېژندنې دانستيتوت
 پروفېټور ف . بوتسکو داپه ډاگه
 وکړ چې د زړښت د څېړنې اود
 هغه د نه راتگ په برخه کې د -
 اورگانيزم دغايي توانو ستروول -
 لومړی ، نهارې وسيلې شي چې
 داتوانو له کمزور تيا څخه ورسول
 شي او پورې په وړخ لاندې هم باید
 لمانځنې شي .
 په دې غونډه کې د شوروي
 اتحاد د اوکرائين دجمهوريت
 د علومو د اکاډمۍ هروس پېژندونکی



د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 د پېژندنې دانستيتوت پوه غونډه -
 وکړه چې په گډه دی ټولگي
 اصطلاح د ((کهرهائي تيزابو)) يا
 جوړولو پيل شي ځکه دامواد په
 په اورگانيزم کې د مواد و د تيارولې
 اوهشلاو اوهمدارنگه دارگانيزم د
 هغې ترکيب لجه تنظيم سره مرسته
 ايازاره خلک پدې اميد دي
 چې دوي دې زار و وي څو لکه
 که ژوند او يا دحوانی درمسل
 غواړي نو تر هغه رخته پورې دي
 انتظار باشي ترڅو چې پدې
 هکله د پوهانو څېړنې وروستې
 بري ته ورسېږي .
 پاتې به (۱۷) مخ کې

گرامافون څنگه او چا را منځ ته کړ؟



په ۱۸۷۷ کال کې ادیسون
 د خبرو د ثبتولو په استوانه یسی
 ډوله اله برابره کړه . ده په خپل
 تحقیقاتي مرکزي چې د نیوجرسی
 په منلو پارک کې و د هغه بیلگه
 جوړه کړه . وروسته یې دخپلسو
 حیرانو شویانو یوالانو پورې اړیکې
 کېښوده او ویی ښود چې ده -
 اختراع کړي ماشین کولای شي
 هم ثبت وکړي او هم خبرونه
 ده د وړ کتون هغه نامتوسندره
 چې ((مري یوکونډی وریډر لرونک))
 وویل چې د ثبت د ستاګه همدغه
 سندره په کټ مټ ډول بیرته
 خپره کړه .
 ادیسون دغه ماشین ((فونو -
 گراف)) ونوماوه چې له دوولسمو
 څخه جوړ دی او غز اخیستونکی
 مانا لري : د هغه اختراع شوي -

دې توگه به ثبت کیده د اوریدو
 لپاره یې خبره برعکس کېدله
 غز را اخیستونکی متن به د مار -
 بیچي جوړښت د ننه اویاد باندې
 د غز د خوړیدو سبب کیده او دغه
 غز به بیا پورې داسې برلاسې څپې
 چې دا وریډر به نه و بیا وریډی
 د زمانې په تېریدو سره ادیسون
 اونورو مخترعینو چې په دغه برخه
 کې یې په کار پیل کړي و دغسې
 اختراع ته وده ورکړه . حلبسی
 پوښ لرونکی استوانی خپل لمانځنې
 موسی استوانی ته ورکړ او د پېرې
 پای کې صفحې داستوانی لمانځنې
 وښو څو لکه چې د یوه بل بدلسون
 په ترڅ کې نه ماتیدونکی صفحې
 راښی . د کټ یا فیتی په رامنځ ته
 کیدو سره یونوي انقلاب په دغه
 برخه کې راښی . څومره چې د
 گرامافون د صفحې په برخه کې
 بدلون رامنځ ته شو په هم هغه
 اندازو ماشین هم وده وکړه
 دې مانا چې دا زمانې امریکایي
 او جاپانی پوهانو له ځوانو څخه
 وړتیا شول خو چې په اوسني
 پرمختللي ښه رامنځ ته شو .

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
 - حشرات سرطانی در داخل ششی که آنها را اجاطنه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری -
 - پللی این بیماریست که در آن رشد غیرقابل کنترل کرمیات سفیدخون وجود پیدا کند. تومور چیست؟
 - تومور عبارتست از توده یا لخته

سرطان چیست؟
 - سرطان باسید، بدون آنکه از آن اطلاعی داشته باشید؟
 - پللی انواع سرطانی معمولاً زمانی ظاهر میشوند که سرطان رشد کرده یا انساج را تخریب نموده است. هرچند -

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به

سرطان را بیشتر می سازد؟

ویاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارت اند از: قرار گرفتن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش آفتاب، رادیو گرانی زیاد، دود کردن سیگرت و تماس بابت سلسله مواد کیمیایی.
 - آیا سرطان سارده است؟
 - مسلمان نه

کمواد دودی و نیکوتین بیشتر را استنشاق کنید به همان میزان خطر ابتلا به سرطان ریه بیشتر است. دریند، چیز بنام (سگرت بن (سگرت)) وجود ندارد. بهترین نلتر تا نوزم اینست که سگرت را تره نیند.

مرگ های ناشی از معنادین سگرت و کسانیکه به سگرت عادت ندارند، مقایسه گردد، این تفاوت بطور نسبی کتر است.
 - آیا نوشیدن زیاد مشروبات الکولی خطر ابتلا به سرطان را بیشتر میسازد؟

آیا میتوان از سر سرطان نجات یافت یا نه؟

سرطان را میتوان بایک سلسله آزمایش های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.
 - چرا دانشمندان سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟
 - زیرا سرطان در تمام اشکال حیات وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند. کفیات مهم طبعی بوسیله همپوتجار ب عمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشتر انسانی رانجات داده است.
 - چه چیزی موجب سرطان میگردد؟
 - چرا سرطان بوجود می آید؟
 - هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یک تعداد سرطان ها را میتوان با سلسله ریه سرطانی تشخیص کرد.
 - چرا دانشمندان سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟
 - زیرا سرطان در تمام اشکال حیات وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند. کفیات مهم طبعی بوسیله همپوتجار ب عمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشتر انسانی رانجات داده است.
 - چه چیزی موجب سرطان میگردد؟
 - چرا سرطان بوجود می آید؟
 - هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یک تعداد سرطان ها را میتوان با سلسله ریه سرطانی تشخیص کرد.

لهاوی و خون منتشر گردیده قسمت های دیگر عضو نیز انتقال یابد و در آنجا به رشد خود ادامه دهد. اینگونه انتشار را **Metastasis** یا انتقال مرض می نامند.
 - مجاری لهاوی چیست؟
 - لنگ عبارتست از مایع شفاف و هاف که از تمام انساج سراسر عضو جمع آوری گردیده و در مجاری لهاوی جریان دارد و سرانجام به جریان خون نیز داخل میشود.
 - سرطان با چه سرعتی رشد میکند؟
 - سرعت ثابت رشد وجود ندارد. بعضی از انواع سرطان در ظرف چند هفته رشد بیشتر میکنند ولی رشد برخی از انواع آن - چندین سال را در بر میگیرد.
 - آیا **Leukemia** نوعی از سرطان است؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگردد؟
 - اکنون دیگر بصورت کل پذیرفته شده که کشیدن سگرت علت عمده سرطان ریه در ایالات متحده است. طور مثال، مرگ نانی از - سرطان ریه در میان کسانیکه مضطرباً سگرت دود میکنند ده برابر بیشتر از کسانیکه هرگز سگرت دود نکرده اند. در میان معنادین قوی (روزانه دوقوطی یا بیشتر از آن) سرعت مرگ بیست مرتبه بیشتر است.
 - مطالعات نشان میدهد که معنادین سگرت علاوه بر سرطان ریه به سرطان دهن، گلو و مثانه نیز دچار میشوند.
 - آیا فلتر سگرت از سرطان ریه جلوگیری مینماید؟
 - امروزه سگرت نسبت به سگرت های که دوده قیل دود میشوند مواد دودی و نیکوتین کمتر دارد. شواهد نشان میدهد بهر اندازه ای

مطالعات نشان داده که معنادین قوی مشروبات الکولی که به سگرت نیز اعتیاد دارند در معرض خطر بیشتر سرطان دهن و رگلو قرار دارند.
 - آیا صدها یا صفتی ناهیبوی موجب سرطان شده میتواند؟
 - صدها اتفاقی در تنج نرم مانند پستان ملت سرطان شناخته شده است.
 - آیا کدام نوع غذا یا ترکیب از غذاها میتواند موجب سرطان گردد؟
 - نخیره، ولی پژوهش پیرامون نقش رژیم غذایی و رابطه آن با کنترل سرطان ادامه دارد. طور مثال، چرواچاپاتی هائیت نسبت به نسل مشرق چاپاتی - آمریکا سی بیشتر به سرطان معده دچار میگردد. غذاهای پخته شده با دود بخصوص غذاهای یک مواد کیمیایی در آن بکار رفته نیز تحت پژوهش قرار دارند.

آیا سرطان ارثی است؟
 - چند شکل محدود سرطان قابلیت ارثی داشته ولی انواع عمومی آن هر چند در برخی از این انواع عمومی چیزی بنام ((تایلانت خانواده کی)) معروف است، یعنی تمایل ابتلا به نوع خاص سرطان که در میان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کسل خیلی بیشتر است. این نسوع تایلانت خانواده کی در سرطان پستان، کولون، معده، پروستات و ریه و همچنان در سرطان نسوع **Leukemia** دیده شده است. بنابراین، زمانیکه یکی از اعضای خانواده دچار یکی از این انواع سرطان ها گردند، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود. (خانواده در اینجا تنها شامل والدین و کودکان نبوده بلکه همزاده گان، عموها، خاله ها، خاله ها، نواسه ها و غیره را نیز در بر میگیرد.
 - آیا بواسیر نشانه سرطان است؟
 - نخیره، ولی بواسیرها و خون ریزی ها ممکنست نشانه خطر سرطان باشد. در مورد هرگونه خونریزی بایست همواره مشوره دکتر را گرفت.
 - آیا برخوردن شخص در مقابل سرطان با لای مدت بیماری تاثیر دارد؟
 - پللی هرگاه از دانشمندان این موضوع که میاد سرطان داشته باشید، بهر اسید ممکنست مراجعه به دکتر را به تحقیق بیدانید و این کار طبعاً فرصت تدابیر ازینرو و موقع را از دست داده آید.
 - تشخیص همیشه میتواند عاملی در سلامت شخص باشد، پس با اجزای معاینات سالانه بشمول معاینات سرطانی از قبیل **Pap** پروکتور **Procto** توس - سرطان را از خود دور سازند.
 - سلامت کامل دارم، پس چرا به اجزای معاینات بپردازم؟
 - شخص از سلامت کامل برخوردار است ولی شکل ابتدائی سرطان میتواند وجود داشته باشد. بقیه در صفحه (۱۴)

سرطان چیست؟
 - سرطان عبارتست از کرمی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.
 - حشرات سرطانی و حشرات نورمال از هم چه تفاوت دارند؟
 - حشرات نورمال برای یک منظور و هدف خاص رشد میکنند یعنی شکل عضو یا تومور نسج صلب دیده و از بین رفته، رشد حشرات سرطانی هیچ مدنی بدنمال ندارد. اینها حشرات نورمال را تموض خراب میکنند و در صورت عدم تشخیص و معاینه به قسمت های دیگر عضو نیز انتشار میکنند.
 - آیا انواع مختلف سرطان وجود دارد؟
 - پللی هر نسج عضو میتواند به سرطان مبتلا شود. حشرات سرطانی میتوانند با سرعت های متفاوت رشد کنند و در مقابل تدابیر واکنش های متفاوتی دارند ولی وجه مشترک سرطان ها در اینست که در صورت عدم تدابیر رشد نموده به قسمت های دیگر عضو نیز منتشر میشوند.
 - سرطان چگونه در عضو منتشر

تغ ۴۰۰۰ ها نهمیدم ۰۰۰ شما در جستجوی بتسول
 خان همسر سارساک مجدی بی ، هستید ؟ والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فروشی رسید ، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم ، فرزند شاهم اگر بنام بتسول
 سراغ او را بگویند ، به مشکل موقوف خواهد شد ، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجویش کنید ، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه» (شهرین) یاد می
 کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
 عضویت داشتند ، خان مرحوم سارساک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند ، منظورشان از بتسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه» (جنسی) یا
 «همسگری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز ، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و امریکایی سارساک مجدی بی ، بتول
 خان را «ترکش دلمت» یا بلوای ترکی میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود ، البته من دینبازه معلوما
 بیشتر ندانم ، مرحوم سارساک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کبابش میشاختم و ولسی
 اکنون نهدانم کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
 شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ آ ۰۰۰ والهی نهدانم چه
 بگم ، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ شما
 همقدر نهدانم که همسر سارساک مجدی بی بود و
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشید ، بیچاره
 مجدی بی ، خیلی زود ، راه جهان دیگر گزشت
 ۰۰۰ میخواهم بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایسد
 گت ، همین ندارد ۰۰۰ بگم ؟ ۰۰۰ پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها ، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم ، سرمشوی داشته بنام «پانها -
 سنی فتح پاشا» ۰ هر چند این پانها سنی ظاهرا
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست
 داشته است ، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میکرد و
 بعد ها مناسبات سیاسی و بانکرانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند ، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نهایتترین شان دولتی را به
 «پانها سنی فتح پاشا» اعطاکرده است . هنگام -
 اطاعت شان به «پانها سنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست
 یا خیر ؟ پانها سنی پاشا برآشفته و الحقی تقصیر آفر
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و بیرون خارج
 عوضی گرفته اید ، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم ۰۰۰ شب دیگر در مضایقتی که در منزل پانها سنی
 پاشا برگزار شده بود ، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد ، پانها سنی پاشا با بزرگواری جواب -
 داد که «آلمانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیش نهاد کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دادم ، چانه زدن ضرورت ندارد ، مرا تقصیر میکنید
 خیلی متاسفم ، چنین حرفهایی حیثیت و نظمی مرا
 جرحه دارم ، چانه نهد آفراندم» ۰ این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیکی
 آنها قرار داشت ، شنیده میشد ، چله قطعه نهد
 آفراندم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود ،
 وقتی بگوش سفره پاشا نشست ، پنداشت غذا های
 آشپز به مذاق ایشان گوارانیا نموده ، شامرا
 بهم زده است ، شتابان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست ، یک بوتل کاربنات
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد :
 «بفرمایید پاشای من !» ۰۰۰
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن ، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت :
 «معدرت میخواهم اکلانس (وقتی صبحانی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیسان
 آمده حال معده ام بهم میخورد .
 شما جوانها متاسفانه این صفات تاریخ مارانهدا
 صعود بی فرزندم ، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و جبروت داشتیم که من انتخار گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم ، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد ؟ و آنکسی
 صعود بی فرزندم ، در آن موقع که پاشای ماسفیر کوسر
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود ، منحصر امور شرق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است . این تخصص
 معنی ژستی را که پانها سنی پاشا بخود گرفته ، نورا
 درک کرده ، سرکوش غیر نهاده ، و چیزهایی گفته
 است ، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیوسد که «با حفظ ده نهد کوشن
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد بندششان

را از همسر دوم پانها سنی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمشور
 ها سپارند ۰ شما قصر پانها سنی پاشا را ندیده اید ؟
 ندیده اید ، حتما برهد و آن را تماشا کنید ، نورا
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان ، سری به
 آنها هم خواهد زد ، در مسوطه ، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه ، آن چون قصر پیمان روی نهانها
 میگرد .
 خدا شامخیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها ،
 مرموزی های شتاب ها ، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده ، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفنی نقاشی شده ، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند . خدامرحوم مجدی را فریق کوسر
 کند ، چون دوست ایام نوجوانی من بود ، لذا امن
 این قصر را خیلی خوب می شناسم ، حرف ای روزگار
 گذشته ! ۰۰۰ زندگی من تقریبا دهن تقریبی
 شد ، فرزندم ، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند ، ولسی
 اینها همه به صرف خود شان بوجود می آید ۰۰۰
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویکی نام

نوشته : عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی ، قصر های
 خود شان را به صرف اجنسی ها برپا میکردند ۰۰۰
 فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد میشد به شمول مرمز های رنگه ۰۰۰ باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز جوت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد ، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانها سنی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ۰۰۰ میکنم» ۰ این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالی میزد ، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قشلی می بوده است ، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند .
 دارم میگویم فرزندم ، من باید بشما درباره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غوغا شدم .
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید ، سار -
 ساک مجدی ملزوم ، همان پانها سنی فتح پاشاست .
 پدر سارساک ، مجدی بی که شخص متبارزی نبود ،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانها سنی پاشا
 زاده را داده است . مجدی بی ، یگانه وارث -
 پانها سنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی برپا
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برپادی من شده همان

تصوی بطور حقه امارتکم ؟» جناب پانها سنی پاشا
 جای همان قصری را که بعد ها به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت ، برای امارت صرفنماست
 تشخیص دادند . ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 یگار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست ، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و راوی آن زمین امارت کردند .
 نگاه کن فرزندم ، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام ، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد ، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفه های نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
 میکند ، جالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود
 شان بوده ، البته می نهمید منم که نازکی گذرد -
 کجاست ؟ این را میگویند سهامت ایتالیا پانها سنی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود ، از چه
 ایتالیایی های پرداخته بنام خود ثبت میکند ، انسانهای
 آنروز واقعا چیز دیگری بوده اند ، اگر امروز مثل
 پانها سنی پاشا ، چند نفر معدودی داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد . ۰۰۰ حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند ، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند .
 آری نهدانم ، شما خواهی درها رو ، بتول خان
 معلوماتی بدست میآورید و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم ، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی ، ارتباط نهان دارد .
 طول ندهم آقای من ، ایتالیایی ها ، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دها تان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را کرد خود فراموش می نمود و میگفت ((اشب هممان من هستی)) و آنها را به مسائل می پرسید و می پرسید که به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد و مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خیر دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰۰ فرق نسیب میداد.

در صورتیکه کار بهین مثال منحصر بخود او بود و گاهی میداد و غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موقوف گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) یا ((لقه شمیم)) را بگفت که اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و بیسار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاست میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی ساراسک مجددی واقعا خلی کمک کرد، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی و ملک و مال بسیار را از انجایی باشد، شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است این ساراسک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و ساراسک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از ساراسک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به ساراسک مجددی خود مان نگفتم ((هنوز شما - نگذشته، این زن ترا بهاد نفا خواهد داد)) فقط از راه اندر زکوی در - آدمم:

- مجددی بی، برادر، خداوند نهایی را برای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند، اینک توزی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منحصر بخودگی، در نظرم کار درستی نیست، نه خداوند بندگانش این کار را می خواهد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از هم جنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی، زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نورین باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگدارم تو هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشی ساراسک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که ساراسک مجددی ما وقتی آگاهی یافته که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۲)

سان معاشخوردایی، تعدادی با دنجان دورقاب آاتور نبرد داشت، هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم، اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوا زبان میداشتند میگفتند، ساراسک مجددی پولها را دوستی بدون - حساب و کتاب بهر سو میبرد، وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلقی پر میشدیم شب از نیمه میگذشت، ساراسک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنهال مایلید))، ماسوار موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان با تمام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد، انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیسی ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنهال قافله، موترهای ماهراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده، با پیانیس آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا نگاه می تاکار دنیا با این ساز و برگ خود پیش میرفتیم، مدتی صبح ساراسک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود، پولی را که بهر هرات بر این مانده، نهدانم چگونه خرج کنم، کاش شغلی میداشتم که روزی سه - چهار روز (معادل ۵ پیل) عاید میشد و اولی نتیجه کار خود می بود، بیچاره مجددی آن وقتها خیلی مضطرب بود، زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی روحا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از بیایمان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آن همه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خورد و می نوشید، نشانده و خلاصه با پنج شاخی می خورد و می خورد با هم کرد اما تمامی نداشت، من با چشم خود دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا))

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هکتار مزره، باغ، خانه و نظایر آن، نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزره اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزره تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم که می گشتم و ساراسک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن درازانی افتادیم، فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخیزد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد و ساراسک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوا، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شبانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند - و عواید یکتنه همه آنها از حساب او برداشته شود، حیف ها که همیشه در سایه - ساراسک پول خوبی به جهت میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهوادارن ها در آن شب بمنظور اینکه هم دستور را اطاعت کرد و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهوی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

ساراسک مجددی این اعلان بعدی خوش آمد که عاید خالص یکماهه آن گانهورا به صاحبش بخشید، مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دنهال کار شواب می گشت، انهل و بخشش به فقرا، دستگیری - مستندان و هرکس که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه سکونی شهر ملک اصلی او بود، جزیره - آهایی هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را به پایان برد زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوت چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیست)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزره بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بفروشم؟)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سروکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو کیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بس است برای چه دیگر در - مقابل من ایستاده ای، زود بفروش اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزره ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برای تان شرح بدهم عقل از سر تان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت پہ گلستان کی
 زاد جی فوتی دور دوری ہندی
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہیلو ہیلو شاگھی می ((بہ سترگی)) شکلو
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہاداد خیالونو پہ شوگی
 ستاد ہیر نفونو اور نفونو پہ لہوگی
 لک شمعہ لکھدہ ، ولہدہ ...
 ولں بیامہ خندیدہ
 خوتہ پہ دکھو ہیری |
 بہ پہ خیل حسن مہروہی |
 راہ لہی راہ ہیلہ شوہی جاشوہی
 دل چاد نرہ دہاشوہی
 نوروز ما د نرہ پہ ہن کی
 د پردہ دگلوشاگی تہ غور ہیزی
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی ہیزی
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سال خیال

جی پہ سترگی می ستاد حسن وارشی
 داختران خور لں ژوندی نہارشی
 جی د سرشوندو نکل مہ یں نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خارشی
 جی د زلفو خیال دی مارا کاژ و خیرہ
 لہ سہمی تہ می دوکان جیود مطاوشی
 جی داستاد وصال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فونہ راہ و تہیتی ہزارشی
 ناراس ، می ستا د ہیلتن کی شوہ پہ ہرخہ
 راہہ گراہی جی (مواج) لہیز ہقرارشی

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سرس نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کلد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس درمی نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اوسری نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جهان جان مرا سوخت
 صرہای جهان را بہ شدی نغمہ اشب
 نند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام آسے
 بر شام سپہ مهر سحر می نغمہ اشب
 چون بر تو خوردنہ زدن افسان بہاری
 مریان تو بر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامت اندر مکتوب تو
 چون بانوی نیامت اندر مکتوب تو
 تاباں ہرنگہ تو مکتوب غمہا نیستہ ام
 اندر مسر خاطرہ تمہا نیستہ ام
 در روی نگاہ تو ای سرگزی ای نیام
 چون لالہ دانداز بہ صحرای زلندہ ام
 چون زبور شکستہ نغمہای زلندہ ام
 آفسردہ در تلاطم دریا نیستہ ام
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چو از شو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہا چہ از نزدی سازی
 نازاز دور نمای و خطاب از نزدی سازی
 مہر تن را چو از آستن آباد کی سازی
 خانہ سپر مو ایکسرو سران سازی
 کہہ بودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را توانی کہتہ پشیمان سازی
 تہہاری وین آن دہکدہ خاموشی سازی
 کہ ہر دم مرا خرم شادان روشنی سازی
 گوشی دیدہ بہ دیدار زبانی سازی
 شہر تارک مرا باز چراغان سازی
 قصہ ام راہ کجا نزد کی گہم سازی
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
 سید علی شاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبسته ای
 وز همه ام گسسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سفت ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده کوزه ، دتا کوانگور پینه می
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)
 بیاسیابه بی و نه گوری به ستر گور

ماه و حسنه نام
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان ،
 من - تنها - نیستم .

((اوته نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینتر))
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

زیرش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم .
 اندیشه های من در این بامداد .
 مثل موهای سیاهم
 در هم واشفته - است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار .
 در باد
 بر بر می شود . . .

من
 به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سوبه سر وید
 ساقی کرم میخانه کن د نشوبه سر وید
 بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه ، شه دینوبه سر وید
 اشعاراته وایه ، شه دینوبه سر وید
 قران بی دلیمو چی شول بستر می سر وید
 یانه می ورسره شول دلسی شبه کلی اقیار
 که خه هم ننگاریدل هسی شوبه سر وید
 خوزما وی وچی شونلهی د خولگوبه سر وید
 د تورو لغو مینغ نه چی کرمی سبینغ راننگار
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما پرینده چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی د درخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 فیش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می اید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه ابادی بی دور زمان می اید

دوشم از لیلی لیرا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهرمین
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زبمنا توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرود شده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

دن بسپور دوه شعرونه

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه پې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه د امید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپور له تپو
 او ا
 بیا لې بیالی شراب د مستی خټیلی
 اود ستورو د موسکاله با قه هو موسی
 د زړه یې پگر پږه ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شپیه ده
 زموږ د زړه کسری ترمنځ
 رانیس ا
 چې د ایلو خاڅکس ژوند ون
 په خندا تیر کړو ا

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمناي تو بسود
 غرقه در خون جگر در بی سود اي تو بود
 وعده کردی که بیایی به پرستاری وي
 دیده اش تابه سحر فرش قدمهای تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفایش کردی
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ي تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهای تو بود
 خواستم لب بگشایم به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهای تو بود
 عهد بستى وشکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولای تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوی ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف بای تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغای تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیخ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیخ ونه وي
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او سو رو ورته هیخ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تویی کر لس
 زمونږ ملگرو ورته هیخ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پسر د یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیخ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوږي شونډي د یار
 لښو شکرو ورته هیخ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو خپیده
 خو سر بیرو ورته هیخ ونه وي
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جا خبرو ورته هیخ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
درد دل بر پی دلم پیش کسی نمی گویم
بسکه بیم آن دارم مستمع نگردد زار
مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
قصه من سرکش بر خار و خسب نمی گویم
ایکه گشتی ام حرف از عاشق بزن، رو- رو
راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
ورنه من غزل ((رفعت)) از هو می نویسم

احمد ضیا ((رفعت))

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی
به دستان گلاب وازه های عشق
به چشمانت گل دیدار
به قلبت باور بندار
ازان دریاچه خاموش بود آلود
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز
به لبهایت بلوغ خنده هارا باور کردی
و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
که تواز دور می آیی
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
ز دلشت ((لیان))

جاده رویا

دنباله بر سکوت و تنهایی زدم
بازم در دلم آرزوی صبح زنده خشی
آنجایی نام آرزوی صبح زنده خشی
از دیده های منبذره و تنار آرزو
بروزه در فشاندم و تنهار خشی

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم عشق
رنگ صولت خانه روح خدا میدانش
آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
معنی شعر بقای جان جان جان
آیت فواید شوقستان فواید دل است
آن در کتاب فطرت نام فزرد میماند
گر خودی تا بیخود دید رهنوردل میماند
خالده فسوف

کبیر

داونکوی آشنا، بر رخ جگر نه منسی
به خوله در ی سلگه می مری نه منسی
د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانده می
جی رفته ای به سینه کی خان خه جی هم جهان نبویم
خودی هیجده زما خوزدی جرگه که خلکو
مابه کاله می انسان ستوری جرگه که خلکو
زده د ((سیا)) مینه می به سرد سترگ
دلی زما مینی گل زما د ((ذی)) نه منسی
ذمه ((سیا))

از شام تا مابوط

من در مروج عشق
باشهر شکسته و دامن لاله چون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد رسد بگوش خیالم بیام صبح
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
عفت تیره را -
در یاد، سر زخم
چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدنت
بر شاخ لاله ها،
بر سنگ یادها
اما بیاد ((تو)) !

۱۲۲۱ ار ۶۷

شمس علی ((شمس))

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
پیمان موه منی از بی نماز بیزارم

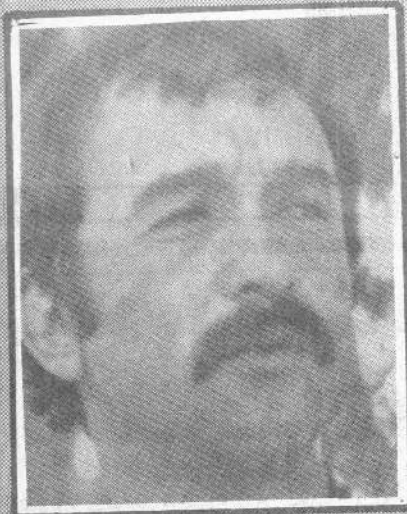
فصیح

دار ی شد میزان خرم آد پی
زین کرم، هستی فعلی رفت
در تاراج ؟
دیگانگی بیلگی دردست
بازگرد پنجمین فصل خدارا
التجاسمیکرد...

وهریز

میخواستم ستاره شمع، با میان ماه
بگنجم درم از فلکی بر تو امی
بروز نمیم بتا طرب با میان نیو شام
درد او حسرتی که تمام آرزو شام
من با یی میهم
همراه آرزو
سوی د پارچاده رویای سزینوست
خالده

نقطه نیرنگی



یازدهمین روزگار سینما

محتوای تغییر نیس دایرکتروکار و رمونی سینما و تلویزیون، نقطه نیرنگی را که تازه کی رویدت دارد به نظر شما چگونه قبلی خواهد بود؟

این فلم از جمله کارهای دایرکتور است که من زیاد ترس می بینم و شاید هم اولین فلمی باشد که به این تپ دایرکت کرده ام.

طوری که قسمتی از فلسف نقطه نیرنگی را دیدم، بیشتر روی پهلوی های روانی و عاطفی آن کار کرده ام که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دست شده است، به نظر شما روانشناسی و به رسوم رسیدن دوران الهام های پر سوز و فلما را چگونه بررسی می کنید؟

درین فلم قدم قدم (دریاب) است، و قصه دو بعد شخصیت دریاب و درون و بیرون که باید هر دو بعد به گونه تصویر سازی شود، فکر بیشتر توجه این اصل بود که چگونه تنهایی و رویاهای دریاب را روی نوار فلم جان بد هم چون این شخصیت مرکزی با عقده های واپس زده، احساس خفارت و خود کم بین، احساس نفست به محیط ماحول و تلاش که برای است

رهائی ازین وضع می کند، هم بخش عمده روانشناسی فلسف در برمی گرفت که تا حد ویدیو این بخش با تصویرها نشسته است. و گذشته از آن یک روانشناس محیطی را هم در خود حمل می کند. روانشناسی محیطی که هزاران جوان محروم از امتیازات جامعه در همچو عقده عادت و پسا می زند و بخش دیگری از روانکاوی فلم مربوط می شود به اینکه چه چیزی می تواند تنهایی و خود کم بین عاو نفرت دریاب را از او بگیرد و برایش زندگی تازه بدهد، که همان عشق و انسان دوستی و عاطفه ملموس یکی از کرکترهای فلم است که در لباس نرمن به دریاب الهام می شود. و به گونه در درون فلم بیرون یافته است. که همین عشق او را زندگی تازه می دهد و شخصیت پراگند همشوش او را تکمیل می کند و هویت می دهد.

این فلم از انارگی بود؟

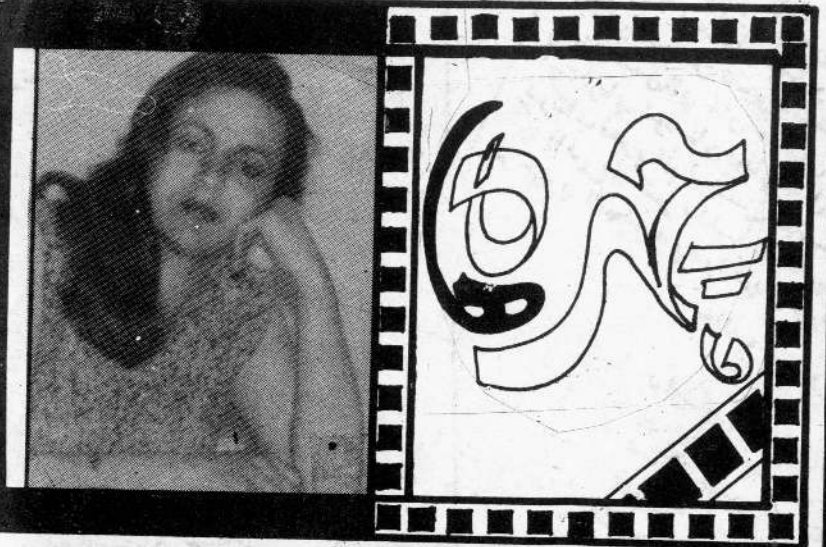
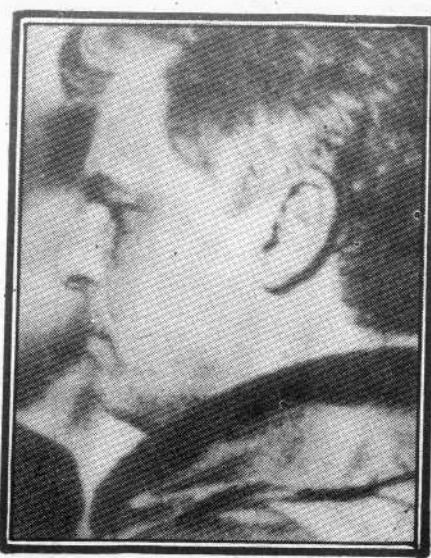
سابق فلم بر اساس داستان آزاد است تا سرای خوش قلم کشور نمای واپس زده، احساس خفارت و خود کم بین، احساس نفست به محیط ماحول و تلاش که برای است

همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن ربرنجی بنام او را کرد. سرازان از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یک کلام سامان آرایش و عطریات حتی مسواک خوراکی استفاده زیادی به عمل آمد.

در این اواخر موتیکا وییتی نیز به این کار رو آورد. ویلی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نمود، بلکه عینک را انتخاب نمود. خودش می گوید: قبول کردم بخاطریکه یک عمر است که عینک می پوشم. عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمی بینم و مکل حرفه من گشته، همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنها دیگر با خود بیاندیشم که زنها دیگر



های بازی ستاره وریکلاهای تجارته



نقشی جدید من

سید میران فرهاد در قلم های

اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های است که به قول سینماگری: ((در اجزای نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازی نقش سپرده شده به صمیمانه تلاش میوزم در هفت فلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام.

همین اکنون درد و فلم هنری ((سینمای تلویزیونی)) معروف بازی است. فلم هنری سینمایی ((سفر)) و فلم هنری تلویزیونی

نهایت مشرت دارم تا در پهلوی د بگرد و ستان سینمایی در فلم اولی که سعی و تلاش گروهی از جوانان را در یک سفر نشان می دهد و جوانان در دورترین نقطه روستایی کشور رفته اند. آن ها را به تنویر میگیرند و مفهوم صلح و زنده گی را با آنها می آموزانند حتی میتوانم بگویم هرآنکه جریان فلمبرداری به سوی اكمال ادامه می یافتم برای من نوحی از آموزش بود.

فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت

آماده می شود

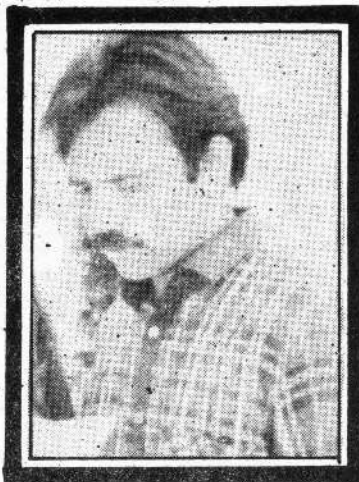
از عیار نشان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم ((سیاه موی و حلالی)) را دیده ام و فلمهایش تلاش)) و ((تاریگران)) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زده.

عیار نشان در باره فلم جدیدش میگوید: تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشود که در تیاره آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد. ستاروی فلم را خودم نوشته ام. غیرت فلم پولیسی جنایی است. داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغدادی خریدن حیوانات به هوش که با فروشند و عده گداخته اند میروند. با فروشند و غیرتین با ای قیمت به توافق میروند. در روز همین روز فروشند و بانک مومیز به قفسل میروند به جان قاتل کسی دیگری به هم نقش دستگیر میگردد و در میان حرارت فلم تابان هر دو





از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در يكي از نقاط دور -
 دست کشور روي ستم سارنا -
 يسي داشتيم هنوز نمايش شروع نشده
 بود مردم بي صبرانه انتظار
 ميکشيدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ريش سفيد ايستاده
 بود ، او از يك شخص پرسيد :
 ((كو هنرمندان كجا هستند؟
 بنسيار آرزو دارم آنان را
 ببينم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گشت : ((يهلويت هنرمندان
 ايستاده است)) ريش سفيد
 دفتتا گت ((واي خدايي من
 چه مي بينم ، اين خورقم ماست
 من فکر ميکردم شايد آدمك ها
 چوچه باشند كه در راد پوچند مي
 تن شان جاي مي شوند ، تسو
 به خدا هيج باورم نمي شود .))



آدمك هاي چوچه

احمد ولي و هنگامه از هم

جدا شدند

احمد ولي و هنگامه زوج هنري كه سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخيرا از هم جدا شدند .
 مآخبر جدايي اين دو هنرمند را با كامل شان در كابل
 مطرح نموديم كه آيا واقعيت دارد يا خير ؟ در پاسخ در يانتهم
 كه بلي اين خبر واقعيت دارد و جدايي آنها در اثر تقاضاي
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خزاننده گان مابه خاطر خواهند داشت كه مجله سپارون
 خبر هوي اين دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطراف ازدواج با احمد ولي به آلمان غرب سفر نمود
 شمر از دواج آنها بزرگي بنام احمد مسيح است كه فعلا به اسار
 فيصله محكه احمد مسيح نزد هنگامه ميباشد و به ريش صرف در هفته
 بكار اجازه دارد او را ببيند .
 چرا اين جدايي صورت گرفت ؟

بناين بر ريش ما پاسخ دقيق ندارم ، باشد ولي آنچه مسلم
 است اينكه اين ازدواج اول اين دو هنرمند هم نبوده و تفرقه
 پيشيني هائي كه وجود دارد مربوط ميشود به اينكه بايد هنگامه
 بقصر باشد . به مر حال ما از قضاوت در مورد مي گذرم و همينقدر
 مي گويم كه خوشبختي هر كس در وطنش است و آرزوي بزم شايه
 كه در مورد آمدن احمد ولي هنرمند خوب افغاني به وطن وجود
 دارد به واقعيت بيهولسد و احمد ولي كه مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پيش گيرد و براي اين مردم كه رنج
 ديده اند ترانه .
 بخم خود را نيز فراموش كند .

پدر خوابهاي شيرين

نلم يا ادمين العه هنرمند هائي كه كانيك سرگرمي عادي روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گير انكاف يافت . فلم هائي به گونه
 فلم هاي جنسي ، موسيقي ، داستاني ، تاريخي و مستند و غيره همواره
 با انسون رخشنده خود مليون ها انسان را مجذوب خود ميسازد .
 ديزرمانی است كه راه دوران كودكي نش را پيموده و اكسون
 به صنعتي با تكنالوژي عالي و مدرن مبدل گرديده است . امروز فلماي
 ۲۰ ملي متری با كانال هاي متعدد آواز ، دبله ستيو (آواز ستيوي
 عالي) و تجهيزات كهوتري وسايل فلم برداري به كار روزه فلم تعلق مي
 كبرد .

مراحل افانين وراه گشايان اين هنر تو بهما بديار فراموشي
 سپرده شده اند . پيش از آنكه ديوانه هاي انساني (برادران روايت)
 به پرواز افان ز نمايند مي بايست بگان مكن هائي كه ببحركت بودند راه
 رفتن را يياموزند . يكي از پيشگاماني كه به فكس هازندگي بخشيدند
 ماكس سكلاد انوفسكي بود . وي كه ۱۲۰ سال پيش بتاريخ ۳۰ اپريل



فریده در فیلم سفر



از دوران کودکی وقتی روی پرده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود می گفتم: ((آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنر پیشه سینما شوم)) این آرزو در جوانی روز تا روز رشد می یافت. بالاخره تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کلاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم. با جوش و دلی که در روس مکتب را دنبال می کردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستادم و چند پیشانی شناخته را نقش بازی کردم آرام آرام به شعور جوانان سازمان رفتم و دیگر هنرمندان نسوان جوان تحت رهنمود محترم استاد بهیست در چینه آرام و نماشنامه کوتاه ویلند نقش هایی مختلف را ایفا کردم. اینکه چگونه و احوسی سینما گزیدم روزی در مصاحبه مکتب با امیده عالی عایشه سینما در انجمن با معصوم صحبت داشتم. آنگاه شدیم که کارگردان روزیده سینما محترم سعید سینما

در کتری فلم سینمایی جدیدش راتهما میبندد و میخواهد برای فلمش چهره های انتخاب کند ، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم . زمانیکه با محترم سعید روز کتری آشنا شدیم او را نخست به جهت اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنر ، شسته در اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود همان بود که در فلم سینمایی اثر نویسم ((سفر)) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیام دارند بازی کردم . من در خدمت خود راهمون رهنمایی همسایگی کارگردان فلم میدادم . من با اطمینان سفر به سینمای کشور خود روی آوردم و تلاش می نمایم با این آغاز نیکو مصدر خد مت صادقانه به هنر و فرهنگ خود شوم .



پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است .

سوال : چی کسی عاشق دیوانه شماست ؟

جواب : من خودم .

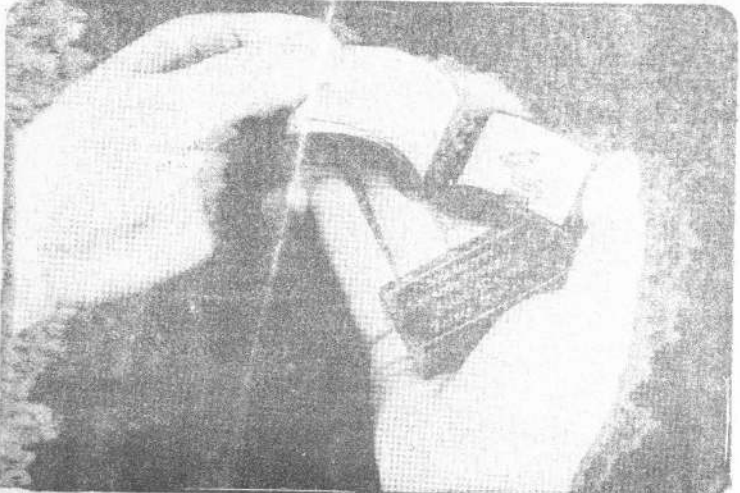
سوال : کجا خواهی زنده کنی ؟

جواب : در شهر فلم .

سوال : اگر یک توهی از جواهرات میخواستی کجا خواهی باشی ؟

بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک درین جا از همگرددان هایی لحظی استفاد نموده و آنها را به بیانات بزرگتری نشان میدهند. اما اینک بسند حرکت با شفت ، بلکه زنده . اینک اولین فصل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من : ماکس سکلانوفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را عرضه داشت . سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ در تهران ۸۶۵ انجمن و فاعلی همسوا انداخت .

مناهیخ این نوامبر ۸۶۵ در روزنامه ((برنیتر)) در کسان انیسگر)) اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تیاتر مشهور پهلوسن ((روتیسوگرتن)) به نشر رسید . درین اعلان صحبت از اجالتیستیسین اختراع صبر جدید)) یعنی پروسکوپ)) بود . شام همان روزی در مناظرو تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود . دو برادر ، ماکس و ایمل سکلان انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تیاتر پروسکوپ ((پروسکوپ)) خود را بکار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با ((عکس هلیی زنده)) بروی پرده نمایش دادند . ۲۵ متر با صحنه می از آنکه تیاترک صحنه می از ((رقص در فانی ایتالوی)) صحنه کهدی صحنه می از کانگروها در حال بومبو و صحنه می از گیتی گیری ، تماشاگران صورت زده نمایش دادند .

هر صحنه فلک با موسیقی همراهم میشد . درین حرکت و تمپو اولی با احساس هر روزها در اولین نمایش منی بود . اثر انیترتیا تا آن شد اولین فرق در شرف و هلهله این اعجوبه اختراع گردید و مضمون بسیار خبر آواز مرحله نهی را تپید داد .

مناهیخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتسه ، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید .



حرفهای درباره این دیگلماتور خوب راد صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسیده انوری



فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی آورد
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



داده‌هاستونی و ستاره



دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلم‌های خود حذف کردند

کاش با امیتابھ تغییر عقیده داده و به عرض او شتر بکن - سنه رانامزد بازی در فلش نمود و خواهد فلم خود را توسط شتر و تکیل نماید .

هنوز این خبر بد تی سبزی شده به سردی نگرا نهده بود که خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه رابیل رول کارگردان نامی دیگر هم ، نام امیتابھ را از فلم خود حذف و کلید این دروازه بسته را بدست دهرمند سپرده است .

این دو کارگردان که از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردارند ، انگیزه تغییر عقیده خود را انشاء نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان شوم برخوردار گارایمان حل به عجله به مورد تصمیم اتی شان شده است . مردمان صاحب صلاحیت در این محدوده ابراز نظر کرده اند که این دو کارگردان توانا و آگاه ، با این عمل عاجلانه یک شانس طلایی

لقب ((سوزاستار)) یا هنرمند فوق العاده هنوز از جلوه نام ((امیتابھ بچن)) حذف شده و هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی موفقیت و محبوبیت قرار دارد . اگر چه فلم پر آوازه او ((شهنشاہ)) مواجه به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر راه همراه نداشت ولی باز هم او مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو سینمای هند حکمروایی میکند و سحر الزجه او در بازارهای سینما برق آسا رویه صعود می رود و در پیشانی فراع او کوچکترین اثر و نشانه از عدم توفیق خوانده نمیشود .

با وصف اینکه سهلش گیتی یکی از فلسازان و کارگردانان معروف اخیرا باطنظنه خاص ، فلم جدید خود را با شرکت امیتابھ اعلان کرد و چند شات مختصر از فلسم ، فلمبرداری شده بود که وضع دیگر کون شد . بطوریکه اخبار دست اول میرساند که سهلش در ادامه

نمی توان چشم پوشی کرد که توسن بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا افتاده باشد . این حقیقت مسلم و آشکار است که تردید و شکاکت به همراه ندارد . ولی سوال درشت و قابل محاسبه این است که راز موفقیت امیتابھ که همانا استیلا از همان ماه است در چیست ؟ چه انگیزه ها و عوامل و موهبتات سبب میشود که فلسازان بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند . زیرا به قول آنان امیتابھ امروز بگانه دوران خود بوده از نظر بینندگان فلم و از لحاظ اعتبارات پولی و از جهات خصوصیات و شایسته کی های کار خود ، هنرمندی است متفرد و بی خود . چه این هنرمند در میدان بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین جمعیت هنرمندان فراوان سینمای هند مقام والایی در صدر داشته و توسن اقبال او همواره سراسر دگرمان بوده است و به هیچ وجه

امیتابھ بهترین

هنوز چیزی
سلطان
رقیب در سینمای هند
توفیق خوانده نمیشود



در طلسم عشق مدهو پالا

به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
معه با و آتش میهای تپنده
اطفایده خامه
گلاره



صاحبه از لیلای پادا

باید که از این شعر در باره خود چیزی بگویم
او این شعر را در باره خودش نوشته است
چون از آن سالها

— وقت برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا)
مقابل شدیدی چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن یادگشتیم
از افتخار بابه تریا گداشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
ماد بین ودل بصورت زیبا گداشتیم
از هر خنده ناک سوگان ناز او
دافق به صفحه دل شیدا گداشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدیه به لیلای گداشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگداشتیم
یک ماه هلال ابرو و ماه دگر رخسار
گرنام او که (ماه دوپالا) گداشتیم
از مشتري زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گداشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را
که از دیدار شما برآید ست داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید
پانامه موضوعی است که میتوان برداشت احساس
ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.

و انهم در وقت گرفتن عکس دوتایی با هم سرورد
بخت قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
Bandra Bombay)) بندره بمبئی)) منزل شخصی
ماد هوپالا گرفته شده. اسم ماد هوپالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده.

دیده میشود، و وقتی که از او خواستن نمودن تاپک قطعه
عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی شکست
بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرای
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر نسد ارد
آینه بک بگیر که از اشک بیسرم
گفت: نی!
گفتم: یار من از حسن خود اگه نبود
کردن آینه سازان بشکستند
گفت غرور زن قطری است و آینه احتیاج
ندارد.

گفتم: مام از کشتن رخسار گلی می چنینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید
گفت میدانم که تو کلچین کشتن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی امانه چندان.

ومن باز گفتم: چشم تو کار سفر و بیامانه میکند
آینه را خیال تو بخانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نفعیدم بقیه اش را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:

— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم ((آینه را خیال
تو بخانه میکند)) و علاوه کردن در یکی از نظم هایم
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغول
اعظم)) که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود. ترا هم
خبر میگویم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ریا
(مغول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم
(مغول اعظم)) ویا اتلا همان صحنه رقص
(ماد هوپالا) را در فلم (مغول اعظم)) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظور خیال است،
نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک
خیال است، یک خیال که را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال
راز و نیاز کردی، سخنها گفتم، شبها بیدارماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریند ارگتار و اشعار
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سرودی، درد نیای خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجیلات
انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید آری در عشق،
تصمیم و اراده و فاداری به معشوقه ترا مونس
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم ترا در عالم خیال تماشا کنم،
یعنی در آینه، آینه تیکه هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تورا
و بدین حالت عکس میگیرم که خیال تو در خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهر ترا زوال است، زیرا همیشه با آدم می باشد
و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.
من سخن ماد هو را تایید کرده گفتم: ((شما
راست میگویند))

ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار
دو تنه چون هم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع بپرت شدی،
منظور این نبود که تو گفتم، دستم را کشیده گفتم:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورتت پار مرا مستانه کنش

چون بناتز میروسی بگذار من خود میگویم
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) بیای کن گفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم و عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفتم: ((چای صبر تیار است)) و عکاس را مقرر نمود،
من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبره البیم های عکس هارا، کتابها
و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد. بعد از آن همان شب را که با پسند
اشتب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کابجه یادداشت خود
نوشتیم:

در آغوش گلی دو شینه جاداشت
که هر برکش بهاری روناداشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

— ایا هنوز هم اثری از آن عشق اتشین در وجود
تان باقیست. یا اینکه با همان دید از نخست شعله
های آن فرونشست.
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمای
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به اثر و اثر پیم های اطفائی خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش ابدي را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جهد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زوهر خاموش نه میشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و زره نوره میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار
از فروغ سر بسر دنیا و عقبا سوختند
گوشه پندد رگما را سفندرتب کسند
آتش زردشت را از گری ماسوختند

با هم خواندم که:
 زبیلی ویاون هولند دود لذاد و شفیقه همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند
 نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریتش قصد سفر را
 به رید و جنیرومینا میداد.
 زبیلی نگران است که نباید هولند را سیردام خوب رویان شود. اما هولند برخلاف وین و
 میدهد که به عشق آشنیش وفادار ماند.
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم ریگی از ایالات شورمدت کوتاهی را اقامت می گزیند ملول و
 غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد.
 زبیلی خود نروید آن ایالات هولند میرساند. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد.
 هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، دزد و سله و در همین اقامت گزیده
 ... او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی
 پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی رازناپدید شدنش را جویا شود.
 یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردمن آشنا شد. روبرت عکس رنگ اینا لوی را بنام
 های تینوزاد با من، همیلیونرتی، ماریوتزینو، گیزاری نوونو و کارلو سامیامعرفی کرد.
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
 یاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلیونرتی رسانید که وی نقش زمین کردید.
 و جسد به قتل رسید و اش روی اتاق افتید بود.
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پتراند از دوستان همیلیونرتی آشنا کردید. پتراند مدعی شد که نام
 اصلی گمشده او زبیلی لوریدونه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زبیکه به عشق قلبی خود تونیونرتی
 خیانت نموده و به قتل او دیدیش همیلیونرتی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام -
 جعلی به سر میبرد و خودش را از نظر پولیس و نگهبان اشتباست. در فرجام یاول هولند، پس از مدتی تعاد و روی و
 فراق در رید و ژنر سرد زمستانی، بر حسب تعادف با زبیلی بریالای یکیل مقابل میشود. اینهم آخرین بخش
 سریالی:

فرخارچه المان رفتند. لکن بیهوده بود.
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلو در روم
 اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت
 خاکستر پسرش ۵۰۰ لیره باید بپردازد. بنا به
 سفارش پدر تونیونرتی، پترانه برلین نوشت که خا-
 کستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رولفسرو
 را پیشد رالمان، وضع به ثبات اوضاع گراخیب داشت
 پتراند گفت که برای باردوم ۵۰۰ لیره
 فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم.
 پترانا اینجا حادثه را زده کرده و من در سبلی
 مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا
 گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را می کشیدم، -
 پرسیدم:
 - باز شما اطلاعات دیگری از رومرد زبیلی به دست
 نیارید؟
 - هیچ چیزی!
 - باز هم در روم ماندید؟
 - نه آقای هولند، دوستان ایتالوی من به من
 خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی
 یک زن از دوستان آشنه کلتوری که مرد کمیای -
 دان و خانه ای در شهر داشت، او زنی شاختم
 جنگ مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در یک
 دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵
 بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی
 مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
 - چرا وکیل عمومی مونشن -
 - معشوقه اش از مونشن بود. آقای هولند از -
 طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام
 لورید و به دست آورد. ویکتوریا با همان اوراق غلط
 به برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوری کرد تا
 آنکه پدر تونیو را بدید. همان بود که زبیلی -
 یکبارگی ناپدید شد. چون در مرگ تونیو تونیونرتی او

از خودم پرسیدم:
 - چه ساعتی زبیلی، همیلیونرتی را به قتل رسانید؟
 چرا حقیقت را کتمان میکند؟
 باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریالای
 یک پل ایستاده بودم. زبیلی من در دزدی بی -
 پهنا آب نیتا داشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که
 انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست
 و دزدی خروشان بودم.
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را
 به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در دوردادم
 او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم
 میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. نا -
 نتیجی نبود. بیهوشی نبود. ... او بود نفس میکشید
 و رویش چون برف سفید میزد.
 زبیلی بود، زبیلی لورید و.
 وی فریاد برآورد: «شام خوشترنیم»
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله
 لبانش را روی لبانم گذاشت. لبانش سرد بودند.
 زبیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
 زبیلی تو، تو!
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا
 استغمام پرسید:
 پترانه توقصه نکرد؟
 نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنانچه چیز را
 قصه کرد. راستی تو همیلیونرتی را کشتی؟
 زبیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را جیبانیدم. مکرا آهسته زیر لب زمزمه
 کرد: دوست دارم!
 - زبیلی، تو قاتل دو انسان هستی.
 - هولند، هولند ... من دین دنیای بی
 پهنا فقط ترا دارم، و مریخش!
 گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک
 قاتل را دوست داشت.
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز
 دوستی وصحت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در
 حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار
 آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: ترشستی
 ترا روزگار که در قناری ((واکتر هایل)) رفت و آمد
 داشتی، مشفاحت و نه؟
 جوابم را نداد و گفتم: سگرت داری؟
 نباید سگرت دود کی.
 - چرا؟
 - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با قلب
 ضعیف!
 تا کبیر سگرتی برایش پیش کردم ...
 زبیلی با شوق بزرگی کی و دلهره گفتم: قبل
 از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی
 من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پرواز
 کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های
 بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفتم:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته
 باشی.
 به ادا حرفهایش گفتم: بلی زبیلی، در رازوی یک
 کوچ فرو رفته بود. آنرا با خود داری؟
 - بلی!
 - پس بده.
 بلا درنگ آنرا از جیبم بیرون آورده، روی کف
 دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستاش
 مثل یخ سرد بود.
 گفتم: بیبا!
 پرسیدم: کجا؟
 - در ورا زاینجا، نباید ماری بنند.
 تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب
 و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند،
 پیوسته بودم.
 -۱۶-

روز بعد در روزنامه ها خواندم
 که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام.
 آرن هولند، بایست المان را ترک بگم. انسان
 اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه
 ها با لسن نیمه نهیاد گفتم: من خوشبخت هستم،
 خوشبخت، خوشبختی ام مرزی را نمی شناسد، چون
 ترادارم و آنگاه حرفهای قلبی لش را دنبال کرد.
 چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً -
 در زالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به ترتیب تلفون
 کردم.
 وقتی صدایم را شنید، ابتدا نتوانست جواب
 بدهد. بعداً تصور کردم او ترس دارد و نقد خوف
 که به پولیس خبر بدهد.
 - از چه خوف داشت؟
 - از من، یاول، از من!
 اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد.
 خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهای حرفهایش
 گفتم: ترس از مرگ!
 - بلی، تشکیک پیش را کشتی!
 زبیلی گفتم: من اورا نه گفتم بودم، حضور
 در صحنه قتل، پاسنتر پولیس را شسته ساخت.
 - تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی.
 - نمیدانستم که المان ها خیال کتن او را

داشتند.
 - چرا میدانستی؟
 - نه ... باتاکید گفتم: باور کن دروغ
 نمیگم ...
 دین میان موتر غول پیکری از فراز پل عبور
 کرد. پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوشم
 رها نموده، گفتم: دوست دارم هولند، محبوب
 من!
 -۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها سیر نمودم
 بیاد آمد که با پترانه نارنجک دستی سون گودال
 ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم. در نتیجه
 فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ
 ترتی هیچ اختاری به زبیلی بار نیاورد، سلما!
 هیچ قتل مایه، اختار نیست. و او را عاشقش بود.
 اما آن مرد به او دروغ گفته بود ... آدم وقتی قتل
 میکند، هیچوجه دلیل نهادن نمی تواند داشته
 باشد ... اینکار فقط مستلزم یک تعویب هموم می
 باشد.
 با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد
 زبیلی این باشد که ترتی در عشق نسبت به او خیانت
 نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد،
 چرا از محبتش سرباز زدم، چرا بدست فراموشی سپارش،
 باید او را دریانت. ماکه قبلاً در عشق و محبت
 همدیگر احساس آرامش و خوشبختی می نمودیم، چرا
 بازم این چانس را از دست بدیم؟ من پنج نفر را
 کتم و زبیلی به دوفتر منم است.
 این کلمات نواز شرکانه و سوار از محبت زبیلی
 که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم))
 مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون
 آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.
 زبیلی ادامه داد: همیلیونرتی اصلاً به
 خاطر پولیس را در جریان نگذاشت که باوش تمسده
 در یافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را می لرزاند.
 گفتم: ادامه بده ... باید حرف زد، همه حرفها
 را، همه گفتنی هارا.
 - من در مرگ پیشو قصر نیستم، این فقط
 اتهام می تواند باشد.
 - او اینرا میدانست؟
 او مرد پیری بود یاول، ... او ترس داشت
 وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی
 تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در
 زالسبورگ با من ملاقات میکند ... با هم قرار گذاشتم.
 درست ساعت ۱۶.
 - او ترس ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
 زبیلی جواب داد، او چنین فکر میکرد که ایسن
 فقط یک دام می توانست باشد، اینووی یک ساعت قبل،
 یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش
 رهنمای کرد.
 دین هنگام رنگ تلفون صدا آمد.
 - تلفون کننده، چه کسی بود؟
 - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن -
 اتفاق قتل پیش می آمد.
 - اکنون اینجا در هتل زنده کی داری؟
 - بالاخره بایست جایی برای بود و پلش داشت.

اینووی هتل ایسکلینزور را برای اقامت ترجیح
 دادم.
 زیر چه نامی؟
 - زبیلی لورید و!
 آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان
 وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی
 او زبیلی نیست، بی بیوم به او گفتم:
 یک عکس ترا به پترانه نشان دادم. او ترا شناخت.
 - او ترس پولیس خواهد رفت؟
 - هنوز نه!
 - چرا نه؟
 - من باید به همه چیز بنفیدم زبیلی، به اینک
 سرانجام مرا چگونه یافته ای ... هتل های -
 زالسبورگ را دنبال تو تلفون کشیدم. در هتل پترانه
 تو آشنا بود. ترسد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در -
 زبیلی به ملاحظه میرسید؟ با ترسد گفتم: من در -
 حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدی
 محبوب میشم.
 گفتم: کجا معلوم که پتراند نشانت بدهد.
 - او نمیداند من کجا بسر میبرم. بعد بالحسن



ارامتی گفتم. چون به کمک تضرورت دارم نسبت
 بتوضیحی پنهانی در قلم دارم. هرگاه یک عشق
 راستین در میان میبود، علی الرغم حساس بودن
 وضع بخصوص، اینجانب بودم. برای اینکه ترا
 مطلع داشته باشم، اینک در برابر تو تضررت قرار
 دارم ... در زیر این پل، درین سرمای کشنده
 در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که -
 بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی
 هم دستم را بگیر و بسوی گلشاه خوشبختی وضع
 روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه ممکن
 بهتر بود، آج که بعضاً عشقها چقدر هولناک
 مخوف و شیطانی میباشد.
 ... و کلمات شیون و وصیت امیز زبیلی که دوست
 دارم ... دوست دارم، ((خدا با عاشقانت)) بهم
 در گوشم طنین می انداخت و مرا در انتخاب این راه
 دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی -
 رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.
 اینله ها بسوی کوازیل در حرکت افتیدم.
 زبیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست بر ایدست -
 پولیس میساری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را -
 دنبال کرد.
 - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم.
 لطفاً ورق بزیند

هرگاه تا پانزده دقیقه دیگر برنگردی، اینجا هم در هتل ایستگ کنی...

هرچه زودتر هتل را ترک کنی، باید با هم بروی... در قطار بیست سیما تا پانزده دقیقه دیگر بماند...

زیلی سکوت کرد و من به حرفهای او ادامه دادم... هر چه نباید توی قاتل استی... قاتل دانیان!

گرفته بود... از بنو سالیهای نخستین زنده... سالیهای بر خفا می بود... سالیهای سفر به انگلند...

تمام روزهمه بیامون مناسبات و سخن میزدند... مضمون بود... به محض ختم جنگ در پای عقد هند یگر بنشینند...

دور سکی دیگر فرمایند... دایره فرمایند... دایره فرمایند... دایره فرمایند...

به امتداد سرك خالی از راهپنن در زالمبورک راه افتدم... متواتر به نهلی می اندیشیدم...

من با بوی تهمه در پناه آشنا بودم... لیکن اینک در میان حوالهای تهمه پنهان بودم...

خانه های هتل کاملا به سبک معماری بایر ها اعمار شده بود... غروبناق هتل را قایلین های مغرب و موبیل های انتیک تکنیک میداد...

زیلی ماهانه ۳۰۰ مارک از یک نیشن شویب ست می آورد... سرازان به تیا تر آورد و مرد نقاشی عاشق و دل بسته او شد...

من مؤمن میرم و از آنجا به وین... تا چند روز دیگر بر میگردم... عکس و مشخصات خود را به یک پاسپورت ساختی...

بازیلی مجدد... تلفونی تماس برقرار نمودم... برسد: برگه ای در دست پولیس آنتی-د-ک...

خدا با ما سخن میگوید

انکارم تلاشی بود... با من با خود میگفتم... او هرگز مرا دوست نداشت... نه با خود، نه با خدا...

موتور هیچ مشکلی وجود نداشت... نهلی از موط تا دید که ما همین گرم موتور را غمناک دارند...

هرگاه هوا صاف و آفتابی میبود... از پنجره اتاق سلسله کوه های آلپ (بایر) را تا پیش چشم انداز خوبی است...

آشنایی زیلی با نقاشی و تصویر سازی... جدایی ویونا بی منتهی و جوان نقاش با ازدواج به دختر دگرگویی تن داد...

دروین، در هتل امباسادور بودم... اینجا نزد کیمسامرغ مظفر رفته... پاسپورت را نشان دادم و در ضمن علیه اظهارات پتراوند...

زیگ تلفونی به صد آمد گوش را برداشتم... هلسر عزیزم... من در ابرای بودم... ابرار چگونه یافتی؟...

من مسخید، با دشمنان آبی راکه قابلم... بدون هیچگونه آرایش شسته بودم... کاملاً نهاد برده بودم...

استقامت مؤمنان... به سواری آن راه افتدم... شیشه نکسی به بیرون چشم درختم... آسمان موشن تاریک بود...

بار هتل تاریخ و شاعرانه بود... من در گوشه ای نشستم... از مالک بار (جونو والگرا) یک ویسکی مطالبه کردم...

زیلی با آن پول هامدنی را به برلین ماند... و اینجا با (پیتربار) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها مینویست...

با پتر به میعادگاهی که یک رستوران زیبا بود... چراغ های نیون به شکل نم آلودی انجامی تا بهید ملاقات کردم...

زیگ تلفونی به صد آمد گوش را برداشتم... هلسر عزیزم... من در ابرای بودم... ابرار چگونه یافتی؟...

در صورت پیدا شدن... میدانی با او چگونه برخورد خواهیم کرد... حرف ما اینست که او خائن است...

زیلی راکام خواب برده بود... به او و به گذشته های پیشی اندیشیدم... زیلی آنروز قبل از رفتن...

زیلی با آن پول هامدنی را به برلین ماند... و اینجا با (پیتربار) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها مینویست...

زیلی ماهانه ۳۰۰ مارک از یک نیشن شویب ست می آورد... سرازان به تیا تر آورد و مرد نقاشی عاشق و دل بسته او شد...

من مؤمن میرم و از آنجا به وین... تا چند روز دیگر بر میگردم... عکس و مشخصات خود را به یک پاسپورت ساختی...

بازیلی مجدد... تلفونی تماس برقرار نمودم... برسد: برگه ای در دست پولیس آنتی-د-ک...

بقیه از صفحه (۲۹) بهشت. اوستوجه شد، بااهی گت: گبه نگو، زندگی به گبه آغاز شده و تماشای گبه اس. خداهمطورراضی بود، بانکه رضایت خدایندک چه میکند. تومادرو- پدرومهران داری اوتاتوه مثل اولاد بزور ساختن نم نخو، خدایمهرانس.

بازمان هیچی نگفتم، اما در دل هزار حرف داشتم، تا به او بگویم. خدا چطور مهران خواهد بود. مادرم برم پرسید، اما منی هیچ نگفتم هر چه داشتم در دلسم بود، همه چیز، همه کسی چتی او را بیگانه بینداشتم اگر چه او صخواست در دل غمخیده من راه باز کند، اما من این در را نمی گشایم.

وقتی به مکتب رفتم، آن شوخی ها و ناله گویی ها از من فرار کرده بود، دیگر کسی نبود که از من بترسد، هصنرفی هایم را دیگر اذیت نمیکردیم بر آنهائمان نام نمی ماند، معلمین متوجه شدند که من بیک شاگرد آرام میدل شده ام. همه میگفتند که حادثه تصادم بر من اثر گذاشته است.

من دیگر هیاهوی بیرونی نداشتم، این غضا هادر دل من نهفته بودند. شب ها خواب نمیبرد، از کلکین خانه، قبرستان را تماشا میکردم، قبرستان آرام و - خوش مردگان را در برداشتم.

سروود غم در دل من نشست. از همه جدا شدم به مسافت مرفوس شادی تصرفتم، عده ها خوش نمی آمد. در جمع و جویی مردم دل من تنگ میشد. همیشه به امانی قبر مادرم میرفتم، زار میگریستم و از این صداها من خاک با الورف میزد، گپهای دل را میگفتم، با گاهی این حرف ها بلند تر گفتم. میشدند که خودم می شنیدم. او همیشه با من با من قبر مادرم میرفت، دل داری ام میداد. تنها او بود که همایش کسی غم دل را میگفتم، او هم راز و هم بازی کودکی ام بود. وقتسی که میرفت صد هاتس میداد تا نگفتم.

دل من هوای غصه هاداشتم و تنم هوای نوازشی. شعرهای شاعران بر من اثر میگذاشتند و قصه های نویسنده گان در من خیال می ساختند. دل من صخواست با درویدیوار، سنگ و کوه و گیاه حرف بزنم، ادرس - پدرم را داشتم، میدانستم در کجاست، فامیل ام - میگفتند که اولها به پسرانتم نیامد و حالاهم از فرزندگی نزد تو مانعی آید، این حرف را خودش به کسی هایمی گفته است. منکته تنها می ماندم گاهی باید درم - در خیال حرفهای میگفتم و در خیال از او هم جواب میگرفتم، با مادرم همیشه حرف میزدم ولی از او جوابی در پیشم نمی ساختم، مادرم زن قبولی بوده که اسم قبولی هم داشت. ایسان گلی بود، که دست ناتوانجام زندگی پر، پیش ساختن مدار قبولی مرا حسودان به چشم حسودی نگهبانند تا آنکه بهادش ساختن نام قبولی او (مهم) بود.

ها با بهاری آغاز میشد و بهاری انجام مییافت، او در رشته طب شامل پوهنمون شد. او دیگر درس میخواند، از اینکه نتوانسته نترم بیاید از من معذرت می خواست. من با انکار خودم مصروف بودم، چهره مادرم را روی صدها ورق ترسیم میکردم، وقتی تمام میشد به او میدادم، تا تشویق کند. او می دید خیلی خوشحال میشد. اسم مادرم را با هفت رنگ و هفت خط و هفت دهنای نوشتم تا او بخواند و تصدیق کند که موافقت می کند. او می دید و خوشتر میشد. من با انکار خودم مصروف بودم، چهره مادرم را روی صدها ورق ترسیم میکردم، وقتی تمام میشد به او میدادم، تا تشویق کند. او می دید خیلی خوشحال میشد. اسم مادرم را با هفت رنگ و هفت خط و هفت دهنای نوشتم تا او بخواند و تصدیق کند که موافقت می کند. او می دید و خوشتر میشد.

برادرم وظیفه مهمی داشت و خلیل نامش بود، او همیشه با من در هر شهر بیگانه می شدیم. او من خیره شد، نظرویی که نتوانستم بیشتر از لحظه به چشمش خیره شوم و از قصه جدایی ما گویا ها که در دستم را همان دستش گرفت و روحم را برای اولین بار بوسید. آن بوسه برایم خیلی شیرین بود. بوسه واقعی و - راستین بود، عطر بوسه اوتا که من خیال مرا گرم می سازد. اولین بوسه و آخرین بوسه او بود و دیگر نتوانستم بوسه داغ و گرم او را نصیب شوم.

مسافر کردیم، به شهری رفتم که آنجا مردمان ساده و خوبی داشت، باغهای سبز و رای صاف و نیلی آرای داشت. این دیباچه یکی از دیباچه های بزرگ بود، روزهای رفتن و در آن دیباچه های شمع آفتاب در پیشم و من آن را میباید اوستی که با منی در آنجا بودم برانراشته بودم. مرا میباید اوستی انگده، چیلچه های وحشی که با همدیگر گپ میزدند و تا در دستها میرفتند مرا میباید اوستی انگده، ماهی های کوچک و زینها که در بین آب می رقصیدند و جوی می شدند. مرا میباید اوستی آورد. با هیدن باران بهاری، بهی خانه های گاه گلی را بلند میکردم که او این بورا خوش داشت، بهادیم می آمد که با آب دیباچه های گلی را ترسمی ساخت و آن زمانیکه شوخ می باک بودیم مراد میکردیم و میگفت: بیابوکن، مرا هم این بو خوش می آید. خوشه های تویس گندم را بخاطر او میدیدم که روزی در شعر می نوشته بودم، و او اقتدر خوش آمد آمد بود که هیچ توصیفی نمیتوانست بکند. در همه جا با او بودم، همه جا او با من بود.

رضا در ملتون

ادویه مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه می‌داریم
۱۵ ری، خوشحال میشوید مقابل لبه همین کس

چند قدم تا خود آگاه رفتی بعد ایستادم و گفتم: نمیتوانم، یک وقتی دیگر می آیم فقط آنها را مادرشان کاری داشت. مرا فرستاد و اشاره به ((او)) نمودم. او بطرفم تکیست از خاتمش معذرت خواستم و اجازه گرفتم، هر دو از دروازه خانیشان که فاصله گرفتیم و بعد از سکوتی که دل میخواست با او از گذشته های مان قصه نایام و از جویز دنیایم قصه گفتم، از ((او)) که بی فاشده بود، تنهایی ساخته بود، غم تازه مرا تازه تر ساخته بود. ولی هیچ نگفتم، به چشمه اش که یادگار کودکی های ما بود خیره شدم، مقابلی ایستادم و گفتم: عروسی ات مبارک. او هیچ نگفت و حتی بطرفم ننشاند، نظریه ایستاده بود، ایستادم و به حرکت افتادم. چند قدم برداشتم دو باره عقب را دیدم بعد از آن دوباره به راه افتادم و چشمم زلزله کردم، عروسی ات مبارک. عروسی ات مبارک.

کوچه جان پر تابه از میا میخواست

خطی روی پیشانی ام نقش بسته بود، زیر لب زرمزه کردم، ای تقدیر با من هر آنچه میخواستی بنما. بطرف آسمان دیدم، ابرهای تیره داشت، ابرهای کعبه اکنون دلشان از غصه می گنجد. هوای گنبدن دا تیره کی بردلم نیز چنگ زده بود، غبار غم دوباره راه بسوی کلیه بخ زده ام باز کرده بود، به عکس ما درم نگرستم، بیادش افتادم، بسان طفلی دریای مسافر گریستم به سوی مزارش رفتم و کوچی سیاه بود، شام چادر سیاهش را گسترده بود، با من مزار مادرم - رسیدم، ششم، باد شوخی موها را با برگزیده ام میزد. باران دانه، دانه می بارید، آسمان تیره تر میشد. وزمین سیهاتر، باید این برف شدت گرفت. مادرم گفتم: ای مادر! تو که امروز درین بستر آرام خاکی خوابیده ای، روح شاد باد. من راتنها گذاشتم، تنهایی یک همدی داشتم که تو اورا، می شناسی و او هم رفت زنده کی من رفتی مادر! اشک من طغیان نمود. هربار که چشم می بستم زاله های آن بیشتر انیش می ریخت و صورتم را نوازش میکرد. ای مادر! تو گفتم زنده میبودی، خدا اقل غمگسار دل دخترت را می شنیدی که... دستی بر موهای من نوازش میکرد. سر بلند نمودم، او بود، ایستادم سراپایم را برف شسته بود، بطرفش دیدم آهی گفتم و گفتم: مادرم گلش زنده میبود. میتوانستم دردی را که زندگی هدیه ام کرده برایش میگفتم. او در حالی که بغض گفتم را بیشتر درگفت: ده ای شام، ده ای باران، چرا اینهمه آمدی؟ روح مادرم عذاب میکند!

روز بختاندم و گفتم: ازت خواهش میکنم دیگر در سر قبر مادرم که بودم نیایی بپراه افتادم، تنده تنده گام برداشتم و خودم را بکلبه ام رساندم. برف کوچی رسید کرد. او مثل همه سالها برای پاک کردن پامها روز با من بود و من هیچگاهی نتوانستم زین کلکین بیایم و او را تماشا کنم. ازین پنجره ایتم به کوچی می دیدم. چاد گذشته هادرم میباید میشدند. جوان شسته بودم ولی هیچگاه او را نیامدم. میرفت، هر لحظه بیانش بودم، هر شعر گفته را بنام ((او)) نوشتیم و خودم - حفظش کردم وقتی او را کار کوچی میدیدم فقط سلام میکردم و پس وقتی به خانه شان میرفتم مثل چایلیس تصدیق از عروسی خانه میکردم، او خاتمش مهربانی داشت که همیشه بر من لطف میکرد. دختری تولد شد، قبولی و نازنین، آهسته بزرگ میشد و من دیگر همهی خیال بسوی غزال میرفتم (غزال) نازنین تهن موجود روی زمین زندگم بود، او من این گزنی بود وقتسی دختر میرفتم و او با مادرش میرفت همیشه تا ایستگاه در بغل من بود، با من حرف میزد، وقتی خانه می آمدم او در خانه ما بود با هم کسی را نمیفرستادم تا او را بیاروند، برایش هر شام تنه می آوردم و او ذوق زده بدامانم خوشتر می انگفت، دوستش داشتم، خیلی دوستش داشتم.

روز ها گذشتند، نهال ها ریشه سبزی گراید، دو شب خانه خواهر رفتن شوهرش مسافر شده بود.

بخاطر تنهایی او شامها به خانه ایشان میرفتم. خواهر زاده های زین با من دور جمع میشدند، خواهر مهربانم که بهتر است ((دختر خاله)) نکهم خیلی خاطر میخواست، شام شب دوم همینکه وارد خانه خواهر شدم دیدم از خانه ما کسی را فرستاده اند تا بیایم. شب ناوقت شده بود تو قسم، صبح به طرف خانه روان شدم، همینکه داخل خانه شدم همه تهرکی دادند. پرسیدم چه خبر است، چه را تهنیک میگویی. تا آنکه خاله ام شوهر خاله ام با خنفسه گفتم: نامزدی ات را با... حرفه شانرا قطع نمودم و گفتم: چه میکنی؟ تهر آلود و خشمگین شدم داد و نداد بر او رفتم ولی شوهر خاله ام گفت: من با این تو همینقدر حق ندارم! گفتم: تو حق داری اما... حرفم را برید گفتم: اگر پدر میدانی قبول کن، قبول کن، قبول کردم، پنجه های زهر آلود مرگ هم اگر گلهم رانخته میکرد، قبول میکردم.

چند ماه گذشت تا آنکه عروسی ما برپا شد. من بسا شوهرم به خانه که بدستانم تهنش نموده بودم، یکجا زندگی میکردیم، او را دوست داشتم، به همه اعضای فامیلی احترام میکردم، شب ها شوهرهای خودم را که ارزش فراوانی داشت برایش میخواندم، به او میگفتم تخی های زندگی مرا خیلی آزاد داده اند، تو هر چه درد های من باش، دوسه ماه گذشته، ذوق شاعرانه و سلیقه امرا تمجید میکرد، ولی حالا یکسوع غرویی جا پیدا کرده بود.

ای خدا تو رحم نما، فکر میکنم، دیگر باشوهرم خوشبخت خواهم بود، طفلکان قبولی و نازنین خواهم داشت و آنگونه مفر مادری را برایشان بدهم که هیچگاه کمبودی احساس نمیایند.

ولی او (شوهرم) خیلی تغییر کرد. هر کس را که بخانه ما می آمد، بعد از رفتن بدرد میگفت. کسی را بالاتر و بهتر از خود نمی شمرد و چیزی که میخویدیم به قیمت بلندی یا گرانی بدیگران و انود میگرد، رقابت های بیجا با دیگران میکرد و لاف هم میزد. آهسته، آهسته مرادش نام میداد، به پدر و مادرم توهین میکرد، می گریست و از غالمغالهای بیجا اش خسته می شدم. بر می آورد وقتی که آرام میبودی گفتم: همسایه ها چه میکنند، اینقدر غالمغال نکو. دست به لت و کوب برد. فمها دل بیشتر - طفلیان کردند ولی صرف می گریست. در هالیم را - رفتن و دردم را به خاک گویش می گفتم و دل امراتلسی میدادم. تمام روز صرف خانه بودم، از ظلم - پرستار میگردم.

بقیه در صفحه (۱۷)

سرنوشت «مدرن تاکینگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدیدی را افتتاح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکینگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکینگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد * هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکینگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای خوش بازنه نمودند *



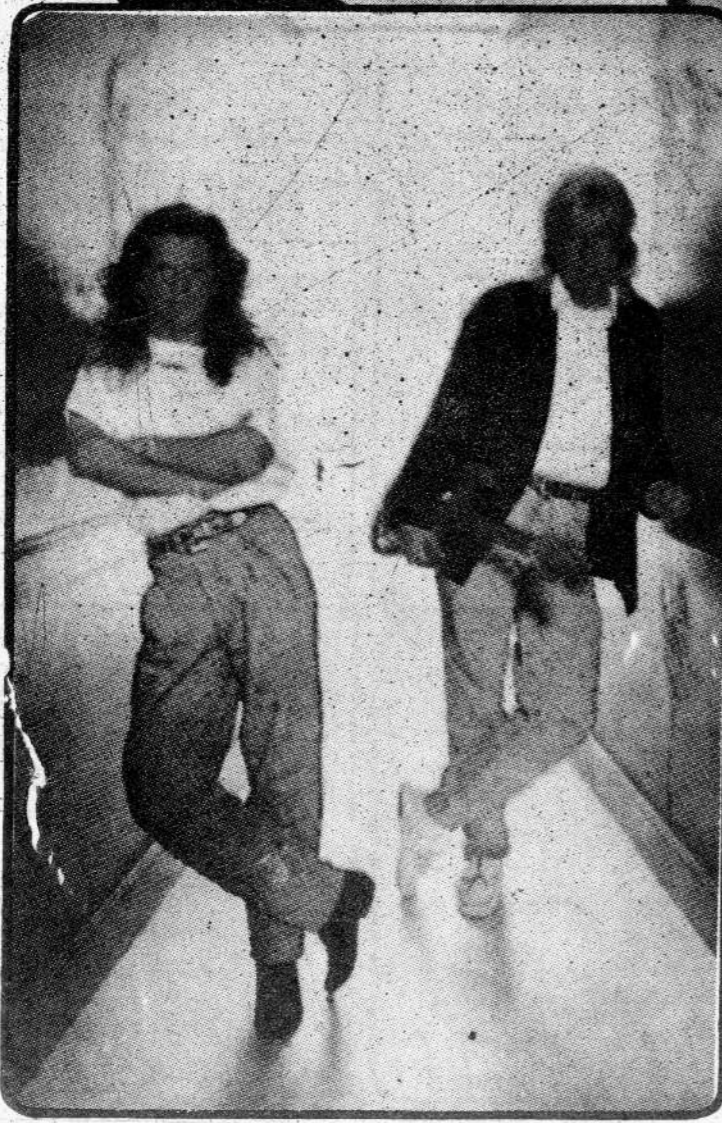
دیتربولن و توماس اندرسن همواره با یک بازوگان ها تهریها یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی خوشبخت شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای نهاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات فراغت خود را در آنجا در زمینه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش رانجام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستدارانش آفرید *

حالا بدون رفیق عصی مزاج خود توماس اندرسن دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همگاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید * دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است * قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگری مستقل بود * ولی بعداً همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلمین لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می نبت *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پیوش)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسر سکوی پروزی تکیه زاده است * (انقام آواز اندرس) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیگیری در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسر ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن نیز به آنتیپزدست یاننده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

اومعتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا در تاسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکینگ)) شبیه هم اندم برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پیش منماید شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدارش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه رامن دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې پولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه پوله
پنژندل شوي ده . د لاسی د حصی په وسیله د لاس کولو د شامسی
د حصی په وسیله د بوی کولو . د ذایقی د حصی په وسیله د ختلسو .
د باصری د حصی په وسیله د لید لسو . او د سامی د حصی په وسیله
د اورید لسو مینه .

د لاس کولو مینه هغه مینه ده چی په بیاري سرویسونوکی د گتسی
گونو لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راسی . د اړول لاسی مینه
په دغه لاندی کی پیره بڼه انحصار شوي ده :

لاس دی زما په لاس تکر شو
په دی خبرشه چی یاری د سره کر مه
د بوی کولومینه هغه مینه ده چی د بوی په وسیله زره ته لاره
پیدا کوي . په دی مینه کی مین د مینې د زلفو په بوی پسو لیونی وی
لکه چی وایی :

داسی د یار د زلفو بسوی دی .
که د زار ه بنار په کوخه راغلی یه

د ختلو په وسیله مینه هغه مینه ده چی د شونډو او وژی په وسیله
د زره ه صفد وچی ته ننویسی . او تر تولو خوزه مینه ده د دغه پ ول
مینه د اوس کرم د ختلو په وخت کی رامنځ ته کیزی . لکه چی وایی :

ستاله نری زنی قربان شم
چی اوس کرم دی پری خاڼه مین دی کر مه
بله مینه د لید لومینه ده . د امینه د سترگو له لاری زره ته سرور
بنکاره کوي . چی د نجونو د پسونو خپو تومخ د اړول په یونظر مینیدل
دیر لیدل کیزی . په دی هکله پاملرنه وکړی دغی لندی ته :

په زهر و سترگوراته گوره
پس شومه شنه یاری نه د سره کر مه
اوله مینه هغه مینه ده چی د غوز وتوله لاری زره ته ننویسی .
دغه مینه په رسنی د فترتونوکی د تیلونو مینې په نم هم یادوی . لکه
چی وایی :

په تیلون کی راغز یزه
زه دی په تشه غز ید امینه یه

اوز د دخلکوله نظره

د نغو اوز ده نوکان د بیکاری علامه ده .
د نارینه اوز ده وینتان د ننی . تپلی او کوخه گشتی ثبوت دی .
د اوز د او د پیرو خبرو سرچینه ناپوهی ده .
د تیری کونکو لاسونه تل اوز ده وی .

سری باید پشی له خپلی پرستی اوز دی نه کړی .
اوز ده بې تونه د سو په او شر وپو غمبلو په وخت کی په خپله
تجره کسری .

او اوز ده زیره اوبالفرج د سوپی د کلاسیک ادب مشهور لیکوال
داسی بیانوي : (پوتن په کتاب کی ولوستل چی پیره اوز ده .
زیره د حماقت علامه ده . په دی وخت کی یی خپل بحان ته پسه
هنداره کی وکتل او وی لیدل چی دده زیره هم له حد نه زیاته
اوز ده ده . هاخوا د پخوا یی په بیاتی پسو مخ وار اوه . خوبیاتی
یی پیدا نه کړه . وروسته یی خپله زیره په موتی کی تینگه ونیوه . اوله
موتی نه راوتلی زیره یی د بوی لمبی ته نیز دی کره . کله چی
زیره اورو اخیست نو د اوز په لمبه باندي د نوموړی لاس و سواوله
پدیری نه یی لیری کر . په دی وخت کی نه یوازی دده زیره و سو
بغیده . بلکی مخ یی هم ورسره وسو غیده . وروسته له دی پینسی
نوموړی د کتاب په حاشیه کی ولیکل چی :

د اخیره رشتیاده . لکه چی په ثبوت رسیدلی ده .

پسرلی په لنډیو کی

اشیزان شخی غاری گسرخسی
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوینه
بهاره بکله سی خویند زری
چی تاکی خورمه شنی شوتلی پاند یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس به په شنو شونډو د یار سلام ته حمه
د پسرلی په وخت کی راشه
ما به اوسل کی سړی ملی توبلی وینه



د سرگرم له پینو بخه

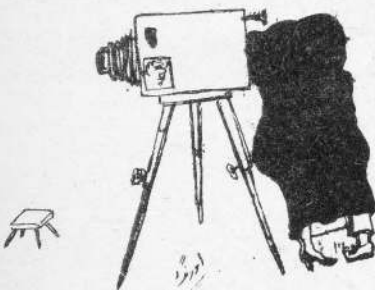
يو خو غلا شوی و چیزی

— اد بی غلا دی آد بانوگاردی .
 — جیب وهونکی دوه پوله دي .
 یوهغه چی به گنه گونه کی دخلکو
 جیبونه وهی . اول هغه چی
 د جیب به محای پردی مضمونونه
 وهی .
 — غل یوازی بیسی او سامان
 پتوی . خواد بی غل انسانان
 پتوی .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه —
 سر — لی) خخه جوړ شوي دي
 دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
 بارانونه پریوړی اوجی بارانونه پریوړ
 شی . نویه کوچوکي ختی اولای —
 پیدا کیزی . دغه لی (لای) پیر
 بله د زار ه بنار په کوچوکي د سړي
 په سره راوړی چی له همدی
 کبله له (په — سر — لی) خخه
 پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له
 مخی خرگنده شوي ده چی په
 بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
 پیری . خوافسوس چی د ناروغانو
 د نسخی داروکی نه پیدا کیزی .

سرپرست رئیس

د راد یو جریدي پرله بسی داستان :
 لومړي برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دي هیله چی د ژمی په سر ه هواکی له سینس
 خرسید لو . پوزي بهید لو اوډا کتره د تللو له ناروغیو
 په امن اوسې د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
 کوو : « لند موزیک تاسی به خپله وڅیړوي »
 راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو
 سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوه وروسته د —
 پتاتو سپینولو کمیته شوه . او اوس نه پوهیږم چی نوم
 به یی څه شی وي ، ځکه چی ماتقاعد کړي دي او په
 خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړي نه بند وي چی د خوشلیزو
 خبره ده . ځکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
 د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
 نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگ سره یی لا —
 خپلوي نه وه کړي ، که څه هم په دغه ریاست کی له
 پتاتو سپینونکو ، پتاتی خوږ ونکی پیرو ، خو وروختی
 کارونه به د ویره په چپه چوشتیاکی سرته رسیدل چی
 حتی د پتاتو خوږ لویه وخت کی به د جا د خولسی
 خر بهار او شربهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
 چی سړي به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « په
 دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅیړوي »
 خوله وروخته یوه ورځ دغه له مود و راهیسې
 ویده ریاست سمد لاسه راویښ شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
 اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
 پخوانی رئیس په لیږی کید ونه یو خبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستیالانو د ریاست د جوکی له پاره مامور
 رین نه واي راویښ کړي ، نو تریو کال پورې چی بیا د
 تشکیل او تعییناتو ساه په موسه کی چلید له څوک
 د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړي اطلاعیه چی له دغی پېښی وروسته په
 د فېر و نو و کړید ، زموږ اداري مرستیال د ریاست
 له مقام خخه صادره کړي وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود وڅو خخه باله
 او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
 د جوکی دوه دري توشکی زیاتی نړي کړي وي ، په
 اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
 ست تولی چاری به اداري مرستیال پورې اړه لري ، —
 حتی که څوک وڅواري چی له دفتر خخه د بانسدي
 بسوا تروکړي ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
 پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
 نو د ژمی په سر ه خله کی یی مانغزه و خو تیدل . په
 دغه ورځ فنی مرستیال تر غرمی پورې خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او د باندی د ریاست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده ، هغه دي ته سترگی په لاره و څی
 کله به اداري مرستیال د ریاست له جوکی پاخیږي
 او دي به په جوکی پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ویره یی خبره نه و . —
 اخلاص مند انوی اطلاع ورسولی وه ، اوله دي بسی
 خبر کړي و چی فنی مرستیال ورته به کمین کسې
 ناست دي ، تر غرمی پورې د جوکی له ویری حتی
 خپلونیږ دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
 یی په جوکی پورې نښلولی و ، که دي پوهید لا ی
 چی د پیرچای خښل به یی د باندی وتلوته اړ کړي
 نویه هغه ورځ به یی هڅه چای نه و خښلی . کله
 چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندی ووت ، بیا
 د سترگو په رپه فنی مرستیال جوکی ورغښتی ونیوله .
 د فنی مرستیال لومړي کار د اوچی د ریاست
 سکرترته یی د متحد المال مکتوب د صادر ولوا —
 وکړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په
 پاڼه رد شوي وه . او فنی مرستیال محان د ریاست
 کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په
 د هلیزکی له پېښی خبر شو ، دننه د دفتر ته بسی
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
 پنځلس دقیقې به لانه وي تیري شوي چی د فنی
 مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کښود . اداري
 مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
 لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی
 وروړ و ، او باطله دانسی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای
 کی دي په خپله لوستونکی یوم هېچ او وپروونکی مو
 زیک وڅیړوي »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 تر شای یی یو د بل سیوري ته اورا چاوه ، په خپله د —
 ریاست کارکوونکی هم دوه پلې شول . یوي پلې له
 فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پلې له اداري
 مرستیال سره ملاتړلی وه .

تر مازد یگره پورې د وار ه مرستیالان په برابر ه
 توگه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
 مهغه د اوه چی سبات به کوم یوله بل خخه مخکی
 کیزی . اداري مرستیال هوشیاري کړي وه او پریوړ
 ته یی ویلی وو چی د سهار په پنځه بجی کورته ورسی
 راشی . خو فنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر
 نه و . خوار کوتی په اووه بجی تکی نیولی و ، او
 د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را —
 ورساوه . کله چی د ریاست تر مخ له تکی کښته شو ،
 وار له وار یی له خوکیدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکی خو به څوک نه وي راغلی ؟
 — اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و زه ویده م راویښ یی کړم
 بیاسی د روزه ورته برانستله .
 باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بدنبان زنگان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شکی تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشرده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمرده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمایی
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 و تاسه.
 چشمت بدرآید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: فرود و فرح

هفتاد روپیه خام

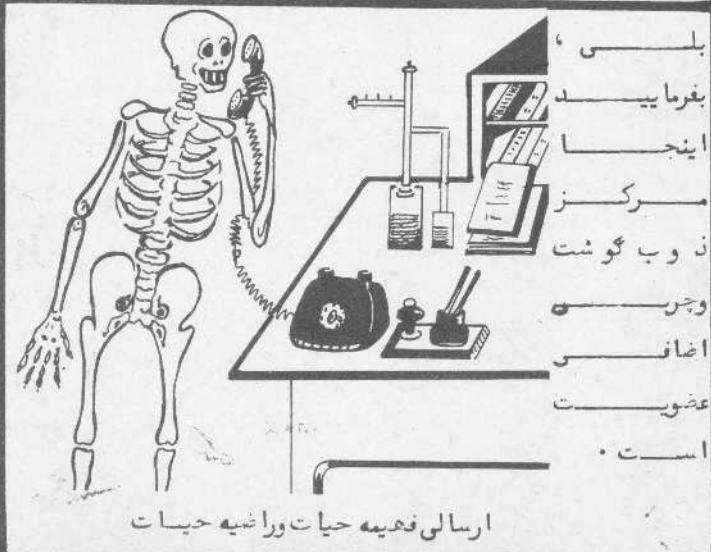
کیسه بری گدر جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسون
 شده در همیا وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



ارسالی فهمیه حیات و راهیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
 همزنگ آمرت باش.

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شوند، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد زمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

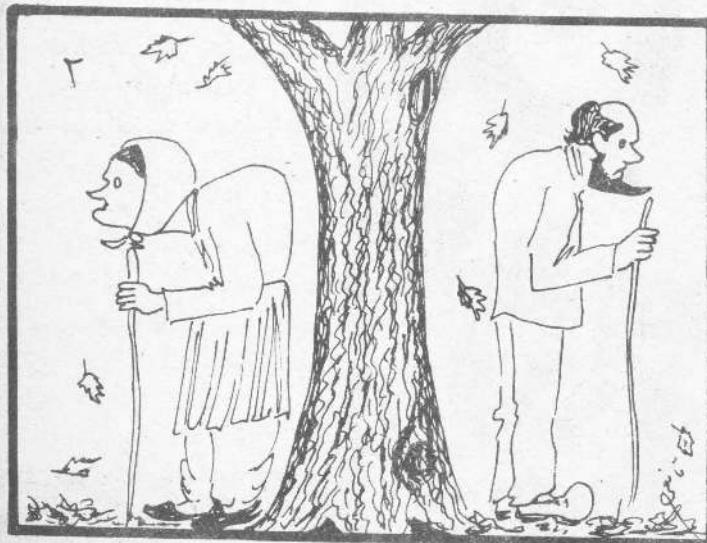
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
 وفرمایس يك خوراك برنده د ا د
 گارسون برسید :
 - قربان مرغابی خوب است؟
 - نخیر ... من زیبا د
 غذا نمیخوم .
 - مرغ بریان بیارم ؟
 - نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
 - نخیر ... خیلی زیبا د
 است .
 د رعین موقع از میز معلومیس
 یکنفر گارسون راصد ا کرد و گفست :
 پستراست برای آقا يك خوراك
 مگس بیارید !!
 ارسالی : سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



یکی از روزها معلم به شا -
 گردانش گفت : امروز برایتان يك
 سوال علمی د ام ان اینکه اگر
 من يك سکه پنج انغانگی را در این
 گیلان که در ان مواد کیمیایی
 موجود است ، بیند انم ایاسکه
 از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
 نمید عد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
 برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچی واقعهی
 صورت نمیگیرد . معلم گفست :
 جواب درست است ولی اینوا بگو
 که چطور به این زودی خواستی
 جواب را بگویی ؟ شاگرد گفست :
 بخاطریکه اگر سکه از زمین میروست
 شما تران میباید ا ختید .

ارسانی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
 و قشک در کارند
 تاتوکاری به کف آری و رشوت
 نخوری

ارسانی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
 در رخ .
 بعد از مردن تیل و نسان
 به درد نمی خورد .
 XXX
 د و سه روز است که یام نیست
 پیدا .
 مگر پوره شده رفته گد امها ؟
 ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
 بد بخت است! از یک عم خلاس
 نمیشود که عم د بگره سرافشش
 میاید . اینه در هفته قبل موشر
 بعد یدش تصادم کرد ، سه روز قبل
 خانه اس حریق شد و علاوه از د و
 روزیه اینطرف است که زنس خانه
 راترک کرده و خانه بدوش رفتند
 است .

آیا بد بختی از این بیشتر
 میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
 بالاتر از این هم میشود و آن وقتسی
 است که زنس تجد بد نظر گشند
 و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین توای مسلی خود کرده گفت: هرکس بتوانسد بیرون فرانسه رانزد من بی‌ساوره، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بی‌ساوره عیتلر سپرد.

عیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیرواصرین به تو و حکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه راه اینجا بی‌آوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب با عسکر فرانسوی مشوره کردم، بی‌سورق آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فریاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تلیفون
- بغترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میزماوریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی ها.
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبورستی به شفاخانه هم مراجعه کنی.
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی.
- تعیه کننده: تسرین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می شکند بیگانه جدا دوست جدا می شکند گر لوده سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالاکه سرین نشکستاست بیسا وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان گردد، اما نسبت نداشتن راه های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داد. میگوید: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

آرمالی شهر که به گفته های مسوولین به دقت گوش فراداده بود، بالاخره تاقتش تاق

ابتداء امر بخش پیلان گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پیلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعماران مطابق پلان اجراء گردد.

هنوز گفتار امر بخش پیلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه میهد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد. زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دوراز قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافییک شعری بیغرض نمانده، سهم خویش را چنین اداه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط در شهر دایر گردد.

عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنداه که پیشنهاد گردیده، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنداه ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

مشکند



مه هم محصل همسم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد، در باع و حش برایش گفتند که میمون ما همین روزها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجرهها مانند شادی دلقک بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابن طرف و آنطرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیروبالای یک شیر درند افتید و از ترس زیاد درکنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بوکشید، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخور مه هم محصل همسم.

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد.

در حقیقت راهی نیستی، طلای زانمی میتوان یافت. یاد آن مایه خنسی میداند که امروز چگونه زنده می کنند. میان انانی کدام تگسان میدهند، همیشه بازم رجورد رازد.

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند، یاد این خوب برداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

- × توازن: قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست.
- × انسان که نسان طفل بدون آیند است.
- × بعضی از کتابها رود تسر از مو لنین خود کهنه میشوند.
- × زبان در مجموع کم هوش تر از مردان اند، و اما هر زن جداگانه هوشیار تر از هر مرد است.
- × کسی که جستجو میکند، یافت میشود.
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

توازن



منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید: اگر به دنبال شورش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام.

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت علم النفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند اما به نظرم بغتر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر کرد. حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند. همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظر امر مالی شعرا را ترجیح داده و مجلس را موقفاً به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"



همزشتينوارى

غزل يى په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

د خيرادبي مکتب خانگري سپک همز د شاعر منل شوو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، حمله نشي هيرولاي چې دغه نهضت وکولاي شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت کړي او هغه ته د ودې پراخه زمينه برابره کړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتر د چې يو د بل سره د حمزه په شعر کې داسې نه شلیدونکي اړ يکې لري چې که چيرې يوله نوموړې وصفونو خڅه - د حمزه په شعر کې ونه ليدل شسې سړې داسې فکر کوي چې د بل چا شعر لولى نه د حمزه.

پار محمد مغوم د حمزه د ((بهير)) په سريزه کې ليکي چې ((... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه ورکول د حمزه د شاعري خصوصيت دى. د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف او ويشتې شې نو شايد چې د غزل يى هغه خوند ياتې نشي کوم چې تراو - سه برقرار ياتې دې بلکه چې د هغه تصوف په اصل کې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د بېلگې د باره د غزل په جامه کې يو مسلسل او بې له جهاد دى))

لا رپيداکره . کوم شکلي انغو - رونه . تشبې کاتې او استعارې چې اوس اوس په پښتو شعر کې ليدل کېږي بې مبالغې ويلې شو چې د هغوي بنکلا تيز بنسټ لومړې حمزه په غزل - کې ايښى و . بې لهاد زلفوتستې به جا و د لسو بلکه خو حمزه زما په برخه يى غزل کړ و د پښتو په ادب يى لري کې هر يو شاعر بحانته بحانگر تيا وېد رلود ي څوک په شعر کې صوفى . څوک عارف . څوک نازک خيال . څوک شه او څوک غه دى . خود به شاعر کې تصوف . نازک خيالى شاعر نه بنکلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رېښې بحاليد لي دى . ((زه چې حمزه غزل بول . متصوف . نازک خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې کوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و خيره د ه))

چينې څخه او په ورکړي د غزل رېښې يى تازه کړي او هغه يى په حقيقت کې بياراژوندي کړ . کوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته کړي په حقيقت کې پښتو شعر ته هغه خدمت دى چې هيڅ مخکښ سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دى چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅکله په دې مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دى کړي خو کوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولى هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پورې به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلکه د پښتو شعر لوستونکي به هم له هغه څخه بې برخې نه وي . بلکه غزل کې د ((بنکلا)) عنصره يى داسې بحاي او وده ورکړه چې په هغه سره نه يوازې غزل بنکلي بلکې د غې بنکلا د شعر نور و قالبوته هم

په همدغه بحالنه د دوره کې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړۍ کې ميرزا خان انصاري راوړيزيد او د پښتو شعر د يوه بې لا روښانه کړه او د ادبياتو د پرمخ تگ لري يى پيسلې کړه . که چيرې زموږ د پښتو ادب بسى بهير به نه تميدونکي لري کېد - ميرزا خان انصاري او کاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالونکو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونکي په توگه او غزل رنگه کوونکي . پښتون کوونکي او په پښتو غزل کې د پرونو ورو صفاتو د ايجادونکي په توگه د استاد حمزه شينوارى نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي . خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي . زموږ د ادبياتو په تاريخ کې به په زرينو کړنو ثبت او تل به ژوند ياد - بحالنه وي . بلکه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښتې له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در (ظرفی)) برلین انجمن درجساد. فریدریش تیاثر اپولو امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان بخشیدن براتعیق میکرد.

چون زنده گی، بازیچه برای کودکان، قیلا تیرعاقه ماکس را به بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه کاغذی رابه سرعت میچرخاند واز بریده گی تاجان بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش آینه خلق نمودند. پیراز کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلمبرداری‌های خود کرد. برادرش ایمل رابتاریخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلمبرداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقاتست که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی وهر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بالاخره موفق به ساختن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهر نموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثناای که برادران سکلارونفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، یامعروفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری باخبر مخرج قرار داشتن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لومیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلمبرداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د همین الهه هنر زیبایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلارونفسکی است. ماکس سکلارونفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیب شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لاد پرتنکی جوان او ان بر معین خطنه ویداشوی چی له - غزل سره بی ار یکه بیداکر ماورژدن وری، پوری چی د سراومخ وینسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیلد زره قوت، اندیشه ارتول ذوق اورد، سنکلا بیژنده نسی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی، غزونی، یون، بری - وونی، سپرلی به اینه کی اونسور د بشتو حمزه بیژند غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه داننگوبه رگونوکی د حمزه له وینسوره بخلی ی.

ستابه اننگوکی د حمزه د وینسور هدی ته شوید بشتو غزله حوران زنده یی با با کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کیینود شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی، دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد تودل نه کر کولای شی چی د بشتواد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه وینیندی د بدل خبره می تحکه وکر، د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتب توله موسینور وروسته مختلفی نظر یی رابیداشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیاخه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبری له یاد ولو سره سره زما د ایاور دی چی دغه مکتب به بشتواد بیاتوکسی تلباتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریوان روزلس دی اود دی مکتب د تلباتی والس د پاره د پیر غوتو غور پیدلویان دی تینگ باور لری، لکه چی وایی:

حمزه سپرلی لاد خبیرنه نه کسی پوری غوتی به غور پیدو بنکا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به لسه بشتونخوا یلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریوان لری، اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د -

خبیراد بی مکتب ویا یوازی د هغه به لاریواناویوازی د لری یا د بری بشتونخوا پوری اره نه لری، دا د مشترکی بشتواد بی مکتب دی - چی د خپلی ودی، براختیا اوسا - تنی د پاره د لری اوسری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری، د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب سبق کتاب دی، او بخله حمزه زمو د بشتنی سیمی مخکستی، لارنود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانسته هانگر نی لری، د یوی ژبی بنسده شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تاوندیو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحریرسی به خیلو زیز ورتوکی ووزی او وده - وکر ی، چی د حمزه شعر د کاو - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعر دی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیگی و خخسه بر دی باتی نشی.

استاد حبیبی لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنر به بشتواد پاکسی دا امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو، فارسی او اردو ادب هینی بیگی ی بشتنی خصوصیاتو سره داسی گنکسری دی، چی د بشتو غزل بی په نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه شلید ونکی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د - علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی، حمزه تل زیار ایستلی دی خ - همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی. به همدی ار وند، استاد حمزه شینواری، د دی بونستی به حساب کی تاسویه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعریت داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت تا برکول په گاردی، خو حالات داسی بییداشول چی به غیره هغه دغه د غزل شه خاص افاد یه د موسوم کیده نوحه کی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر، خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما بنسده غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده، ما د غزل هم - کوشش وکر چی به بحای باتی شی او مقصدیت هم بنسده کی پیداش او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جوهر کر واوله پرخو - شحال هم چی د سرحد شعرا - د دی قدر وکر))

نن ورغ غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی تحکه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول اونه هغوی د سنکلا ستاینه نه ده، غزل د تولنیز ووند سره نزدی ار یکی لری، اوس غزل تولنیز ووند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -

حمزه شیواری

بیستون حمزه یوزفل ته د لوستونکی پام راواړم. د افغزل، یوزفل، یو جسی په کی د حمزه مقصدات او شعریت په نسکی اندازکی هنرمندانسه انحصاری شوي دي.

د ۲۳۰۰ هجری یاقین

دندلی د ۲۰۰۰ قزل کولای شی هر هره دلیری او پوره خه خه چی د شعر بیوز قالیونه انعکاسی غزل هم هغه انعکاسی چی چی په دی برخه کی بیستونفزل په د بیستون غزل رسول استاد حمزه شیواری د لوستونکی خیل استعمال او فلسفی اندیښنی له اغیزه خه شکرگاره وی.

د شعر سترگه چی راغلی نه دی وی نه سحر خوشیه لامللی ته ده د زړه د نیامی خاموشی نه منن ستاد جویتیا نه بوگنیده لی نه دی لیونی او نسکیمه بیوشوه په خو د خوکه راغلی خخید لی نه دی یوه سلگی ده چی بی تاغاشیانا ماخنکن ته هم ساتلی نه دی چی اشتراقی حمزه جا ویسیل چی د نمریترگه راخلی نه دی.



تفاصداست

بقیه از صفحه ۱۰

رحمانی و فریدون متینیرا بیستر از دیگران می بسندید - نریده ایزی د رطلو مدتی که با رادیو تلویزیون همکاری داشت هزارها بار چه شعر از طرف یق برگرام های محله تلویزیونی متعلقه اران هنر برنامه های خاص شعری، دزدی و سرودی زمزمه های شیعکام، ارمان سحر ترازوی طلایی، از هر چمن شنسی و دیگر برگرام های ان یو رادیو یون دیکلمه کرده است.

خواوندیها

قهرمان اندک و بچی

د رمان مرد های جهان شایسته هنر دی سانسید اقتسای بیوتوان بورن از عالند بیاید نشود که از خامن خفه است و توهمین شده وی مدت ۲۲ سال با خانم خود صحبت نمی کند و به صورت خاموشانه به وی یاد است های خود را می دهد. درین مدت ۲۲ سال از برخواستن این بیعت مانندی، العاری ها از را - بکات بر شده، تمسکه این عمل به خانم وان بورن مانندی را ایچان کوبه تا برای آسای بیتر وان بورن چهار طلق دنیا بیایرد.

بقیه از صفحه ۸۷

اکمالات مواد د قطارهای اکملانی هیرتم، یکبار که به استقامت کرد یز ماین از حاکر کرد، سر صد می عصی د یه، برای یاد بیاموشن پیدا انده و عثمان تکلیف دارن - کاهگامی هیچ دیده نمی توانم - تعدادی از اعضای قاتلم را جنگ ازین گرفت، برادرم در هرات شهید شد، امس بود، خورم رفتم جنازه او را آوردم - جنگ عمل نمیرسان است حتی بیونیم ارد و رانیزه در نظر سوم ضروری سازد، یکبار من شوت برد - اشم در حوی اقدام در کلاه من زحاست انداخته بودند، من زیاد خون دیدم، زیاد گشته دیدم - زیاد رفیق بردم و نمیدانم تا چقدر وقت

وحشت جنگ

قازها و قوما

بقیه از صفحه ۱۲

بشوش شیر توش مرا د خترک آبرائوشید و تشکر کرد د یادار - انواع شیر از اینان کرد قازها و قوما هزاران دینه و پرواز نسود و رفتند د خترک یابردش د باره به دودین آغاز نمود، دین هنگام قازها و قوما د باره یاز گشت نمودند، د خترک جیران شد گبه چی کند، دید که بر خت سبب ایستاده است، د خترک برایش گفت، د خترک عزیز مرا بمان کن - سبب یعنی مرا بخورد خترن هر چه زود تر آخور و تشکر کرد د خترک آنها را با شخ هایش در افوش گرفت و با برگهای آنها را بمان نمود قازها و قوما آنها را ندیده، پرواز نمودند، د خترک یابردش د باره دودید، چندی برفته بود که قازها و قوما د خترک و پروازش را دیدند، اتفاق غسارخ کردند، ریاتولها را باها به زدن آغاز کردند، کم برده که برادش از پشت او پایین بیفتد، د خترک تا تنور دودید، برایش گفت، تنور عزیز ما را بجات بده، و بمان کن - بولاسی آرد خود را بخورد د خترک هر چه زود تنور خورد و خود یابردش د درون تنور نشست، قازها و قوما اتفاق قناع کتان بدون آنها طرف جادو گسر پرواز نمودند، د خترقی از گم شدن قازها، همین شد از تنور تشکر کرد، یابردش یکجسا رهسپار خانه گردید، زمانیکه خانه رسید ند چند لحظه بعد از آنها بد رو بادشان نیز رسید -

رج خواهم برد، تاجه وقت تا جوع وقت، ولی آنانیکه جنگ را بر ما خمیسر میکنند باید بداند که مردم ما زانوی پدزها، د خترها و سرخای ایسن خاک از بلست بلست خاک خود د دفاع میکنند سرما مادی وطن، شاید رفیق این مریخی هر گسز رهام ننگد زیرا ما قزایان جنگ تحمیلی استیم، خترگی که در هر سر قدم بهترین جوانان ما را گرفت، زبان را بیوه ساخت، اطفال را بیم ساخت ولی بیگانه را بمانیم، با مسولیت گوم که هیچ قدر شن نور جوانان ما را نخواهد شکست، داما این یکن که خورد ترا

لباس عروسی

این نوبتین غیر عیادی از شرف یک کمپنی پرنگالی آمده می گردد. لباس عروس که دارای رنگه آبی روشن می باشد و از تنگه به د رازی (۲۲۰۰) متر ساخته شده برای محسنه آزادی د رتیبو - بارت د وخته می شود که در سال ۱۹۹۲ با گسترش بازار کو سمسب (عروس) خواهد کرد. ابتکار مراسم عروسی باشکوه مربوط میشود به شخصین تجارت نمایشی (شو بیزنس) امریکا و اسپانیه درین مراسم که نام (مانسل) یاد می شود تنها ۱۰۰ نفر دعوت شده است، اما مراسم از طریق تلویزیون در سیار ارکشور های جهان به ستر خواهد رسید جانب است که دیوخی نشنرات یک کمپنی جابانی نیز شرکت دارن.

پاسخهای...

بقیه از صفحه ۵۱

جواب: میخواستم زنجیور - کردن: د ختر باشم - سوال: انچه را در آینه سهیبتی خوشت می آید؟ جواب: نه، خیر، کاملاً د لیل مشحص دارد - سوال: درگشته چی بودی؟ جواب: نشانیاز - سوال: لطفاً یک رازتان را بگوئید؟ جواب: فقط خنده ساله هستم - سوال: اگر یک وسیله کارآمد خانه محمودی، چی میخواستی باشی؟ جواب: یک ایرکاندیشن -

به جز حواوت نعمل هر چیز را دارم - سوال: فادت بدت را بگو؟ جواب: ناختمای خود را می جوم - سوال: در ستر خواب چستی میوشی؟ جواب: روحلی - سوال: قشقت میخوری؟ جواب: نه، خیر - سوال: به ظرف کسی میخواهی تخم گسند؟ برتاب کنی؟ جواب: به ظرف خود - وقتی که حدس نادرست بزنم - سوال: وقتی که خانم تان در اتنای دیده دادن با ((ماد هوزی دیکسایت)) (د ختر فم) شعا را بگیرد، چی میگوید؟ جواب: بگد از چنین شود - سوال: از درد دوری تن - خیره با ((سانیا)) یکجا باشید، چی خواهید کرد؟ جواب: بهتر است از کسی که در خواب جرح بر کند، دور باشم - سوال: حرف دلخواه نسو کدا است؟ جواب: زنده کنی بنگد از زندگن کم - سوال: برای آخین بار چی وقت به معبد رفتی؟ جواب: هفته گذشته، زمانی که شوکت فلم بود - سوال: برای آخین بار چی وقت گبه کردی؟ جواب: وقتی که کاکاسم نامزد گردید -



هارون يوسفی، وحید مجیدی، سرور انوری، نجیب ساکی

سرکام او شریک

د دغه سریال هر کرکتر زموږ د ټولنی د ځانگړو څیرو څرگندونکی

زموږ په سینما کې سریال یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شی

هما مستندی له خپلې رول څخه راضی نه ده

فهر لسيز راه په خوا زموږ په لرغونې هېواد

تاسی که د سریال د لوبغاړو او نورو هنکارانو په هکله معلومات را کړي .
 په سریال کې د سینما او تیاتر یزید ل شو او یو فقو څیرو لکه حاجی محمد کامران ، حمید عبداللہ ، مرتضی باقرا ، مشعل هنریار ، فعیادی ، حکیم اطرائی ، همام مستندی ، خورشید ، یاسمین یارمل ، عزیز نروغ ، جانان او سینونور برخه اخیستی ده .
 د فلمبرداري چاري قاري زاده اوغنی ظریف یار تر سره کړي . حکم فرزند د دایرکتور د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه . په سریال کې له اول نه تر آخره پوري یو کلی تر اولیدل کيږي . د سریال پېښه په یو ټاکلي کور او ټاکلي کورنۍ پوري اړه لري .
 حوادث په یو ټاکلي راغلي ، یعنی تیاتر پوري اخیستل شوي ، چې د دیکور په برخه کې نښ هنرمل او د هغوي اداری معمر رول درلود .
 وحید صدیزي وايي :

— غواړم د دوستانو خبرونه پاته کړم چې ددې سریال یو ځانگړي خصوصیت دادی چې پېروي کورنۍ پوري تړلې کرکترونه هر یو د ټولنی د مخصوصې څیرې معرف دی . مثلاً ښاري مدرسه تپه ، ښاري عادي تپه ، پوروکرات تپه ، کلیوالي تپه اوساده تپه . باید ووايم د سریال مزه د پاره یوازې اینه ده چې له نیکه مرقه د بحد و د پتونوسره سره په موقیعت سره سره شو . او دا اینه واري یې مزه ته پیدا کړه چې کیدای شي په راتلونکي کې د اېروسه اداسه وموسی .

همام مستندی د سریال د لوبغاړي په صفت وايي :
 په سریال کې تمثيل تر فلم اسانه وه . ځکه چې ثبت په یوې محدودې ساحه کې صورت نیسو خو مزه یوه متنونه درلوده . هغه دا چې متن مزه ته هماغه د ثبت په وړیکو کې د زده کړید پاره مو ورته پوره وخت نه درلود . نو هله منه به چې لید وکړی د پرمختگ وړ نه اوسی . په راتلونکي کې هم غواړم سریال کې رول ولوبو امانه داسې رول په دې سریال کې مادي پوي یې بند ویاړه اود سکونچلو رول ولوبو او هېڅ به زړه پوري نه و .
 کله چې سریال بند اړی شو اړاندې شو ، بیا به هغه هکله د لید وکړو او کورنۍ څرگندونکي خبري کړو .

له دې نه چې تاسی د سریال د ایرکت په غاړه درلود ، راضی یاست ؟
 — ماتراوسه ځنی تلویزیوني تیاتر او تلویزیوني نمایشنامې (لکه خرس ، اوبه نهیست ، قمار ، بازاران او یو شمیر نورې) د ایرکت کړي . او د ځینو فوق العاده پروگرامونو لکه د شب شعر و شب قصه ، تماشیا اود نوي کال د برنامو کارگردانی یې هم کړي . البته نه یواغی ما بلکه هماغه افغانی ښاغلی تراوسه تلویزیوني او یا سینمايي فلم د ایرکت کړي ندی دا چې د سریال د ایرکت دنده ماته سپارل شوې وه زه با لکمل راهی يم . ځکه له یوې خوا ماته دا دنده نوې او په زړه پوري وه او له بلې خوا دا لمسری سریال دې چې په هیواد کې جوړ کړي . په هر لوبونې مثبت کارکی انسان غواړي چې لوبې او پیشگاهه اوسی . ما هدا هیله درلوده ، ولی دخپل کار په هکله څه نه شم ویلای ، ځکه نه به یویم چې ترکومه حد ته ورسیده .

روقتیا په هکله یولر طیبی بیاموند (د لمانځمخبرونو) د لاري څپاره کړي . څرنگه چې د مسایلو د تبلیغ د پاره فلم تر ټولو ښه ، په زړه پوري او موثره لاره ده ، نو د یونیسف اداری خلکو ته په ښه توگه د صحنی بیامونو د رسیدلو پاره د سریال ټول مصرف په غاړه واخیست . دا د موضوع یو اړخ دی او بل د سریال هنری اړخ دی . پدې معنی چې زموږ د سینما پخښې کې سریال یوه نوی پدیده ده چې باید حتماً رامنځ ته شوې وای .
 عایشه جلالی چې د سریال د ایرکت کولونکې ده په غاړه درلوده (په افغانی فلمونو کې لومړنی ښځه ده چې فلم د ایرکت کوي) ، خپل نظر داسې څرگندوي :
 — فکر کوم چې سریال به د پيري نیمرگ تیاوي ولري . ځکه چې لومړنی سریال دې اود تجربی لعدر لودلو پوره جوړ شوی دی . بل دا چې داسې سریال چې باید په ښه ویاختو کې بشپړ شوي وي د ځینو مسایلو له موز مجبور شوی هغه به یوه نیمه میاشت کې بشپړ کړو . چې لوبغاړو ته د متن د زده کولو فرصت په پرک و . څو له نیمرگ تیاوسره سره پوره باور لرم چې لید وکړو به په زړه پوري اود منلو وړ وي .

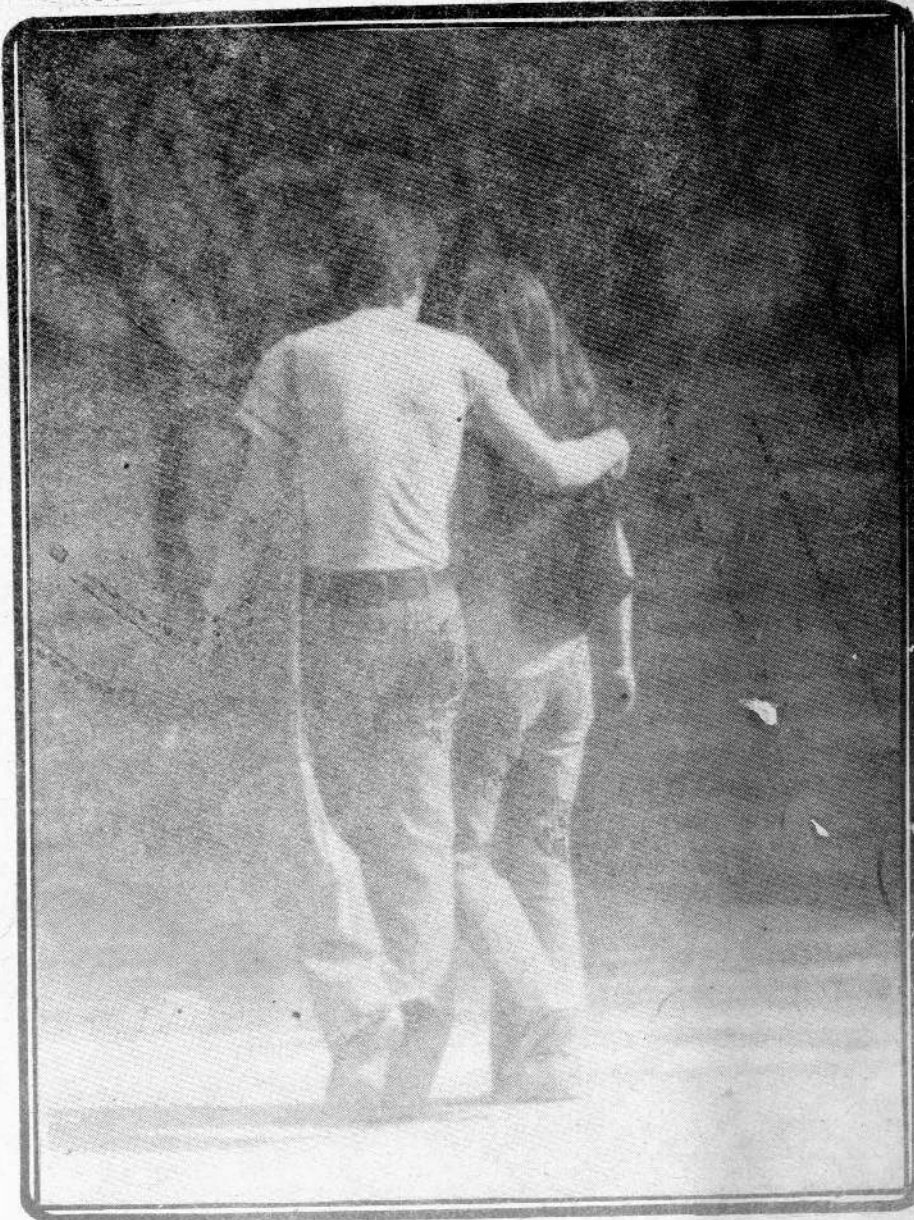
کې سینما یا اوبه هنر رامنځ ته شوي . اود وخت په تیریدو سره یې وده او پرمختیا موندلی ده . اوس راز سینما یې اوتلویزیوني فلمونه جوړ شوي دي . اوس اوس په کال کې د رڼې یا څلور سینما یې اوتلویزیوني فلمونه جوړ کړي . خوتر اوسه پوري زموږ د سینما په نړی کې د افغانی سریال معای خض و . پدې وروستیو څو کلونو کې د دې نشتوالی د ليري کولو لپاره پاملرنه او کوششونه تر څو چې د تعلیمی اوتربیټیسی راد یو تلویزیون لخوا د یونیسف د ادارې د سادي مرستې پر بنسټ پرمخ و شو هېڅ یو افغانی سریال جوړ نشي . د دې منظور د پاره هارون یوسفی ، وحید صدیزي ، انوري او نجیب ساکب د سریال سناریو ولیکله .
 د سریال چې یو کمدی دی د (شیر آقا او شپږین گل) په نوم یاد کړي . ٦٦ برخې لري . د سریال عمده امتیاز دې دی چې پر صحنی مسایلو ، ټولنیزو ناخوالو او د ټولنی برناوړه مناسباتو باندې د طنز او کمدی په قالبونو کې غیر مستقیم تماس نیول شوي چې د کورنیو د پرمختگ او په زړه پوري دي .
 د زياتو معلوماتو د پاره غواړو د انوري سره خبرې وکړو .
 — په اوسنیو شرايطو کې د سریال جوړولو ته څه ضرورت احساس شو ؟
 — له یوه پلوه د یونیسف ادارې غوښتل د ماشومانو

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

مترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده انهن مرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو صدهای سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره "نم" پیدایش که بنام استرالیتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مبلونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره "خیلی کوتاه" تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترپوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پستی کانترپوس بود. باردگر

تیب. قد کوتاه و پرمغزی را باید به آمد در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. دیک دوره "دیگروصد" هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلهوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کبی بیشتر از یکمتر بوده است.

دانشمندان راهپنده بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نورا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن نیستیم که آیا اولاده "ما" قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتحقیر خواهند نگیست ولی واقعیت چنان است که در طول هزارها سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه هاهمراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انفراد با قد های مختلف میتوانند به مرحله "پیری نهایی" برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا پیراشخاص دارای قد متوسط یا پایینتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی تین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراوتون) را برگزینیم وقد متوسط را در هر گروه محاسبه نواقیم آنها متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارته دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین).

این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکمیل و تکمیل یافته شده دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تاهین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تومند تر و اعضای قوی هالخره تنبیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن وقد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات نشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانه تعداد پ قوی تری را ایجاد میکند. صارف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحه مو ثران بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند، به عبارته دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسر میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداظمی دیوار بر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی نیست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۲۷)

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد.

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمودن مایه معلومات بدید؟

در تئوری به خاطرند ارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر - شایب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلشن، نعم شیب، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان

بند می آید خیران شاگرد این من اند - استاد آرمان ایپرای ما گفته میتوانی که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوری این است که آیا شایب

چیزی عشق ورزیده آید؟ - بلی حتماً. تمام هنرمندان انگیزه می به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند پارچه آهنگ در رادیو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا بیشتر می پسندید؟

من در صد پارچه آهنگ در رادیو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب برند ارم تا کام من بر آید)) و ((مرغ قو)) برایم زیاد دوست داشتی اند.

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده؟ - بلی من به شوروی، منگولیو، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو - یس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصاً اجرا نموده ام.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید؟ - من تا به حال هیچ تقدیرنامه،

تحفه و جایزه، راب دست نیارده ام. فقط مرهم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و من - زیرا هنر به خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد.

محترم آرمان طوری که اطلاع دارم خالد پسر تان هم زناختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد، یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسر تان مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر بیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وجود داشت و بی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد. البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است. من از یک افغان گپ میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعداد ها را پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

بقیه از صفحه (۲۸)

کلام خدا...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال ارمغان خود در سفر است، من نیز میسندم و نمیکنم، گوشش دارم و هنر و خوشتر بیاموزم!! در راههای اخیر کیت های

تلوات تران مجید به آواز قاری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه موطنان مقرر گرفت، طوری که اطلاع در ا - شتم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

انسانی عن الزحمة برداختت تا صحت فرائد تمیمن شود و لسی اداره افغان موزیک عن الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت عن الزحمة قاری برکت الله اقدام لازم نمایند.

بقیه از صفحه (۳۵)

هماریچ...

از دواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

عماش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتی را مشترکاً انجام دادند، چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جهت تجدید تربیت - دارالتاد بی معنی این کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون؛

مریضان یافته ام. همین جلالهم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستمانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرضی وقت بی شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست با من صحبت کند. مریضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتس بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاسی دشنام نارسان

کرده اند. مثلاً چند پییش خانمی را آوردند که حمل ششما بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، و او بی راکه عاجلاً به مرضی ضرورت بود خودم برای خریدن خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها



آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آوریست که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی نهن ناصله که زندگی انی نامند باشد .

طوریکه مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پوشش بسا طرح خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجه انسان پیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صحن کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صحنی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های نهایت کوتاه ، پروسورام ، ۱۰۰ ژوکوفسکی معروفترین ایندو کورتولوژیست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا ایست جسی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل چهره های مهم دیگری نشل میورزد و وایهلم قد را نسای دیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میارود .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود اید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرمیاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صحن فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تنهادر این نبود که من پدرش استم ، بلکه خره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان پیروز میشود پیروزی من است .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که بشمارد رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قیلا معلسم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار میباشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وی شدیداً انس دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب و استاد تواناد در جهان کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و نشریون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر — دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان تیلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسده بمن گفت : توفور! جای نقش . . . را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار بوده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنرمند ه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نامم ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر ه آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فزه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکنم . غصبا بیسده مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ، ولی من وجداناً احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از سرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن برون اولین آواز خوان زن در کشور :

من اولین آواز خوان زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر میگذرد. بزرگترین گوشتخوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاشهای گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر میبرند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲۸۰ متر می‌تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دُمورده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسال و یکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر میبرند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه به ۲۸ متر میرسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسبهای مسابقه بیش از ۶۹ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنر و هنرمند هر که ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را بپوشی صدف تلخیزون تان می بینید از زنده است شعر شما می را بخوابید اوزنده است و شما حرف میزنید

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از شما و عجبسون هنوز مردم صحرانشین می پوشی است

بعد از آن زبان تا کون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هوایا را در دل تان پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند

باید بگویم که ... که بلی، شخصی است که جای خالی عشق آتشین و طوفان تری ماد هوایا را در دل پر نموده و شما ازین خواست اید که این شخصی را بشناسی کم، آیا لایم است که حتی او را معرفی کنم؟ و اینکه خود تان او را پیدا خواهید کرد؟

خیر شما را زیاد در انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا نکنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صا حه آینده

مجله سیارون - زیرا اتلا یکماه باید در مورد نکس کید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مد کور را پیدا نمایید

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند

سوال بسیار خالص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای

بی نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تایمز انڈیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی

بیشی - نشنال انگلیسی، گمشان، شمع دهلسی، اد آگار، آریو، فلم تایمز بنگال اردو - فلم کادینا، هیرو، فلم ستاره، کله کاره بنگال هندی و بیزده صا

جریده و اخبار بنگالی، مردک، گهراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورس ساعد شد و خوانندگان واداره مجله سیارون موافق بود ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا

تقدیم میداد، زیرا تمداد همه شان از بد ما در تجاوز میکند، اگر چه تمداد به شما داد آریو را به اداره سیارون تقدیم کرده ام

و اما راجع به مطبوعات افغانستان نوشته اند، هم قبل تمام جزایر و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از ساختن به هند هم بعد از آن - مجله پشتون

و که اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد دکتر جاوید، مدیرمسئول آن بودند، تصور و معرفی درباره ماد هوایا و شعری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من شعر گویم - ذوق تنها - بخرد باید شمع فارسی ((ماه دریا باشد))

بیت همین عذار مشک می ماه صوری - من می شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه سیاه شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده میماند

میدانم که اسونکار و ساحر یا میباشند - بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرام)) بخش دل لب می شد، صراحی شد، قند شد، جام و میباشند

زلفی خنونی زده

بلافاصله از گمراهی غمگین ای راجعون آید چه پیشش ...؟

اعتراف صریح ... زلفی گفت که با همین خنکجه هیلیزرتی را رنگت ام - آنوقت آریابه سری من نشان گرفت و زبان بر آورد: خود را تان بد

احساس کردم ترس و وجود مستولی شده گفتم: مقلد صریحش است

بالعن برتری گفت: پس خود را از منم - گفتم: اما من بیترانم ترا دوست کم - تیس روزی لبش جان گرفت و گفت:

یاول عزیز! شاید سر نوشت ما همینطور باشد ... جدایی جدایی با مرگ و زنده خندید - طسور نیرترتبه صدای تیرتانه شد و من با احساس دردی پسر سینه ام از هوش رتم

هنرنگی جستان را باز کردم، چینه سفید پوئی را در صورت دیدم - یکی از آنان آبیرو را در صورت دیدم تزیین نمود - سرا صبه پرسیدم:

زلفی کجاست ... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱، بیستم مارچ - مزایه اتان علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه - کار علیات من آغاز شد - در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد - آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند - زلفی قلب خرد را نشان گرفت بود - آنان گفت: وحسد در

انستیتوت طبی قرار دارد - در مورد قتل همیسو - تریسی توسط زلفی - شواهد عینی متعدد - بخراوند - سر زلفی - ماهیون پولیس سخت سرا

زیر نظر و مراقبت، اشک - تکخوان بزودی سرا بخوابید و خوابید

چاره نماند در شفاخانه مادام پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند - پسران مرضی لندن شفاخانه - دوباره به هو استیاسا در اقامت گزیدم - زبان تشنگی با

دسته کفای زیاد بدیدم آمدند - هوای من گرم بود - اما ساه ماه ابریل انجام گریس طاقت نرسانس داشت - من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم -

بروزگرم سفر به برابیل بونتا قطع شد - تابستان بلزانی بود - شکه زشمام تازه التیام یافته بودند - میتر استر چیز چیزی بنوع - بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت - از من

دیده کرد - او خود تیرا القرید بهتر کار میسند - چاهخانه کتاب معرفی کرد و منند که شنیده است - زبان سلفای - سخن زده می خود را میسند - کتبه زنده می و مرد و زلفای آن - بهما خسرو

روان جانی است - بوقلمون بودن سیاه پرشوری زلفی - دختر کسه - یسجون از شعوت - عشق و محبت بود - دوران آشنایی غربی من و ارتباطات او طی زنده - گیش بسا

دو اوجوشه روزه حرم قبله - کوه - سخن - سخن - محراب شد، بخانه شد، دیور کلیباشند - دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش در پیسدم

سنان شد، تیر شد، ناوک شد و تیغ توانا شد - به اول بود ((منازجهان)) آهسته آهسته - نیامت کرد و طوفان شد، بلا شد ((ماه هوایا شد))

خرد اراد او منی آن سرباه تکبیس زحل شد، ((مشیری)) شد زهره گردید و دریا شد

جنت بین مرد

بازار و روشن کردم و خراست زلفی به گمراهی و لونی که از لوبه سپید کند بود - گوشه دم -

مراه جهت یا شهرت ساختن برای زلفی - همه شرفاء جیس حکم ساختند - اما شاه الله کسه وکیل مدافع تری ای داشت - بخراوند برخلاف -

خاطر پریشان کردن طبع خانوادگی که شیوا زده زلفی را نشانی و نتوانست بود خوا - هرات را بدست بیاورد - پشتبسته های زنده آن

نورساده شد - اما من برخلاف او پخشید و با است قدم رها نمود - هر دو به جوی هوشی راه افتیدیم - زده برقی نریداد داشت با لکیر گوشه رشاخانه -

اطفال برخوردیم - من در زنده گئی مد بین غیر تلور انسان خوب با وجدان بودم - ام

روز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در رستوران مدان هوای برلین نشستیم - تقوه - میز نشینیم تا با پرواز ۲۰۹ - به سوی بوئن در حرکت

اقت - به جهت تابستان گرم - بسیاری ها به سوی جنوب - به سوی ایتالیا و اسپانیا پرواز میکردند - در رستوران هنگام صرف نغره - با زهم باد زلفی در سن زنده شد -

در همین رستوران بود که دستم را با صاحبیت لای دستش میفشرد و در همین حالت خلوصا - های دیگر - هند بگر رانری بوسه نمودم - در همین

رستوران بود که جسم شدیم رسالتش و شوهر شرم وارکت که من و توحاشق هند بگر استم - اما به درامه ای - هرگاه - مرین کسی بالاتر و پایین تر از قبلی

اصابت میکرد - این درامه پایان می یافت - درامه - نیرد عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده گئی انداخت میکند - اما بگره جین بری من بی شعر - شگه و نسای

نیاست - مطمئنا زیبا بود - با زلفی یکمانستن و یکجاردن - من می خواهم زنده بمانم - اما هیچ موجود ملکیوتی

و فرشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را - داشته باشد -

تاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند:

((طیاره)) مسافری که آنرلین به سوی رند بود - جنود پرواز بود - از ارتفاع ۱۱۰ میل در حشر سقوط نمود - در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده

آن به هلاکت رسید - در صبح هلاک شده گان یکی هم یاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بسود

در بنایند - گئی از آن جنین در آمریکا - به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال بنمایند ((

لی برخلاف خواست و تمایل یاول هولند - پس درامه پایان یافت

بقیه در شماره آینده

باید در این باره ...



جان آغا



تدریس کاندو در کلاس

در حالی که بیاله راراست میکند تا برای جای بیزد بدون آن که خسی به پیشانی بیورد نگاه می کند...

من که حرف های عجیب و غریب درباره اش شنیده بودم او را خلاف توقع انسان بسیار صمیمی و مهربان می یافتم و در چشمش میخوانم که آدم جوانمرد و پسر شامش هم است...

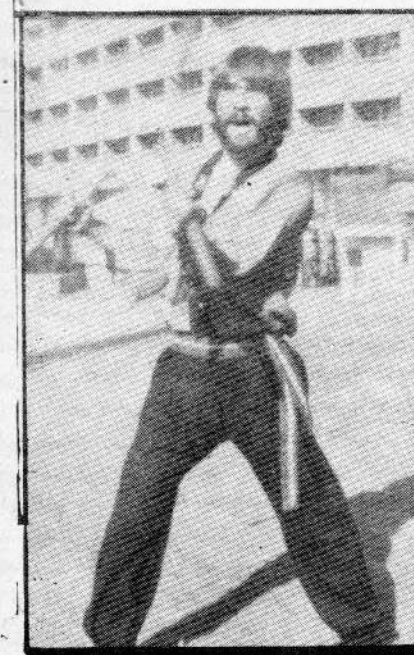
سوال که ما بوکس کاریم کدم به نسبت بی بند و باری ها یک گد و ودی ده کلب خیسست گریز گریز شروع و کلب لغو شد بعد از آن کوان دو شامل کلب معارف شد و آنچه چنانستیکه یاد گرفتیم بعد از آن که کلب معارف در گرفت و سوخت کارش معطل شد و به ورزش (جود و) دلچسپی پیدا کردم...

آدم نامرد نیس

کسی که در ورزش کاندو

سوال هام به پایان میرسد و من بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم به ساعت نگاه میکنم بروه ۱۱ بجه شب است از جا برخاسته می گویم به احازیت سیم خانه با تعجب سویی ساعتش سویی من دیده میگوید کجامیری ۱۱ بجه شواس همینجه باش باز صبح برو میگویم نمیشه باید برم خانه هیچ امکان نداره نمیشه باید برم خانه اوهم برسی خیزد یکجا از اتاق می برام خان افامیرو گراج موترش را از دروازه کشیده می گوید...

پس به اجازه چه کسی کلب وا کدی به اجازه استاد شریف استاد شریف حال کجاست او از افغانستان به خارج رفته تا حال چند شاگرد تربیه کدی یگان ۴۰۰ نفرمیشه همی حالس چند شاگرد داری همی حالی چون مصروف سپری کن دوره مسکلی استم به کلب کمتر رسم و یک دوشاگرد که رسیده ترانس ده هاره تمرین مینه شاگرد های نوده حدود ۱۰۰ نفر مینم...



زین جوانی که کودکی در قفسی
 بخواب رفته میگردید به دست
 ۱ پسر دلم این دختر کسی که
 در قفس خوابیده بود خود بدید
 او هفت به در نیامده بود که شو-
 هم شهید شد چقدر به سر و
 روی خود زخم چقدر به سر جنازه
 او گریه زاری کرد من گاهم
 فکرمیکم که جنگ بیشتر از هر کسی
 در گریه تپان که به برگ برادران
 خود برادران شهریه هم با همی
 چشام دیدم من بالای سه طازه
 که هر سه آن برادران شهریه بود
 رفت من پهلوی تابوت برادرم
 نشسته ام یک برادرم در آنجا
 مابین شهید شد برادر دیگر بنیاس
 خود از دست داد من زهر

جنگ و چه شیده ام نمیدانم
 چه وقت تا که ام سال تا کند
 روز تا که ام تا این گریه خاتم
 در قفس آتشی روشن شده که آب
 همه دریا های دنیا نیامده آنرا
 خاموش سازد هیچکس نمیتواند
 تسلیم به دل مثل شمع نیمه جان
 میوز و قطره قطره آب میسوزاند
 عزیزم
 روان دیگری که جاد رسام
 به سر دارد میگوید
 شهریه در دماغ از خاک جان
 خود از دست داد این پیش
 چشام دیدم من بالای سه طازه
 که هر سه آن برادران شهریه بود
 رفت من پهلوی تابوت برادرم
 نشسته ام یک برادرم در آنجا
 مابین شهید شد برادر دیگر بنیاس
 خود از دست داد من زهر

وحشت جنگ

تنگ شده - اما روز سوم مسرکه
 نرزیه شریک که مرد نتوانست تسلیم
 کند همان طوری که به دیوار تکیه
 داشت چشمانش بر روی همیشه
 شد
 ... و این ناجحه جنگ بود
 جنگی که وقتی شعله روشن شد
 خشک و ترهر در و امیوزانند
 و این در شفاخانه ۶ نفر اردو
 وحشت جنگ را در چهره سربازان
 مشاهده کردم که خیلی جوانان
 بودند در بدن خون های کثیف
 روزی یکی آنان ریخته است روان
 آنان را دیده زده توان غمگین
 جنگ را از سینه شانه هراس و
 کینه نرزیه سر آمد که بنشیند

دوست داشتم - جنگ تحمیلی
 لعنتی بهترین دوستان ما از ما
 گرفت من به خون رفقای سوگند
 خوردنم ام که هیچگاه شهادت خود
 راز دست ندهم
 من همیشه میگویم دیگر جنگ
 نمیگم - ولی تا وقتی که جنگ را با
 ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح
 نشد جنگ میگویم ذبیح هیچ
 قت فراوشم نمیشود
 پدر صاحب منصب بود با پیش
 قطع شده مادر مرد یک
 برادر عسکر است
 در یکی از جنگهایی که در میان
 بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت
 موضع بالای سر نشسته سر صدمه
 دیدم دندانهای شکسته حال
 آبراهم بچه بسیار خوب بود ذبیح
 هم کشته شد ذبیح را بسیار
 یگان بار اعصاب خراب میشود با

به شکل دورانی بالای انهدا
 تعرض نمودم کدک سه جزو تمام
 ما محاصره ماند هفت شب جنگیم
 ما توانستیم تعرض دشمن را از ما
 لای تنگی قطع کنیم و قطار را
 نیم ماژد دشمن خواهش کردیم که
 تسلیم شوند گفتند نر خود را روان
 کید که با هم صحبت کنیم روان
 کردیم او را کشته مادیدم که
 رفیق ما را پارچه پارچه کردند ما
 هم با قهر ضربه دشمن را از
 بین بردیم در جریان بازگشت که
 موتر از دره ارگون عبور میکرد چند
 زده وسطه رامین زد مراهم مابین
 زد ۲۴ ساعت بیخوش بودم بعد
 از ۶-۵ ماه مرض شدیم که بعد
 تمام جانم بیخوش میشود من چهره
 بقیه در صفحه (۱۲)

آیا نشرات تلویزیون

بقیه از صفحه (۱۱)
 - ولی هنوز هم بسیاری از برنامه‌ها در حوزه سیاسی و اجتماعی
 تلویزیون با مرموز ستایی تمییز و نشر میشود و نوجوی توارده میان
 برنامه ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه های جدی
 و ذوقی و هنری. تناسب معین وجود ندارد
 - اولاً باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعده بنام
 اداره روزنامه خواهد شد، شانزده برنامه داشت اکنون صرف
 هشت برنامه نشرات خود را ادامه میدهد
 کبه این ترتیب توارده در برنامه ها ازین برده میشود، محسی
 در این تغییرات جدید در نشرات وارد کنیم وقتی نقد و مپسان
 برنامه های جدی و برنامه های ذوقی تناسبی ایجاد کنیم و ایمن
 برنامه ها را با هم خلط سازیم
 - یعنی اینکه از نشر هم برنامه های جدی خود داری بچمل
 خواهد داد ؟
 - بلی همینطور
 - میخواستم به مساله کادر هاد تلویزیون تاسر یکم از امکانات
 موجود تاجه حد استفاده صورت میگیرد ؟
 - در این زمینه تشویق های است، درصد دهم این نقیصه
 با اعلان جوانان در حال تحصیل از خارج مرفوع کردن کادرهای
 موجود از طریق کورس های تعمیر الکترونیک و کارشناسی رانوا میگردند ولی
 آموزش مسلکی کارشناسی و پیچیده تخنیک و هنری امر ساده پس
 نیست که آنرا آسان بگیریم، دوستان محدودی که فعلاً با ما
 کارشناسی داشته کی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشرات
 را آماده می سازند که فقط باید از آنها سبکگردانند
 - من شنیده بودم که در اخله غیر مسلکی در امور نشرات تلویزیون
 چون موجب برخی برانگیزگی هادر نشرات شما میگردد، آیا هنوز
 چنین وضع ادامه دارد ؟
 - فعلاً چنین مورد وجود ندارد و آرزوی بریم ازین نسوع
 تشبثات غیر مسلکی جلوگیری شود
 - گله هایی از هنرمندان و نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون
 یون گاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود ؟
 - اگر این سخن شما برآموز می چرخد، با مسوولیت میگویم،
 چنین نیست، ولی باید گفت که عده بی چنان بر توقع اند که
 میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف
 برای آنها باشد حالانکه تلویزیون متعلق به همه است، ممکن
 نیست ما ناز دانه های داشته باشیم، از سوی هم برخی
 محدودیت های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه بی موجود است
 که رعایت میشود ولی است یک عده بی که از نام گیری شان خود
 داری میگویم اسب آنها فقط نه پا دارد.

کسیکه میتواند

بقیه از صفحه (۱۱)
 - خوب میخواهم به مساله نلم هاکه بر جنجال ترین بخش کار
 تان است بپردازم چرا فلان های خوب ندانید و نمیتوانید با بازار
 ناسالم و بد بوی رقابت کنید و چرا اکثر نلم هاکارانی اند ؟
 - در تلویزیون های جهان معمول است که همه ساله تعداد
 برنامه های متعدد نلم را خریداری میکنند و با تاکنون حتی یک نلم
 راهم خریداری نکرده ایم، وقتی که زمینه وجود ندارد، نتوان
 انتخاب نیز اندک است تکرار نلم از زمین چشمه آب میخورد و از سوی
 معمول نیز است، آنچه از نلم های جدید مخصوصاً نلم های
 هنری به سترس مافرا میگرد بر اساس همکاری شخصی علاقمندان
 به دست می آید، تصمم وجود دارد تا از طریق دستگاه شمشاد
 نیز صرف نلم های که مطابق خواست هلو علاقمندی های جامعه
 باشد تپت شود، که این نلم ها متعلق همه کشورهای جهان
 می باشد، اخیراً چند برنامه نلم جدید ایرانی از طریق سفارت
 انگلستان در کابل به دست آورده ام و منتظریم که هموطنان ما نیز آگس
 نلم های خوب داشته باشند، به سترس مافرا در خدمت
 - چرا نلم ها در تلویزیون نمیشود صرف یک نفر انرا ترجمه
 میکنند، آیا مساله حق آلتی هم در بین است ؟
 - فعلاً امکانات در و بلا در دستم وجود ندارد، پروژه جدیدی
 که زیر کار است امکان آنرا به دست میدهد تا بتوانیم نلم هاراد و بلا
 کنیم
 - میتوانم مصرف یک ساعت نشرات تلویزیون را بگویم ؟
 - شاید باور نکنید که تلویزیون ایرانترین تلویزیون جهان
 است، ما بعضاً برای تهیه یک ساعت برنامه یکم ساعت وقت را بگا
 نات تخنیک و راهبر میمانیم حالانکه ممکن است برنامه کاملی در جهان
 طی ۲۰ ساعت تهیه گردد، بهترین کارمندان تلویزیون ما گاهسی
 ۱۸ ساعت کار میکنند
 - میخواستم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم ؟ برنامه
 های فرهنگی شما چگونه اند، چند نهد نشرات را تشکیل میدهد
 آیا تغییراتی در این برنامه ها هم خواهد آمد ؟
 - در فرهنگ تمدن و پیشرفت، ساعت برنامه های هنری و ادبی در این البته
 توجه میشود تا نقش این برنامه ها از لحاظ فرهنگی موثر تر شود
 اخیراً برنامه های جدید نیز از این بخش تهیه نموده ام
 ما، شماره های بعدی مجله «سپهر» بازم در سلسله نشرات
 به از این تلویزیون صاحب های دایر کوران نیز در تخنیک
 تلویزیون راه چاپ میروانم و از خواننده گان خود تقاضا داریم
 که سربالهای شانرا در این رابطه با ارسال بدارند
 پایان

گلساز افغانی

بقیه از صفحه (۲۰)
 - شما چند نوع گل میسازید چه کدام نوع ان علاقمند استید ؟
 - گل های خاندان مرسل و گیله و دیل و ترنگ و سنبل و بنفشه
 و انواع و اقسام شکوفه ها مگر علاقمندی شخصی من به گل سوسن و ترنگ
 است و انگیزه ان این شعر سرچشمه گرفته است
 ترنگ غمزه زلفش این همه بیچاره نداشت
 - سنبلیله پر شکستش هیچ گرفتار نداشت
 - برای ساختن گل ها از کدام مواد استفاده میکنند ؟
 - برای ساختن گل ها در ابتدا از مواد بسیار نازک از قبیل خم
 چاروب، کافور، های گدی پیران، قیچی و سوسن گاهی استفاده میکردم
 مگر اکنون از تنگ های آبشویی و جیبی که به گل نمایی خاص می
 بخشد و تعداد علاقمندان آن نیز روز بروز زیاد گردیده تمیه میگویم
 نباید بگویم که جهت رنگ آمیزی گل ها از هفت رنگ اصل نیز استفاده
 میکنم
 مگر جای بس تاسف است زیرا ان گل های ایکه با داستان ماساخته
 میشود و از جمله تولیدات کور میباشد با نصب مارک های کور
 های خارجی بنام گل های خارجی بفروشی میسرود که باعث مایوسی
 ما میگردد
 - تا حال چند نمایشگاه از آثار تان در داخل و خارج کور به
 نمایش گذارده شده است ؟
 - در داخل کور ۱۲ نمایشگاه که ۱۲ دیپلم بدست آورده ام
 و چند نمایشگاه در چکسلواکیا، آلمان، سوئد، بلژیک، فرانسه
 و سوئد و نمایشگاه هم به توکیو که از همه نمایشگاه دیپلم های
 میگردم و نیز از کور موقع میدادند
 - حال این هم مقام بسیار بلند هنری
 میدانستیم
 - آیا اجازه میدهید در مورد
 زندگی خصوصی تان بپرسم ؟
 - جوانم ازدواج کرده ام و سه
 پسر دارم، پسر بزرگ نورالدین
 نام دارد و به صنف سوم مکتب است،
 بسیار خوب بزرگ میرتصد، خانه ام
 کرایم است از سه و نیم هزار افغانی
 معاش دو هزار آنرا به کرایه میدهم،
 دو سال است که هر هفته خانسه
 داده ام ولی نتیجه آن تا حال
 چه میگوید ؟
 - من در مورد آنجا چیزی گفتن
 ندارم، ولی آنها زود تر از من
 راهشان را به راد یوتلویزیون باز
 کرده اند، اگر این زود تر شروع

خدا با عاشقان

بقیه از صفحه (۶۱)
 قطعه نکت طیاره پرواز پایان در برانیزل برام بست
 شده بود رسید برام اطلاع داد اند که بیوه زنی
 در درپ هوتل انتظار را میکند به سوی روانه
 شتافتیم خانم فخریزگر بود که با سیورت جعلی بود -
 تربیت زبیلی را تکمیل و برام داد وقتی پول را روی
 کف دستش گذاشت امتناع نریدیم گفت
 خیر شادوست آقای گالاراستید او انسان
 خوبی است آن شام و شام خاطر انگیز خوشی
 برام بود برای زبیلی تلیفون کشیده و گفت که کار
 هام خلاص شده زود برویدم
 - تودرتب و فکرمین استی ... تا فرد اصبح باول ...
 -
 بتر از اینبارالحن تعدید آسزیمی گفت : به پولیس
 تلیفون میکنم تا در محل اقامت کونین زبیلی از سر
 استطاق نماید
 - میدانم که اینکار کار تو نیست بتر
 بترتیم کان بازم را گرفت و گفت : چرا رام نمیشی
 پس بیاهوتل بروم میخواهم متفقا چیزی بنویسیم
 و در خلوت هم حظ بیسرم
 -
 ساعتی پس بازم با او در سالون بزرگ هوتل
 ایستاد و نشستند بر دم پتر اما با لم نشسته بود -
 و بسکی همچنان روی میز قرار داشت بتر از من تقاضا
 کرد که برایش سیورت جعلی را نشان بدهم از -
 دان آن ابا وزید ، انگار کردم اصرار گرانگفت :
 دیدم که بیرون آنرا به توداد ناگزیر او را نشان
 دادم گفت :
 - هم پرواز به سوی برانیزل ...
 از فرانس گارسون بخاطر ویسکی سردش تشکر
 نمودم آنسور چند فرانسوی گرد میز بزرگ
 نشسته گرم نوشیدن بودند بلند بلند میخندند
 چه بیسرم در تلیفون بیخود خورف داری ؟
 ملتسانه ای گفت :
 لظفا به زبیلی خبریده که اینجا به وین بیاید
 - این از توان من به دور است ... خواهش میکنم
 بتر بعد نبراد زدم از برای خدا ... مگر از ما
 چه میخواهی بتر ... من زبیلی را دوست دارم دور
 ست دایم دوست ... آخر بسیاری ها اینجا تصور
 نمیکند آوند به باشد
 بتر گفت : هرگاه مقاصد من بر آورده شود تو میتوانی
 به سادگی به صوب مطلوب پرواز کنی
 فکر میکنم این حسادت محض است بی شبهه شما
 با زبیلی حسادت میوریزد میخواهید ان پیش کنید
 در هر صورت اکنون در جنگ من قرار دارین
 من به پولیس خواهم گفت که دنبال تان را نکند
 -
 به زبیلی تلیفون کشیدم : زبیلی !
 - بلی آخر چرا این روزها تلیفون نکردی ؟
 عرف از سراسر وجودم جاری بود بتر خودش را
 به من سرش کرده بود ... بعد فکر کردم میگیرید
 صدای زبیلی آرام بود ...
 بتر بترت را میفرستم فرد اصبح اول وقت ...
 زبیلی گفت : خدا با جقدر خوشتردم که کارها
 رو برآه شد فقط یک شب دیگر بعد بهم میرسد
 من منظور بتر را از آنهمه شله گی نتوانستم درک
 کنم بتر با سوری دفتر کویل به اتم خود رفت تا با
 سیورتی که از نزدم گرفته بود تسلیم بدهد او
 وقتی وارد دست داشت که در آن نوشته شده بود :
 این با سیورت بر دست که میخواهد مرا به قتل برساند
 - چه قصد کتر او را بدهد داشته یقیناً

بقیه از صفحه (۶۱)
 - زن چگونه میتواند دربار
 معاینه خودی پستان بیاموزد ؟
 - زن میتواند این روش را از
 - دکتر یا نشرات خاص منوط به
 معاینه پستان بیاموزد
 - آیا لخته شدن پستان به
 فحوم سرطان است ؟
 - خوشبختانه ، اکثر لخته
 های پستانی سرطان نیستند ولی
 نوشته شده بود در پایین لوحه منفذ یک صندوق
 نامه ها بود بتر با سیورت ام ربه صندوق اندا -
 خت به بتر گفت : تومیدانی که من زبیلی را خون
 آسا دوست میدارم بگو جان ما چه میخواهسی
 تا انجام دهم
 بتر فریاد : چه میخواهی ، چه میخواهی ... وقتی
 میگویم از جان تان چه میخواهم که بتر اینجا باشد
 - خوب ، ازین حرف بگذر ، بگو ویسکی میل داری ؟
 کجا ؟
 - طبعاً در کار هم
 -
 طاعت دوی شب از خواب بیدار شدم دیدم بتر
 مصروف مطالعه است فردای آن صبحانه و قهوه
 صرف کردیم
 - هیچگونه شواهدی در دست
 قطاری که قرار بود زبیلی بدان بیاید تا خبر نمود
 دعاگر خداوند کاری کند که زبیلی نیاید از دور
 چراغ کمپو تیف های دیزی را میدیدم برخلاف
 نیایش و استغاثی من قطار فرار رسید و زبیلی از آن
 فرود آمد ، حملی بکس هایشرا انتقال میداد
 زبیلی شتابزده دو پیاده خودش را به من رسانیده
 سلام کرد و گفت که متفقا و بیضیرانه در انتظارم
 لحظه شماری میکرد است
 اینجا سرولگه بتر باید اند و بالحن خشن زبیلی را
 مخاطب ساخت
 لظفا با سیورت تان را بدهید و والی فریاد میزنم و پولیس
 را فرا میخوانم زبیلی با سیورتش را به او داد من
 در حالیکه از آنجا دور میشدم به زبیلی گفتم : هرگاه
 بتو تلیفون نکردم ، تریا بستم نزد پولیس مراجعه کنی
 زبیلی با سکوت سرش را جانیانید :
 -
 باز هم من و زبیلی بودیم تنها با هم در تکلیس
 متوجه اش شدم که با خود حرف میزند در منزل بار
 دیگر تریا باید اند ، اوبه زبیلی گفتم : در صورتیکه
 جواهرات خود را به من بدهی میتوانی پرواز کنی
 من بداخله کردم ، منظورت از جواهرات چیست ؟
 جواهراتی را که توی تو تریا به زبیلی معشوقه اش
 هدیه داده بود ، آن جواهرات ارزش کم از کم
 ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت ، زبیلی با خون سردی
 تمام گفت : جواهرات را فروخته ام با رد بگرد خا
 لت کردم ، بتر من خوب میدانم که زبیلی هیچگونه
 جواهراتی ندارد ، زبیلی بدون هیچ حرفی
 بکس ترا مقابل بتر گذاشت
 با عصیانیت فریاد کشیدم : در عوض چند پول میخوا
 - ۱۱۰۰۰۰ شلینگ
 - من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم
 - نه ، آخر من زندانی میشوم ، پس (توی) بس
 مادر میشود ، از او کی مواظبت کند ، اولیای امسور
 اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زبیلی
 پی برده و ...
 ظاهراً او را به سکوت دعوت کردم وقتی تنها شدم
 زبیلی گفت :
 هر طوری میشود باید پرواز کنم
 گفتم : خیر سخت دردم آفتیده ام ، با یبست
 بتر را زسی ساخت
 بقیه در صفحه ()

چگونه میتوان کودک را از دچار
 شدن به سرطان حفظ نگه داشت
 - باکس این اطمینان که کودک
 بصورت منظم از طرف دکتر معاینه
 شود و او با شما خواهد گفت که در
 کدام مواقع معین باید کودک را مورد
 معاینه پستان قرار داد ، همچنان متوجه
 بروز بعضی از امراض نهنشاید
 (که لزوماً به فحوم نشانه سرطان
 نیست) که خطر احتمالی وقوع
 سرطان را در بردارند مانند خستگی
 فراطی و خونریزی و درد
 - کدام انواع سرطان کودکان
 را تعریف میکند ؟
 - بیش از نصف و قلبی مسطح را
 Leukemia شکل میدهد
 همچنان در جمله سرطان های
 که کودکان به آن مبتلا میشوند
 سرطان دماغ ، کلیه ، سورا
 استخوان نهنشامل اند
 اصحابه های مهماتی سرطان
 - آیا سرطان ریه افزایش است ؟
 - تعداد آنرا در یک به سرطان
 مبتلا شود نسبت به شتر است ، هر تعداد
 بیشتر افراد تا سن مساوی زندگی
 میکنند که سرطان بیشتر به سوراخ
 آنها می آید ، هر چند ، سرعت
 وقوع اکثر انواع سرطان ها تسلسل
 حدود زیادی ثابت مانده است
 - بلی ، هر چند ، حتی تعداد
 افرادی که دچار سرطان میگردند
 متناسب به عرضشان افزایش
 می یابند
 - آیا امروزه تعداد بیشتر
 بیماران سرطانی تداوی میشوند ؟
 - بلی ، از جمله سه تفکیکی آنها
 معالجه میگردد و این را میتوان
 بلیک چارم بیماران که در حدود
 سالهای (۱۹۵۰) به این مرض
 صاب بودند ، مقایسه کرد ، این
 رقم را میتوان با تشخیص در مراحل
 اولیه و تداوی عاجل به پیشیاه
 نمیدر تقلیل داد
 - آیا در نقاط مختلف دنیا انواع
 شخص سرطان بیشتر از انواع
 دیگران وجود دارد ؟
 - بلی ، طویر مثال ، سرطان
 پستان طویر تقابلی در میان زنان
 جاپان به ندرت وجود دارد ، در
 حالیکه در ایالات متحده و
 برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است
 سرطان مثانه در اروپا بیشتر معمول
 است ، مردان دنارکی نسبت
 به آمیکایی ها بیشتر در معرض
 صاب شدن سرطان معده قرار
 دارند ، سرطان های سرورگن
 در هند بیشتر معمول است

آیا میتوانیم از سرطان

های دیگر عضویت تشخیص گردد ،
 خیلی زیاد قابل معالجه است
 - چرا تعداد زیاد افراد مراجعه
 به دکتر را به تاخیر اندازند ؟
 - نبر آنها نعدانند که سرطان
 پیشگان معتبر و امیدوار دوارا -
 مایوس میسازد و امید کند که پس
 (اعتقاد نسبت به او) لطمه وارد
 میشود
 (۴) حمایت کنندگان معده او را
 کسانی تشکیل میدهند که معمولاً
 دوکتوران وارد نموده و عملاً با
 طبابت سرکارندارند
 (۵) شواهدی در دست نیست
 که بیماران به اصطلاح (معالجه
 شده) توسط اوصلا سرطان
 داشته اند و اخیر
 - چگونه میتوان افراد بیشتر را
 از سرطان نجات داد ؟
 (۱) تشخیص زودتر
 (۲) تداوی عاجل و مناسب
 (۳) پژوهشی پشتیبانی از
 انجمن سرطان به دانشمندان
 و ابر اتوارها تحقیقاتی کمک میکند
 تا درباره طرق جدید و بهتر تشخیص
 و معالجه سرطان تحقیقات لازمه
 بی انجام دهند
 - پایان -

میتوانید ملاحظه کنید عبارتند از -
 پارچه های سفید روی پانت های
 دهن ، پارچه های خشک ، ورقه
 ورقه و در دندان روی پوست ، خال
 های تپش کننده ، زخم یادرد
 دندانها
 - هرگاه رباط صوتی بوسيله
 عمل جراحی برداشته شود ، ممکن
 است شخص دوباره بتواند حرف
 بزند ؟
 - بلی ، سخن زدن از طریق
 مری را معمولاً میتوان ظرف چند
 هفته به بیماریاد داد ، هوای
 فویرده شده بخاطر تولید صوت
 همگن از دهن میگردد به سبک
 شکل کنترل شده بیرون میگردد
 وسایل میکاتی نهن برای اینکار
 در دسترس قرار دارد
 - چرا طیبانی که سرطان را با
 حقه بانی تداوی میکنند خطرناک
 اند ؟
 - بخاطریکه تداوی آنها موجب
 آن میگردد تا قبل از تداوی منظم و
 عاجل وقت درمانهای بیمار تلف
 شود ، از دست دادن این فرصت
 میتواند منجر به مرگ بیمار گردد
 - چگونه میتوان داینگونه دکتر
 حقه باز را شناسید ؟
 (۱) تداوی او معمولاً شکل سوزنی
 داشته و در انحصار اها همکارانش
 قرار دارد
 (۲) او از اعان ، اشتهار ،
 تبلیغ ، تصدیق نامه ها و جوایز
 نه از رویارهای ژورنال های
 معتبر طبی معضورات انجمن های
 خود استفاده میکند
 (۳) او بیمار را از شرمه با
 پیشگان معتبر و امیدوار دوارا
 (۴) حمایت کنندگان معده او را
 کسانی تشکیل میدهند که معمولاً
 دوکتوران وارد نموده و عملاً با
 طبابت سرکارندارند
 (۵) شواهدی در دست نیست
 که بیماران به اصطلاح (معالجه
 شده) توسط اوصلا سرطان
 داشته اند و اخیر
 - چگونه میتوان افراد بیشتر را
 از سرطان نجات داد ؟
 (۱) تشخیص زودتر
 (۲) تداوی عاجل و مناسب
 (۳) پژوهشی پشتیبانی از
 انجمن سرطان به دانشمندان
 و ابر اتوارها تحقیقاتی کمک میکند
 تا درباره طرق جدید و بهتر تشخیص
 و معالجه سرطان تحقیقات لازمه
 بی انجام دهند
 - پایان -

زنی با هزار و یک نام

کانهت (۱۱)
 باشند این مزده ، هر سه همدگر رادر -
 آفرش کیده می بوند و عمره های شادی شان
 گوش نك را که کند ، از آن به بعد فعالیت اتصاد
 دوگانه با این امر توجیه میشود که چگونه عمل نسو
 سارساک را میتوان تسخیر کرد ، در هر حال یک پای او
 لب گیر است و کانهت پای دیگر را خطا داد ، از قضا
 سارساک بی برای مردن هیچ جمله بی شان نمیدهد
 روز روز شادابتر میگردد و از عروس خود هم بهره کفشی
 می برد ، ساهی اتحادیه هدر میرود نبر با گذشتن
 هر روز سارساک مدعی میشود که (خود را چون سی ساله
 ها حتی بیشتر جوان می باید) با ادامه این وضع
 سارساک به بتول میگردد : (متاسفم که از همه صد
 یک حرف ساده لوح و نیم مرده برآمده می توانی
 ناگزیر کار رامن بخرده میگردم تا او هر چه زودتر
 نه سرای دیگر بفرستم) ولی بتول موافقه نکرده جواب
 میدهد : (خبر ... نیرامن از خدای ترسم ، تو کار
 او را بمن واگد ارم من او را در میان بانوان خود با شحق
 لذت وصتی هلاکت میرسانم) این گفتگو رادر تصر
 خده ، علعان و آهشهای شنوند نبراد در تدا
 نعضود را می ایمنان داشت ، از جانب سارساک -
 افندی روز بروز و تیر و تیر شد تر شده ، نه تعابسه
 بتول خانم اکتفا میکند ، بلکه خده ، خانم آتیه سز
 و رختشوی نبردگرش و کارا تا تقارود هلیزها مورد هجوم
 مدعی بی قرار میگردد ، جنس بکر باحالی بر آشفته
 به بتول طعنه میزند که بی مرضه تو کار را طول میدهر
 ومن ناگزیرم او را صوم هاخه کم ، ولی بتول جوا
 میدهد که نه ، دست را بخون کیف این پیرمرد
 الوده نکن ، ارش آنرا ندارد ، این خوبی عمل ترا
 جنایت خواهند خواند ، من تهره دارم ، میدانم
 که امثال او فقط در روزهای پلان زندگی دچار
 چنین حالتی میشوند ، بیش چیزی نمائند ، هفتم
 دندان روی جگر بگرا ...
 عاقبت آنچه بتول خانم بشنید میگردد ، قرار رسید
 یکسب نزدیکی های صبح سارساک مدعی جان -
 بانوان بتول خانم ، تگان تگان خورده من و هن کرد
 و در همان حالت از نعمت جان محروم شد ، در لحظه
 مدعی بی آخین لذت و لطفات زندگی را طی میکند
 جنس بکر ازشت مرد نیمه بازاتاق خواب ، انتهول
 می پرسید : (در ؟ کارش تمام شد ؟ یا نه برای
 کک وارد شوم ؟ ختم شد ؟ خواهد مرد ؟)
 حالانکه آقای من ، آنروی ورق چیز دیگری بود ،
 مانزد یگان او جیبان را بدستی میدانم ، سارساک
 مدعی واقعا دیگر چیزی در ساطت نداشت ، جمعه
 ایکه میگفت تمام ثروت اصلی اش در آن جاداشته و در
 بانک نگهداری میشود ، خالی بود ، اینک در همان
 قصری که آن اقامت داشتند ، چیزی دیگری در
 جان نبود ، اگر بتول قهلا آگاه میشد که سارساک
 مدعی را پیش واقعا ع کیده ، دیگر منتظر
 ازش نبود ، به راه خود میرفت ، در حالیکه بیچاره
 مدعی ، سخاوت آخین روزهای عمرش با شحق
 تمام با د بهمن جهت جمعه صدقاری خاندا سی
 توم زنی راه بانک سپرد ، مرحوس بتول را هم
 دست میداشت و هم این زن دماری از روزگار اهر آورده
 بود ، که باید در دستاها نهنسند ، در دل تصمیم
 گرفت : (ورق با این زن بانی میکم که بعد از مرگ
 من ، تا نزد است فراموش نکند ، اگر بتونم چسب
 بانی را به روز بزنند انجام دهم ، مرا هر گز نپاشتی
 فتاح پاشا زاده مدعی بی نگیند) ، یگانه ارشع اش
 که قصر انسانی او بود ، آنرا هم نخواست به بتول
 بقیه در صفحه (۶۴)

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه تنان
 موده می دهم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد ((سباوون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می رساند
 که کار سود مند و ستودنی ایست
 مبنی بر بذل توجه به نسل بالنده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید ، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

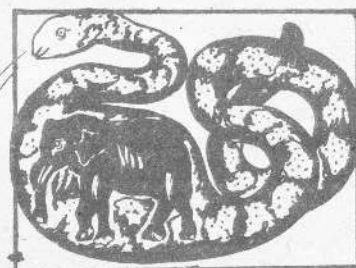
همچنان یادآوری شوم که برای
 صفحه تان بنویسید و بیاورید
 و مطالب آفرینش تان را به
 آدرس ما ارسال دارید .
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما ، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می رسد .
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید .

بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .
 مادر به دخترش گفت : من
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب
 برادرت باش ! از حویلی دور برو
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند . برادر خود را
 بالای سبزه ها زیر کلین نشانده
 و خودش دوید ، دوید به کوچه
 رفت .

قازها و قوها پرواز نمود ، پسرک
 را گرفته و او را بالای بالهای نشان
 با خود بردند . زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش
 نیست . وارخاشده ، ایمن
 طرف و آنطرف دوید . اما از برادرش
 اثری نبود . دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -
 هند داد .

قازها و قوها

تورک ، تورک ، تورک ! بگو
 قازها و قوها که چرا پرواز نمودند ؟
 تورک گفت : اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری ، برایت
 میگویم .
 - دخترک گفت : او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است ؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با باجانم نمی خورم .
 تنوره او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند ؟ دخترک به دوید ن



چپزی شهرزاده

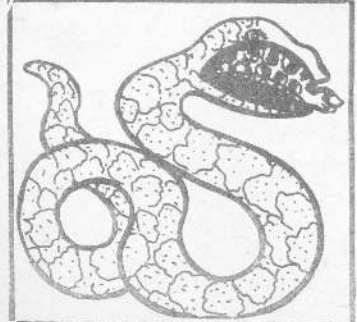
هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واقم کسبه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ جنگل به هگله لیکل
 شوی و دبو بومار انصوری تیر
 استرگو شوی پهن و جوان باندی می
 اخوله لگولی وه . هغه انصور
 داس و .

دای چی ولستل ، بیا می
 نود هغه شه په هگله چپی
 په جنگله کی پچپزی په گلسی
 لول فکر وکی . وروسته می پنسل
 راواخست او خپله مېلومتری انصور
 وکی . زمانومتری انصور
 په دی لول و .

په کتاب کی راغلی و : دپسوا
 ماران خپل ینکار همداسی سلامت
 می له دی چی هی توی ترستوی
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی
 له غایه و خولپزی . اووه شپز
 هاشتی ترخوبی هغه هضمپی
 کراو خوب کوی .

دای چی ولستل ، بیا می
 نود هغه شه په هگله چپی
 په جنگله کی پچپزی په گلسی
 لول فکر وکی . وروسته می پنسل
 راواخست او خپله مېلومتری انصور
 وکی . زمانومتری انصور
 په دی لول و .

خپله شاهکاری شرانوته
 ضووه اوخته می وکره چی
 تاسو یعنی دپچپی ؟
 جواب می راکی : خوه خولی پلمد
 خلك وپرویی ؟
 زمان انصور خولی ته وه ، پسر





من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه بايايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شورى خورده ايستاده است.
 در خانه جاد و گريسر نشسته
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 دخترك در خانه داخل شد
 و گفـت :
 سلام مادركلان !
 سلام دخترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد در جايي د بلكه
 درخت سيب ايستاده است.
 درخت سيب د درختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
 - بعد سيب و خشي مراه خور
 من به تو ميگويم .
 - دخترك گفت : در خانه
 يدركلان سيب باغ راني خوردم .
 لذا درخت سيب اورا كمك نكرده
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند
 دخترك به جستجو ادامه داد و
 بعد رايي كه دران شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از اباها و نعرها گد شستم
 و پيراهن خود را تر نموده ام . آمدم
 تا اينجا خود را گرم كنم ،
 بنشين هر جايي كه دلست
 ميخواهد .
 جاد و گريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شده .
 دخترك به تابيدن سرد و زشروع
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به دخترك گفت :
 - دخترك د دخترك !
 شير ترش رابه من بده من د عوص

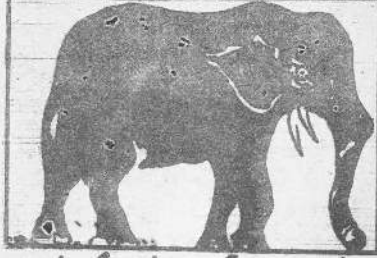
- دخترك به دريا گفـت :
 دريا گفـت ، دريا گفـت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نمودند ؟
 - برايـت خواهـم گفـت در صورت
 كه از شير ترش من بنوشي .
 دخترك گفت : من در خانه
 با بايم قيقاق راني خورم ، شير
 ترش ترا كي خورده است ؟
 دخترك مدت مدتي ديدي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شده

بتوك موضوع مهم را ميگويم ، دخترك
 رنج رابه اوداد و موشك گفـت :
 جاد و گريست تا حتم را گرم كنم
 و او ترامى شويده و بعد ادرتـ
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 دخترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گفـت و انتظار
 مكش و برادرت را بگير و من موش
 تودوك را گرفته ، سره و زبي تا بسم
 دخترك برادرش را گرفته و فرار نمود
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
 دخترك ابي تا بي يانه؟ موشك

جواب ميداد ، من تا بسم ، مادركلان !
 جاد و گريست را گرم و داغ نمود
 آمد تا دخترك را بخورد بد اينجا
 بيرون ديد كه در خانه هيچكس
 نيست . جاد و گريست پاد كشيده . قازها
 قوها عقب دخترك پريد كه طفلـك
 رادريشت مي بورد . دخترك بسا
 برادرش تا دريائي كه در آن شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .
 دخترك به دريا گفـت :
 دريا گفـت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه در صفحه (٧٤)

دي . داسي فكري كوي چي د موضوع
 د دي سببند شوي د همنوي به
 هلكه به باور پيدا كرم .
 هرگله مي چي لهمنوي خنـه
 كرم چوي لزشه رضاه به نظر
 رافلي دي پيدا كوي او خيل لومر ني
 انوروي و بنودلي دي خورگورم
 چي رشتار شتاسوي و پاندي -
 خلاصه زي اوگه نه ؟ خواهه هم
 د معمول به خير زمانه خواب كي -
 رانتوتق دي : ((داخولر ده)) هغه
 وخت گفتم نه ديواله مارا نوشته -
 خبري كوي اوته مي ديگرا ولس
 نه خورلي بنگل اوته له ستور و
 خنـه همان مس چي د گلف
 بيرج ، سياست او دويل دولشمانو
 به هلكه و بنوشته هغه . هم له دي
 امله چي له بومعقول سري سره
 مي اشنايي پيدا كوي د پيرزيات
 خويش شوي دي .

چه راني هم لجه خدمت راتسه
 وكم . اكن مي شوي به بونظر
 سره د اينزونا خنـه دچين تپير
 وكرم . كه سوي دشمن به زره كي
 لالهانده شوي وي جغرافيه و سره مي له
 پير نژدي خنـه ليد لس
 له همدن لري خنـه ده چي
 زه په خيل ژوندكي له پيروشو
 خلكوسره سروكار لرم . له پيروشانو
 سره مي ژوندكوي دي او همنوي
 له پير نژدي خنـه ليد لس



اوه دي توك مي دانسي كوي له
 چكلن كارشنه چارچاپيره خط
 راوكيود اوله دي نه چي لسوي
 نقاشي مي د همنوي خويشه شوي نه وه
 خوابدي شوم . فتمان ، كه همنوي
 وي . هيكله په شه نه پوهسي زي
 اولوشمانويه هم ستره كوونكي ده
 چي تل همداسي همنوي نه توضيحا
 وركوي .
 ميسوشوم چي عانه بهل كار
 پيدا كرم ، هغه داوچي لرشم او
 پيلوق زده كرم . ووايي اوگه نه چي
 تراوسه پوري مي تولي دنيا ته
 اولوتق كوي دي . اورنهار شتاسوي



معمولاً مراحل اولیه با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدایوی کمتر میسر است، ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنید.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست در موارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غیر مسلکی یا ناوارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه اتیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروههاک یا نژاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندواظی و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy).

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارک صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء مستقیم، اعضای تناسلی و ستانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر - صحت - در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکوپیدو - سکوپک Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن با لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپ یا دسکوپ یاد میشود. این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز ادرار حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء - مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدایوی عاجل

سرطان را چگونه، معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا از حرات سرطانی معالجه میکنند؛ طور مثال: در سرطان پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انبهن بردن حجرات سرطانیسی تجویز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدایوی به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طور مناسب از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایمژوتوب رادیواکتیف چیست؟

ایمژوتوب (برادر) کیمای هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده می توانند، معجزه نباشند.

آیا تمام مواد کیمایی که میتوانند سرطان را تخمین برای تدایوی موثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمایی نسج سرطانی را تخمین خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمین خواهند کرد. بعضی مواد کیمایی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمین میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه ؟

ممکنست روزی از اینروزی بعضی از

آیا میتوان سرطان ...

عصر خاص است. مانند دیوات آهن، یویدین و غیره. ایمژوتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند اند حجرات سرطانی را تخمین نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمایی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت اعضای دیگر تأثیر دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطان پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت مؤثر تدایوی کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز ابزارتواری بخاطر اجزای معاینات میکروسکوپ و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز که برای تشخیص و تدایوی سرطان مناسب است، دسترسی کامل داشته باشد. علاوه بر این شفاخانه باید با دوکتورانی که بهمین منظور تربیه

اشکال مشخص سرطان با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا هورمون میتواند موجب سرطان گردد؟

دانشندان قادر گردیده اند تا برخی از سرطان ها را با هورمون در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که مبادا هورمون موجب بروز بعضی از سرطان ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان هورمون و سرطان تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا آمپدی هست که تمام سرطان ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدایوی و جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطان است.

آیا در حال حاضر میتوان بیماران بیشتری را از سرطان نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطان را نجات مسمی دهیم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تسهیلاتی که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدایوی عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

باین اشعنان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می مردند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا می دانیم که چرا اینطور است؟

سرطانی که برای انجمن سرطان آمریکا صورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کمتر به معاینات صبی می پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. علاوه بر صورت مرگ ناشی از سرطان پستان بین مردان قابل توجه است. بهر حال، همک بالابورد، زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدایوی آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که وقت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، اعضای تناسلی کولون، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه - چارم تمام سرطان ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها را از طرف داکتر معاینه شود. او بایست همپتان روش مناسب متناسب با سن و شرایط جسمانی خودی پستانهایش را یکبار در هر فصل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزسته ایلم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از روش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حسابات و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجرت کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هممنان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راه کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را آنها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دل تان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و ستواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دل تان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کاروبار زنده گی چیزی نیست که بدون همه و شرف و فونابه سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تضمین شما برای ترک گفتن خانه وزنده نه معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دل بستگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس... گرانمایه غضنفر، کشورما ربابا امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیستم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله اندانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختصر جوان در بوهندتون عوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک کپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاهون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قایل ترییدی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

باز هم آیا فکر کنی کی که این دو بخش کار، در ایوبی سیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، کپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالیزم را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشورهای میگردیم پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکند.

با استفاده از نقاشی، روان انسان هارامی شگفتاننده و به کمک ژورنالیزم و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد سعی میکنند و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالیزم، شاید به خاطر خدمت به آینده های طبابت کشور ما باشد.

مسئله مقدس طبابت و مسلك بسیار وسیع و بسیار پرهیاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاهون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاهون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مایت را در این روزها در نشریه اخبار هفته می بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کارهایت زیاد علاقه میگیرند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من آدم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید افتاب به در انگشت بهمان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شید من چیزی نیستم.

— اگر واقعا اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من فکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شماره فک خودتان میگدام دلناتن با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از همتی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره ای بیش نیستم. به ایمن خاخرنم سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه سیوز خند هفته اخبار هم خودت استی و هم ریسمان شیرافاتیونی حالا اینرا بگو که شیرافاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیرافاتیونی را میبراست منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید خودم هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشی؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— نوره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجویی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاهون، ازین که حاضر شدیدی به سوالات ما جواب ارایه کردیدی از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراک کم و کپ های خوش درام بگیرم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکر تان را بگیرید که کدام اعنتک فرمایش ندید.

زنی با هزار و یک نام

تعلو بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول وجنس بکر قصدخفه کردن او را داشتند وکیل ناحیه را فراخواندند و صیت نامه خود را تحویل دادند. نشر به این صیت نامه جمع صدگزار امانت در بانک ربابا مستحاشی به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه. خیره اهدا کرده بود، هرگز تصور میکرد در جمعه موعود به ارض ملیونها جواهر و طلا آلات نگهدار می شود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعه را پرازیته و در میان پنه یی نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جایجا ساخته بود، مرحومی به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر و دیگری هم جمعه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهدار می شود، سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارزش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد، ولی جمعه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعه بی بهره مقصود. شخر مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را با خنجر بیاورد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی اس را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نظر من آورد که بعد از مرگش چه واقع خواهد شد. ۰۰۰ شرا هنوز بدن او سرد نشده. بتول و عاشق چه شاح او نزد وکیل می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود راه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعه صدگزار امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منقش اند از آن جمعه ملیونها. ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پینه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایسن است ۰۰۰))

وجنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعه، کاملاً کفایت حال ترا میکند، اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت راه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت، تصور از یا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شاد می داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود ((جمعه)) بانک راه همسرم بتول و قصر راه موسه خیره بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر راه همسرم بتول و جمعه راه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایسن وصیت فرمایش آورده هدین ترتیب قصر به بتول و نی قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسان را فرسود. به اتان عنینم. عزیز کم که ۰۰۰ این حریف چندین بعد پولها را بجه زده تا دیدد گردید و بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش راهم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسبام ((کلبو اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در ضمانت های رقص که در کلبو ((اعیان)) داده شده، رفت ولی چون دیر زمان نیست با مسافل اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زتم، فرزند این از هانم بیرو است. ۰۰۰ درین حرفی نیست. شما باید به کلبو اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۰۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی. ۰۰۰ تنها ۰۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۰۰۰ بسیار خوب فرزند ۰۰۰ خدا نگهدار ۰۰۰ سعادت همراه ۰۰۰

حیرانفونگی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته تم ، تاسې دپوش داني پلاستيکي کړي چې بيلابيل رنگونه ولري ، په يوه رسسي کي لوبوندي کړي . که چېرته ستاسې داسيا سره سم راوړئ ، يوازې يوه شمه ورته کوږم اوږد بهادره ټول رنگونه پاله کي اها له پي ليري څخه په پرله په پي ټول مادې)) لکه څنگه چې وليدل شول نهکوف په خپل ذهن کي دکړي يوه پيچلي ترکي د حفظ کولو له پاره يوازې څو شمې فکر وکړ .

نهکوف دخپل دغې تجربې پترياز داډول څرگند کړ:

((دکار داسانتهاله پاره په ذهن کي په هر رنگ باندې ديو څو نم زدم د بلگي په توگه ابي - رنگ يعنې کوټه ، نهورنگ يعنې پشو ، تورنگ يعنې ميز او داسي

نور په رسسي کي لوبوندي و شو رنگونه کوږم اوه ذهن کي يې په همافوتاکوښانديو بدلوم . د حفظ کولو له پاره زما له پاره بهر امانه تاميني څه مده ونه باندې مې هم دهغې دښه حفظ کولو له پاره درنگونو نومونه اېښي دبلگي په توگه صفر يعنې سپين ، يوه يعنې ابي دو يعنې ټپ او داسي نور . په معوي صورت د شعرا لوازده کولو پروسه د رنگونو د بدلېدونکو ترکيو توشخه جوړېږي او هغه وخت چې وروستي تنجه تر لاسه شي نورنگونه بيرته په خپل ذهن کي دمه دوتو په لوري بدلوم فکر کوږم چې د شعور خاروق المعاده نو په همدغه نكي کي مشخص کوږي))

دغه اړختم توري غيرمادي شمېرې هم بهر ژوايه اساني سره ترسره کوي . همدارنگه د بيلابيلو شمېرو سره سم ورځي او اوږي د زم څخه

ترو زو زم صوبي کال بهر پرته له کچه فاره پاکلاښ او کله کله د سترې پرمه داهم ثابتې - چې د پيچلو شمېراتکي مساوودل سره يوځای په يوه وخت کي دوسمقي اله هم فزول کېدان شي لکه څنگه چې لېدل شوي دي - نهکوف د پيچلو مساويو سره مساوي دوسمقي بيلابيلې اله هم غږوي .

نهکوف هغه کوي ثابتې کړي چې هراړخه کولاي شي - داډول وړتيا پيدا کړي اوله همدغه کله کله داسې نظرونې سره خبره داده چې داډول استعداد د يې ساري استعداد په نامه بلکي دهغه استعداد په نامه يادکړي دتېنوني په نتيجه کي يې وده او پرمختگ کړي او همدارنگه ، نهانوي چي ((هغه څه چې په نې کسي به يې ساري اوتاروق المعاده په نامه يادشي بهر لږ به وليدل شي .

کوکچه تابه خال

په ازمغنه (۶۲)

يك روزگه دلې پراغم بود خواست نزد پدر برم آرد سكل او را گرفت برم گفتم چه ميگم ، گفتم كاش دارم وقتي بگويم رفت ((او)) در مقابل آمد غزال در آغوش بود ، سلام كرد ، گفت با من تير مادرت ميروي ؟ گفتم : ني ، با من چه ميروي پدرم برم ، بر ايش گفتم كه من در چه حالم ، چه مي ويايي هاي كه اين دنيا دارد ، همه اش در تقدير من خالصه شده اند .

او بفرمود من ديده ام هاي گفتم : توچه زندگي پر از شيبه و فرازي دارم ، واقعا تو ۰۰۰ حرفت را - بپرسم و گفتم : زندگي به غش من اريزه ، اگه هر چه ميگم ، بين پدر آرام مي گذارم .

بخانه پدر رسيدم شام بود ، آسمان تيره بود ، برف در كوچه ها پاتي بود ، باد سرد به گونه هاي من وزيد ، نزديك دروازه نهر رفتن رسيدم ، كوچه دروازه راه بارتكك نبودم تا آنكه پيروي دروا گشود ، اسم پدر را گرفت ، با مانتاتي كه داشت گفتم : فرماين انا شريف دارم ، پدر من چولي رفت ، چولي كوچكي بود ، خيلي ياك بود ، در دهليز رسيدم ، خيلي ياك و منظر بعد آن دروازه اتاق صالون را گشود ، پدر من اتاق يا گداشتم عكس در اتاق نصب بود ، يك مزر كه حدود شصت سي ساله را داشت بطرف خيره شدم گمان كردم ،

پدر است . در چوكي نزديكي كه در پهلوم قرار داشت ، در بازيد برخاستم ، زن نسبتا جواني داخل شد به او سلام كردم ، او هم سلام كرد و رسيد چكاراي داشت گفتم فبا اتاي ۰۰۰ كار دارم . ايشان تشريف ندادند . گفتم من ايند ، رفت و لخواه من بعد صداي يك مرد در دهليز پيچيد ، دستگيره چرخيد آنطرف در پدرم بود بداخل خانه آمد ، حوت زده بطرفم نگريست ، سلام كردم ، دستش را بوسيدم او كه چشم از چشمم برنداشت پرسيد : شما اسم تان ؟

بالمخندي گفتم : من يادگار مهم تان هستم ، چشم هاش برق داشت ، سر انا نشناخت ، به افوشم گرفت سراپايم را لرزيش فراگرفت ، رهم را بوسيد و گريه كرد . پرسيد چرا و قتهاي قبل تيامدي .

گفتم : پدر ، نميتوانم پدر بگفتم اما بهرحال مرا - ببخش ، من براي تو خاعري يك دردم كه - سرافرايت بگويم آمده ام ، قصه زندگي من را بر ايش گفتم ، غم هاي مرا ، درد هاي مرا ترسيه از مادرم را بر ايش دادم گفتم : پدر ، تو مادرم را در بدبختي انداختي و تو او را بدبخت ساختي اما او خوشبخت بود و مرگ بخواه رهن لېختد زد ، تقدير او به شد يرمون گنجاييده شد در بين اوين بودم ، من براي باقي غمخايش در اوين دنيا ماندم و امروز مرا شوهري مثل تو رانده است ، پدر تخن كه به مادرم زرع نمودي در من دروي كهي پدرم را بخدا سپاريدم و تنها به تيارش يگسار رفتم ، بارديگي نخواهم رفت و بر مرز مادرم باتسي غمخايم را نخواهم بخت .

و به خلبور ظلم بار زندگي زان كم و مادريسي باشم تا بايد روزي غمخواران باشم و در زندگي من اميدي .

په نا آشنا کي آشنا

د (۲۳) مخ پاتي

شعري داسي ولس غمخايم دي چې د ستم او استعمار پرضد چيني وهي او د خوشاله اوسو کاله راتلونکي زيري وړکړي خلک ميازي ته را بېرلي او د سکوت او جو پتيا توږ غرونه تروي .

نيتود ((تورو)) په درد ، در - ديد ، خوله ((سپينو)) سره يې هم د پيښي نه درلوده . هغه دا بار تا پدې نه پخلاکيد ونکسي د پيښي و .

دغه ستر شاعر ، طبيب او - سياستمدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په مياشت کي د اوه پنځوس کلنې

په عمر به داسي حال کي چې شپه او ورځ دخپل وطن او وطنوالو په خدمت لگياري ، مر شو .

زده شو وپيل شو .

اوه لرگين قايقي وپيل شو انسانانويه متروک وروا هه اوه بناوونکي . . .

له هېڅ ډول نښې پرته وپيل شو د هغې وروستي پيښي سکي د يو پر څلوروي برخې لپاره وپيل شو .

د لاري په دور وکي يې په توري ن د سپکاري گوند پيروي .

هغه تراني چې دراسيم او ابار - تايد پيښي لږ زوي څولم وهلسي نو ويستان د ازادې لپاره د مبارزې ډگر ته را يوځي .

د پوستکي بزوره شپه يې اوين سهار ناست دي .

او هغه يې اطاعت کولو ته مجبور کړي خداي او خلکو ، هغه له لاسه ورکړي دي : وطن او د اوسيدو تصور . . .

وقتي کودک درآب . . .

په ازمغنه (۳۱) حقيقت پېر د ازيم

که امروز در جهان ميليون ها انسان وجود دارد که آبيازي نسي توانند وموتب خطرناک ناشي از اين حقيقت همه روزه صد ها انسان را بکلم مرگ مي کشاند پارا معتقد به آن مي سازد که طريقه چارکونسي ارزش هلي نمون آن را دارد .

در اتناتي تولد د خترک ((ايا)) ناينده سازمان بين المللي حفظ الصحه دوکتورواگر هم حضور داشت او در باره د ايش درآب نظر مثبت داد . ولي دو - کنوران ولادي و نسائي اتحاد شوروي اکثرا مخالف چنين نوع

ولادت مي باشند ، آنها مي گویند : در صورت تولد درآب طفل از ماحول (باستو ريزه) به ماحول غير باستو ريزه باز حرارت مسافتد به حرارت غير مساعدگ ري نماید و بر علاوه اگر مادر طفل در اتناتي ز ايش د چار خونريزي گردد د چلور مي توان به او کمک کرد ؟

اماد ر واقعيت امر در حالت تولد هادي آيا طفل در ماحول باستوريزه تولد مي گزند در واقع است که به مشک ميتوان آنرا باستو ريزه ناميد ، بولاره تمام تولدات در شفاخانه صورت نسي گيرد . مساله دم تخمير حرارت است که بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم مادر تفاوت کيفي دارد . راجع به

خونريزي چنانچه قبلا مذكور شد يم تولدات که درآب صورت گرفته ، شايد شرايط تولد درآب خونريزي را کاملا نفي مي کند .

د کنوران ولادي و نسائي نه تنها بايد نظريه چارکونسي (تولد درآب) را رد ، نمايند بلکه راجع به آن تحقيقات بيشتر را انجام دهند و کوشش نمايند تا نظريات خود را راجع به آن ارايه بدارند .

مستديوي عکاسي جهان نما

عکاسي محان خوش شاعر طيور رنگه وسياه وسيندي مي يد يرد .

د رس شهر مزار شريف متصص شفاخانه ملکي شمال روضه شريف .

تيلفون ۰۲۲۹۱

در ارتب نامها و مطالب ارسالی شما

خواننده گان گرامی عزیزان ما و عزیزان ما -
 قبل از همه از تأخیر نرسات
 مجله خود بوزش بخوانیم که به
 نسبت کمبود کاغذ بان مواجبه
 بودیم. در مورد نامه های شما
 باید گفت که همه روزه نامه پر محبت
 شما به اداره مجله میرسد. نامه
 انرا مطالعه نموده و در حرسیان
 نظریات و پیشنهادات و انتقادات
 شما قرار میگیریم. از آنجا که تعداد
 نامه های دوستان بی نهایت
 زیاد گردیده برای ما مقدور نخواهد
 بود که همه نامه را بطور جداگانه
 پاسخ بدهیم لذا نامه ها را -
 بخوبی بررسی نموده و نام های دو-
 ستان ارتباط بر همان ردیفی که نامه
 شان ارتباط میگیرد به چاپ رسان
 رسامین و مطالب ارسالی دوستان
 در حالتی که قابل چاپ باشد در
 ستون ها و صفحات معین -
 نشر کنیم. البته نامه های که

حاشیای نقاط نظریه پیشنهادات جا -
 لب باشد بطور جداگانه چاپ
 خواهد شد.
 - دوستانیکه نظریات شما را رایج
 کرده اند:
 یاسمین مباح لطیفی زهره تریش
 آرین سعیده دلف محمد -
 اسماعیل برهان ابوالی مادله غویب
 شفیقه عافی معظمه محمد قنبر
 خواننده گانیکه برای مجله
 مطالب خوب ارسال داشته
 اند:
 یاسمین مباح لطیفی هنگامه
 منعم زینب منعم محمود منعم
 لیلیانوب گللاب زاده تریا محمد زاده
 محمد اسمعیل برهان ابوالی
 تونیکی امیری محمد الرحمن محمد سی
 بعین خدیو سعید سعید سعید و -
 دوستان شان حکم و ادع -
 غلام نقشبندی مریم حبیب الله
 قمر گل محمد الاحد ثابته مادله
 اختر میر محمد خدیو سعید سی
 مجله ازلیله لاکرگاه نماینده

فوت خیال محمد حمیدی شکلیا
 حبیب زری رابعه رحیم صدیق
 موند نوزبه میراد سوسن
 نجوا شامیری نسی نایب خیل
 لیلیامید نسیم زهرا احمدی
 مونه حکیمی ماریان نوزبه
 توخ نوزبه احمدی نوزبه
 فنگسار زولیا بهارا نوزبه
 عبدالوهاب تمم نکره آذر
 هارون سعید لعل خان نایب
 بلقیس مویشی عبدالناصر شرفی
 محمد سرور حبیب ماریان انوش
 عادل زهره نوزبه نیله کوب
 هستانی مریم زهره نوزبه
 نسیم خدیو سعید نیلیو احدی
 غلام محمد قادر برهان بولسز
 سحر الزهرا نسی الله حارث
 ماریا بلقیس احمدی عزت الله
 محمد زهرا نوزبه بهار محمد واحد
 بیبا شکلیا رامیس ایسه مقبول
 بنامه محمد الزهرا ماهون محمد حکم
 سحر احمد طرا احمدی نوزبه
 احمد احمدی زری نوزبه
 مستوره لیلیا عرفان احمد
 نصیر احمد نصیر الماسر سیاه
 انوشه تادری رسوان حللی
 لمری برید من محمد فوت یاس
 شیما عزیز شایسته شاه
 محمد ناد راز شیره مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم سی
 عبدالرحمن اسفند یاری عباس
 مری شامعاج نواسه نکواسه
 است خدیو سعید نوزبه
 مادر رگلان باختم زیاد سعید
 اوجده تومیانی یاد اکثر صاحب
 روزی شخصی مادر رگلان خود را
 نزد دکتر محمد ادرع
 لمری برید من محمد فوت یاس
 شیما عزیز شایسته شاه
 محمد ناد راز شیره مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم سی
 عبدالرحمن اسفند یاری عباس
 مری شامعاج نواسه نکواسه
 است خدیو سعید نوزبه
 مادر رگلان باختم زیاد سعید
 اوجده تومیانی یاد اکثر صاحب
 روزی شخصی مادر رگلان خود را
 نزد دکتر محمد ادرع
 لمری برید من محمد فوت یاس
 شیما عزیز شایسته شاه
 محمد ناد راز شیره مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم سی
 عبدالرحمن اسفند یاری عباس
 مری شامعاج نواسه نکواسه
 است خدیو سعید نوزبه
 مادر رگلان باختم زیاد سعید
 اوجده تومیانی یاد اکثر صاحب

گفتیم و گفته
 گفتم خیالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفتم گوشت گو سفید
 گفتا در آب بینی
 گفتم که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که معده ارتداد ریج و
 تساب بینی
 از فلورا نرس شیم
 متذکرین آلمان دو کورا تیک
 گفتند که بی را اختراع نموده اند
 که به مقاصد مفید استعمال میشود
 این گفتند مریم رامیر نسود
 بلکه بی نوع مایع چسبناک را قیصر
 میکند
 اندیشوران عقیده دارند
 که این سلاح جدید را کارخان
 زخات و خدمات اجتماعی موارد
 استعمال وسیعی پیدا خواهد
 نمود
 گفتند با مواد شویند دار
 مارک های مختلف با در نظر
 نت خفیه میوان که با هم سرش
 میشوند
 نوزبه خوب
 آسوی نوزبه بر گاری شده به طرف
 سی میوان نشو می شود
 از سوئی لندن به نایب دو بخش
 سی میوان نشو به هم می پیوندند
 که به اصطلاح دیرمیرند دارند
 ارسالی سعید فاس سعید زاده
 (کوهمستانی)
 (گفتیم و گفته)
 یکی از زیباترین گلکسیون های
 خرمی در با حوزة ساعت (پرلر)
 در سربالائی (پرلر) است
 در این حوزة ساعت های قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد و مومر
 نوزبه (پرلر) جمع آوری شده
 است
 زیباترین آشنایان سابق فلسفی
 از ایران مریم ناصر

کسانی که چربی خون شان زیاد
 است خیلی مفید است همچنان
 کسانی که مبتلا به امراض شکم
 گران بهای ترین ساعت در کلکسیون
 (پرلر) ساعت نجیبی است
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی مگشر) ساخته شده است
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این ساعت را به روزه و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهند و در زمان دارای
 یک تقویم یک رنگ ساعت دقیقه
 این ویل ساعت است که موثرت
 اقبال را در بین مای مسال
 نمود آریکند
 بلقیس عوکی
 گفتا به خواب بینی
 گفتا در آب بینی
 گفتا که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که معده ارتداد ریج و
 تساب بینی
 از فلورا نرس شیم
 (انتونی مگشر) ساخته شده است
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این ساعت را به روزه و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهند و در زمان دارای
 یک تقویم یک رنگ ساعت دقیقه
 این ویل ساعت است که موثرت
 اقبال را در بین مای مسال
 نمود آریکند
 بلقیس عوکی
 گفتا به خواب بینی
 گفتا در آب بینی
 گفتا که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که معده ارتداد ریج و
 تساب بینی
 از فلورا نرس شیم
 (انتونی مگشر) ساخته شده است
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این ساعت را به روزه و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهند و در زمان دارای
 یک تقویم یک رنگ ساعت دقیقه
 این ویل ساعت است که موثرت
 اقبال را در بین مای مسال
 نمود آریکند
 بلقیس عوکی
 گفتا به خواب بینی
 گفتا در آب بینی
 گفتا که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که معده ارتداد ریج و
 تساب بینی
 از فلورا نرس شیم

حسود از خوشبختی د پسران
 رخ میرد
 کوتاه ترین فاصله بین ازل و ابد
 زنده گیت
 زن هر قدر که سخن بانصد
 شیرینتر است
 ارسالی محمد عطایین
 حمید سعید زاده
 لیمو برای درمان تمام امراض
 قلبی مفید است زیرا عسل
 ترتیب حرکات قلب تشدید
 بدنی هم وسوسه کید است
 برای این کار لازم است آب
 لیورا جرمه جرمه یا تنفس
 میوق نویسد
 ارسالی محمد ظاهر
 اولی - والله اگر برادر من گول کبیر
 تم نمی بود بیروزه گول
 می خوردیم
 دوم - هر چند گول خورد بد
 اولی - نه گول میکی در سای
 برادرم خورد اوت شد
 مرد جدید
 ولی - من آنقدر سدی استم که
 به خان خودن سلی بیست
 بکفرد و کیلو شیمان رفتم
 بیس بر از آن طرف نیزیسیا د
 آمدی؟
 اولی - نه خیر مراد را میبولانص
 آوردند
 ارسالی تحبب الله (ویس)
 در سوخت
 برای شب بیری در روز جوانی
 باید برانی تخمیه دید
 (افلاطون)
 سخت بسیار کار کردن عبادت
 است
 (لعل بناد رنستری)
 ارسالی علی حکیم
 - سلطنتن در خانه است
 - هنرمندی که بدون عشق
 هنر نمایی میکند مانند برانی است
 که بدون تیل میوزد
 ارسالی فلورا آقایی
 - نسق با قادر است سعادت
 مندترین دل انگیزترین زند گمانی
 را بوجود آورد
 (ویکتور هوگو)
 - عشق به زن درس محبت و معرود
 درس بزرگواری میدهد
 (شیلر)
 ارسالی گلناب زیارشد

نامه های از فناریاب

با علاقه بی که به مجله سایون
 پیام نوزبه در تیارید است
 آوردن آن با تمام مشکلات
 میا ام به نسبت اینکه مادر دور
 دست ترین مناطق کنوزنه گری
 مینامیم که تمام ولسوالی دولت
 آباد فناریاب میباشد در منطقه
 ما هم بسیار جوانان با احساس
 و با دین و در زمان خود اربان
 مجله سایون استند جوانان
 ما نیز در ها دارند دل شان
 میخواهد فائقه بخوانند و با
 شامل به سات مالی گردند اما
 درین مورد که نسبت عدم مساعد
 بودن برای و نیز کار در هر حال
 و در نتیجه ما به آن حسرت میجویم
 زند زار و زاری رنگین و پرتلاطم
 جوانان آلمانی ندارند پس
 صد در را یکدل کرده این نامه
 را به سایدگی از خدا خوا
 رو شرف داشته خود شما نویسند
 میجویم در هر طبعه شان یک
 بنام (جوانان دولت فناریاب)
 سخن میگویند (از نایبید و
 خواستند و به لحظه بیست
 نایبید و به حال جوانان اربان
 - تا فرزند آمدن در حال
 بر آوردند مجله سایون
 با نوا به مجله دولت و
 آمل تهیه میباشند اما به قدر
 من محدود برای سران دولت
 نگرانی و احساس برای مجله
 هستند
 امید است که در صفحات
 ام و بنیاد امین
 حال جوانان به نوا است

لحظه های در مزار شریف

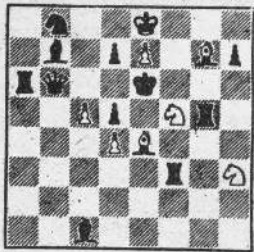
چندی پیش حبیبه عزیزم
 از غلظت اوج سعادت سفری به شعر
 مزار شریف داشت
 این افتخار من تمام عمر نان
 کشور میباشد که از افغانستان
 مانند دیگر مزار شریف نادان
 میجویم بدانه و با همایی
 با الویت گرفته است
 در اخیر جا را رسم معیبت
 بی جوان با احساس و ارادت
 سایون با تمام احساس کسی تمام
 به قلب راه که ۳۰ سال از خدمت
 بازی کند و برای سعادت گرد
 ارسال خواهم نمود
 تمام مردم هم با بی و بیعت
 در تمام مملکت از این زندگانی
 کند و خوب است با این آرزو
 از تمامه و بر نایب ادا
 میجویم
 مجله سایون خیلی ها
 مجله ارز مند بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در دولت
 کم یا است که به بسیار ممکن
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند ترا خود مان
 و ضایعه در لیلی این امتیاز را
 بد و ز خود نمی آید آیامکا
 نایب این بی نهاد بند و من
 باشد موافق باشید
 مجله ارز مند بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی ها در دولت
 کم یا است که به بسیار ممکن
 بدست می آید نیت هر
 انرا نامه می کند ترا خود مان
 و ضایعه در لیلی این امتیاز را
 بد و ز خود نمی آید آیامکا
 نایب این بی نهاد بند و من
 باشد موافق باشید



میرا حقته و استاد بو هستند
 و ذیلت بلخ
 من به مخالف نموده در سر
 انرا به اید
 ج : مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ و خوانندگی
 می باشد
 علامند سرسخت این مجله داشته
 هست راستی مطالب خوب و قابل
 استفاده دارد
 من خوب راجع به خرید
 ونور این مجله اگر گفتندی
 داشته باشیدی
 ج : مجله سایون خیلی
 عاکم چاپ است یت شماره انرا
 بعد از دوسه ماه بدست
 می آید
 این مجله از بازار سیاه هم تیر
 کرده یعنی یت شماره حتی
 ۶۰ اتغانی می رسد
 به خدمت یکی از علاقمند
 سو سخت این مجله اینطور
 ن روی دم که اگر امکان داشته
 باشد مجله سایون از روس
 کتاب فروشی یخفرو ولایت بلخ
 به ستروس مقرر گردید در ایران
 چندین مزار شریف را زده می
 کند که فقط در طرف یت روز
 می رسد

میرا حقته و استاد بو هستند
 و ذیلت بلخ
 من به مخالف نموده در سر
 انرا به اید
 ج : مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ و خوانندگی
 می باشد
 علامند سرسخت این مجله داشته
 هست راستی مطالب خوب و قابل
 استفاده دارد
 من خوب راجع به خرید
 ونور این مجله اگر گفتندی
 داشته باشیدی
 ج : مجله سایون خیلی
 عاکم چاپ است یت شماره انرا
 بعد از دوسه ماه بدست
 می آید
 این مجله از بازار سیاه هم تیر
 کرده یعنی یت شماره حتی
 ۶۰ اتغانی می رسد
 به خدمت یکی از علاقمند
 سو سخت این مجله اینطور
 ن روی دم که اگر امکان داشته
 باشد مجله سایون از روس
 کتاب فروشی یخفرو ولایت بلخ
 به ستروس مقرر گردید در ایران
 چندین مزار شریف را زده می
 کند که فقط در طرف یت روز
 می رسد
 ارسالی سعید فاس سعید زاده
 (کوهمستانی)
 (گفتیم و گفته)
 یکی از زیباترین گلکسیون های
 خرمی در با حوزة ساعت (پرلر)
 در سربالائی (پرلر) است
 در این حوزة ساعت های قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد و مومر
 نوزبه (پرلر) جمع آوری شده
 است
 زیباترین آشنایان سابق فلسفی
 از ایران مریم ناصر

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

نسخه اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص ایام و بس

چون جرس بیخبر زمزل و راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعر او گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و گری - در آغاز انسانها

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

نت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگ می خورد - خدایا.

سازگاری

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول
خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تاگهانی حیوان - غضروف
اصطلاحی.

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

کشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نخ

است - دزدی.

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جواهر -

معکوس آن عددیست - راه
عسودی.

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لذیذ دارد.

۲- شادابی - کار -

نصر - بافشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -

ضمیر غایب.

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - د و

باره.

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو.

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد.

۴- دیروز - نفس پشتو

معکوس آن مادر بزه است -

مشکوک آن فاعل است.

۵- تند رست.

۶- لیلیو مادر آن است -

الهی - معکوس آن آهسته

است.

۷- راعمه - شعر

(اصطلاحی) - شعری منسوب

به یوسف مصر.

۸- مراسم بعد از عروسی -

دشمن شیشه.

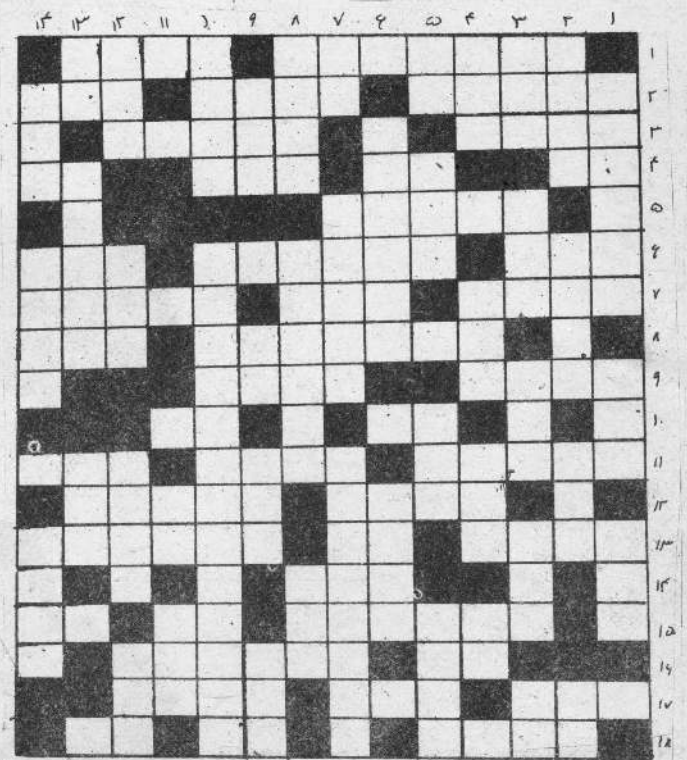
۹- گل نشکفته - معکوس

آن شب مانده است.

۱۰- فساد - کلمه

حلول

- افسی: کج: است
- ۱- عمه در جستجویش
- استند - بخت.
- ۲- آرزو - بعد از هجران
- ارزش و بها.
- ۳- سخن چین - خو -
- شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

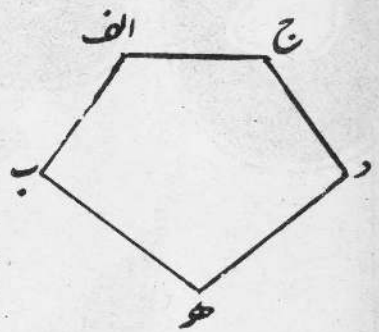
ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن وشوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوا را سرکشیدند . حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

آرتازت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری رانست به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) . طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی ازین دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است . باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سبا وون شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید . اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) راجه اندازه ۱ دور تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۲ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و بمعنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در پوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (از دورا های که

سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخشنو نگار اختصا می جله از نشرنگار فرستاده است .

و (صالح) به تشناب رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .
 در زمانسی کسه دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد نواد) و (ظفر) در مورد اداره کار شی صحبت میکرد .
 اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا دریک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستبردی کند .

سرگرت دود کنند .
 - ساعت ۹:۲۰ : (آهنگر) با (ظفر) و (حسب الله) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .
 - ساعت ۹:۴۲ : (بدخشی) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .
 - ساعت ۱۰:۲۵ : (دهور) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .
 - ساعت ۱۰:۲۷ : (غلام سخی) با (سلیمان) به دهلیز رفتند تا سرگرت بکنند .
 - ساعت ۱۰:۲۹ : (نجار) جهت خریداری لیمونات ، (احمد نواد) به تشناب ، (عنیزی) برای چای دم کردن رفتند .
 - ساعت ۱۰:۳۳ : (نادری) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان (باغبان) به تشناب رفت .
 - ساعت ۱۰:۳۷ : (شا هیور)

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .
 برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت (نادری) تخلص میکرد . در اتاق در دوطرف (هتیر) عضو دیگر جمعیت ، (محمد نادری) هکن دیگرشان که (دهور) بود شسته بودند ، (ظفر) وظیفه اش (باغبانی) است و اسم او (حسب الله) نیست . از (شاهپور) شغل اش (نجار) است و (بدخشی) شغل (سلیمان) را داشت .
 - ساعت ۱۰:۵۰ : پروانی با مامور و (محمد رحیم) به تشناب رفتند .
 - ساعت ۸:۰۰ : (هتیر) و (سلم) به دهلیز رفتند تا

دریک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به همدیگر نشان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده (۱۵:۰۰) دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷:۴۰ دقیقه (۱۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند (هتیر) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکتین
دکانهای منزلتسان، وطبور
مسده از طاهر لغینند در کوچی
بارکت در شتاب ناما بیست

صحت طفل قانرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
آدرس: مارکت جوار مکتب اهلہ، مرہم.

تابش ویدیو کست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا بزا از آرتاش ویدیو کست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرخان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

عبیدیان لستد

یعنی طهمان و صرف جویی

مفصل
نمزل دوم سرای خورد هزارگل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا، روپین، کپوتایان، ار
ورزه، کت آنها از با اعتبار ترسین
کسی های چهارم به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فرد و ش
میروند.
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: شهر نو
مقابل رینگ بنداری



از لیدام تازه ترین
اجناس مورد
پس از زمان استقاده
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بازمهم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است
فدای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**